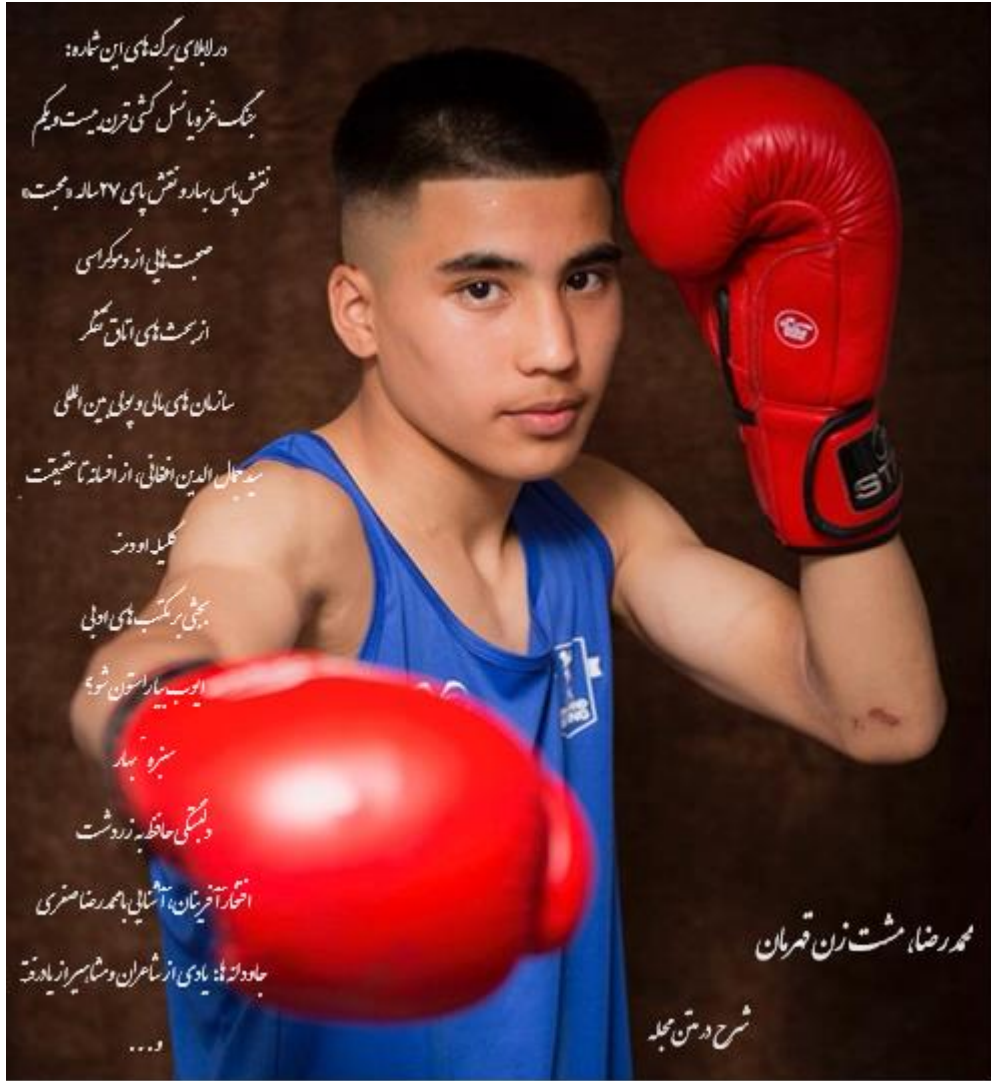


محبت

خلل پذیر بود هر بسا که می بینی
مگر بنامی محبت که حالی از خلل است

شماره یکم / سال ۲۷م / مارچ ۲۰۲۴

د تأسیس کال جنوری ۱۹۹۸



جشن نوروز باستان و سال نو ۱۴۰۳ خورشیدی مبارک و شادباد!



تخته محبت

MAHABBAT

A none periodical magazine published by ADS
(Afghan Dosti Society)

22 Town Field Way, Isleworth, Middlesex, TW7 6TN, UK

Tel: 0044(0)20 88472609 - 0044(0)7956190157

e-mail: mahabbat.dosti@gmail.com

Bank name: Barclays,

Account No: 23541010, Sort Code: 20-70-70, UK

SWIFTBIC BARCGB22- IBAN GB33 2070 70235410 10

شاسنامه:
مياو کدار و صاحب امتياز: انجمن دوستي افغان

تحت نظر بهائت تحرير:

ن. چانده، ع. اکبري، د. نيل غ. ج. يکلذع و سول مل

مدير مسئول: جايون تاج

جنگ غزه، یا نسل‌کشی قرن بیست و یکم!

شش ماه از آغاز جنگ حماس با اسرائیل می‌گذرد. این جنگ، به تاریخ ۷ اکتوبر ۲۰۲۳ از اثر حمله گروه شبه نظامیان فلسطینی به رهبری حماس، از نوار غزه به مناطق مرزی جنوب اسرائیل آغاز شد؛ حملاتی که از جانب حماس به نام عملیات «طوفان الاقصی» و توسط اسرائیل به نام «شبه سیاه» مسما گردیده است.

در هجوم غافلگیرانه شبه نظامیان فلسطینی بر یک جشنواره موسیقی حدود ۲۶۰ اسرائیلی کشته و تعداد زیادی زخمی شدند. به همین تعداد هم به گروگان گرفته شده و به نوار غزه، منطقه تحت کنترل حماس انتقال داده شدند (شمار دقیق گروگان‌ها تا هنوز مشخص نشده است).

در این درگیری میان اسرائیل و حماس بیش از ۱۱۰ اسرائیلی و بالاتر از سی و سه هزار فلسطینی، منجمله ۱۴۵۰۰ کودک کشته شده اند که اکثر شان غیرنظامیان بودند. شمار زخمی‌های فلسطینی بیشتر از ۷۵ هزار گزارش می‌گردد. از اثر بمباردمان‌های هوایی ارتش اسرائیل بر نوار غزه نه تنها محلات مسکونی، بلکه عبادت‌گاه‌ها، تاسیسات عام المنفعه، بخصوص شفاخانه‌ها به صورت کامل ویران شده و نفوس دو ملیونی ساکنان آن در داخل سرزمین به آتش کشیده شده‌شان، از شمال به جنوب و گاهی هم از جنوب به شمال در حال کوچ اجباری قرار گرفته و سرگردان اند. اسرائیل به حملات هوایی و زمینی بسنده نکرده و از انتقال مواد غذایی و کمک‌های بهداشتی جلوگیری به عمل می‌آورد. در نتیجه، شمار تلفات فلسطینی‌ها، نه تنها در نتیجه بمباردمان‌های هوایی و عملیات زمینی، بلکه از اثر عدم رسیدگی به درمان زخمی‌ها و سایر بیماری‌ها، منجمله بیماری‌های ناشی از شرایط جنگ، قحطی، سوءتغذی، بیماری‌های که نیاز به درمان عاجل دارند، هر روز بیشتر شده می‌رود. حکومت صهیونیستی اسرائیل به طور عمدی و سیستماتیک از رسیدن مواد غذایی و دارو به غزه جلوگیری می‌کند و این اقدام غیربشری اسرائیل به اندازه‌ای خشن شده است که حتی از کشتار امدادگران‌های بین‌المللی غیردولتی نیز خودداری نمی‌کند و خبرنگاران و امدادگران را به صورت هدفمند مورد حمله قرار می‌دهد؛ تازه‌ترین نمونه آن کشتن هفت تن از کارکنان یک نهاد امدادگران بین‌المللی به نام «آشپزخانه مرکزی جهان» به تاریخ اول اپریل بود که موجی از خشم و نفرت جهانی علیه این رژیم برانگیخته شد.

ادامه کشتار مردم ملکی، به شمول کودکان، زنان، سالمندان، خبرنگاران و امدادگران‌ها، تداوم محاصره اقتصادی غزه و جلوگیری از انتقال مواد غذایی و دارو، که در نتیجه، زمینه رشد سریع مرگ و میر ناشی از سوءتغذیه و بیماری‌های ناشی از جنگ را به وجود آورده است، و سماجت لجوجانه رژیم صهیونیستی در پذیرش آتش بس و رفع تعزیرات بر ساکنان غزه، نقض صریح کنوانسیون‌های بین‌المللی در برخورد با مردم ملکی در شرایط جنگ، و تعقیب سیاست هدفمند نابودی سیستماتیک مردم غزه، در ذات خود نسل‌کشی پنداشته می‌شود.

آنتونی گوتشر، دبیر کل سازمان ملل متحد خواستار انجام تحقیقات مستقل در باره قتل ۱۹۶ امدادگران در غزه توسط رژیم اسرائیل شد.

پنجشنبه گذشته، ۴ اپریل، وزارت دفاع امریکا (پنتاگون) اعلام کرد که «لوید آستین» وزیر دفاع این کشور در تماس تلفنی با «یوآف گالانت» وزیر جنگ رژیم صهیونیستی بر لزوم برداشتن گام‌های مشخص برای حافظت از امدادگران و غیرنظامیان غزه تاکید کرد.

پنتاگون در بیانیه ای اعلام کرد که آستین در جریان این تماس از گالانت خواسته است تا تحقیقات شفاف و سریعی را در مورد کشتار امدادگران انجام دهد و نتایج آن را به صورت علنی اعلام کند.

به گزارش خبرگزاری ها، رسانه های اسرائیلی اذعان کردند که با بررسی های کلی جنگ علیه نوار غزه می توان به این نتیجه رسید که اسرائیل در این جنگ شکست خورده است.

در این گزارش تاکید شده است: چیزی برای بنیامین نتانیا هو، نخست وزیر اسرائیل با ارزش تر از کرسی قدرت نیست. او نه به تحولات جبهه شمالی و نه اوضاع منطقه های جنوبی اهمیتی می دهد.

ارتش این رژیم اذعان کرد که از آغاز جنگ در غزه سه هزار و ۱۹۳ نظامی و از آغاز حمله زمینی به این باریکه نیز هزار و ۵۵۲ نظامی این رژیم زخمی شده اند.

این در حالی است که رژیم صهیونیستی از ارتکاب هیچ جنایتی در نوار غزه دریغ نکرده است.

بر اساس گفته مقامات بهداشت نوار غزه هنوز پیکرها شماری از شهدا زیر آوار و در جاده ها است و هلال احمر و نیروهای امدادی از کمک به زخمی ها به علت تداوم حمله های رژیم اشغالگر عاجز هستند.

به گزارش خبرگزاری ها، در جریان برگزاری نشست اضطراری شورای امنیت سازمان ملل متحد، «جانته سوئریپتو»، رئیس سازمان نجات کودکان به اعضای شورای امنیت گفت: اگر من اینجا بنشینم و فقط نام و سن هر کودک فلسطینی را که در ۷ اکتوبر و پس از آن جان خود را از دست داده اند، بخوانم، بیش از ۱۸ ساعت طول می کشد.

او گفت که ۱۴ هزار کودک در شش ماه گذشته جنگ کشته و هزاران نفر دیگر مفقود شده اند که گمان می رود جان خود را زیر آوار از دست داده و مدفون شده اند.

سوئریپتو اضافه کرد که کودکان به دلیل محاصره غیرقانونی از غذا یا آب محروم شده و از گرسنگی می میرند. وی با بیان اینکه ۲۵۰ هزار کودک زیر ۵ سال در معرض خطر گرسنگی قرار دارند، افزود: جهان به بشکه قحطی دست ساز انسان خیره شده است. گرسنگی در شمال غزه نگرانی خاص دارد. جایی که مردم اکنون به خوردن خوراک حیوانات یا برگ درختان متوسل شده اند.

سوئریپتو به اعضای شورای امنیت هشدار داد که اگر ما به این مسیر ادامه دهیم، همه افراد درگیر در جنگ به طور آشکار قوانین جنگ و قوانین بین المللی بشردوستانه را نقض می کنند، مسئولیت پذیری صفر است و کشورهای قدرتمند از استفاده از اهرم های نفوذ خود برای جلوگیری از مجموعه مرگ و میر دسته جمعی کودکان در غزه بر اثر گلوله و بمب و یا از گرسنگی و سوءتغذیه خودداری می کنند.

سوئریپتو همچنین از شورای امنیت سازمان ملل متحد خواست تا تظاهر به اینکه حفاظت از غیرنظامیان در اینجا اولویت دارد را متوقف کند. او گفت: ما غرق در موانع هستیم. زندگی انسان در اولویت قرار نمی گیرد. نه زندگی نظامیان، نه کودکان، و قطعاً نه زندگی انسان دوستانه اهمیتی ندارد. تحقیق کافی نیست، ما به اقدام نیاز داریم، به تغییر نیاز داریم و اکنون به تغییرات بزرگ نیاز داریم. او همچنین از کشورهای عضو خواست با فروش تسلیحات به افراد درگیر در جنگ، به این بحران دامن نزنند.

اعضای سازمان ملل روز جمعه در جلسه شورای امنیت این شورا خواستند تا با استناد به فصل ۷ منشور سازمان ملل، اسرائیل را مجبور به اجرای آتش بس فوری کنند و به کارکنان بشردوستانه اجازه دهد کمک‌ها را آزادانه توزیع کنند.

در این نشست همچنین، «عبدالعزیز بن محمد الواصل»، نماینده دایم عربستان سعودی در سازمان ملل متحد و رئیس گروه کشورهای عربی در نشست شورای امنیت گفت: «گروه عربی از این شورا می‌خواهد تا قطعنامه‌ای را بر اساس فصل هفتم منشور سازمان ملل اتخاذ کند. اطمینان حاصل شود که اسرائیل قدرت اشغالگر، به آتش بس پایبند است و مردم غزه به کمک‌های بشردوستانه دسترسی خواهند داشت و به تجاوز شیطانی فلسطین پایان داده و از آنها محافظت می‌کند».

جنگ حماس و اسرائیل در شش ماه گذشته نه تنها موجب کشتار کتله‌ای ساکنان غزه، نابودی کامل ساختمان‌های مسکونی، شفاخانه‌ها، اماکن مقدس و زیرساخت‌های نوار غزه شده است، بلکه این جنگ به یک نمایش قدرت، زورگویی و تجارت سودآور برای کشورهای و گروه‌های جنگ افروز و صاحبان صنایع نظامی تبدیل شده است.

مبرهن است که درگیری میان گروه شبه نظامی حماس و اسرائیل در سحرگاه ۷ اکتوبر ۲۰۲۳ از حمله غافلگیرانه حماس بر نواحی مرزی اسرائیل و غزه شروع شد که بیشتر قربانیان و اسرای آن را اشخاص غیرنظامی تشکیل می‌دهد. از اثر این حمله تروریستی غیرقابل توجیه دستاویز قابل توجیهی برای حکومت اسرائیل شد تا دست به اقدام تلافی جویانه بزند و زمینه‌ای مساعد شود تا حامیان خارجی رژیم صهیونیستی با ارسال سلاح و تجهیزات نظامی و مبالغ هنگفت کمک‌های مالی در دفاع از «اقدام تلافی جویانه» اسرائیل در برابر حماس جانبداری خود را از حکومت صهیونیستی اسرائیل اعلام کنند.

حمایت بین‌المللی از اقدام تلافی جویانه اسرائیل درگیری با حماس را به یک جنگ نابرابر؛ اسرائیل و حامیان غربی اش در برابر یک گروه شبه نظامی چند هزار نفره فلسطینی تبدیل کرد و چنان ابعاد گسترده به خود گرفت که از اثر آن سرزمین فلسطین در نوار غزه با خاک یکسان شد و جان ده‌ها هزار افراد غیرنظامی، کودکان، زنان، سالمندان را گرفت و ده‌ها هزار تن دیگر را مجروح، معیوب ساخت و بی‌خانمان ساخت و موجب قحطی و گرسنگی فلاکت بار گردید.

در جنگ غزه تمام ارزش‌های انسانی، حقوق بشری و قوانین بین‌المللی در مورد جنگ زیر پا گردیده و فریاد میلیون‌ها انسان در سراسر جهان برای آتش بس فوری و قطع جنگ گوش‌شنوایی نیافت.

سازمان ملل متحد، بخصوص موتور متحرک آن، شورای امنیت ملل متحد به میدان رقابت‌ها میان قدرت‌های بزرگ جهانی تبدیل شد و کشورهای عضو دایمی این شورا، بدون توجه به کشتار روزانه صدها انسان بیگناه در غزه، به چنه زنی در به دست آوردن امتیاز از جانب مقابل در برابر یکدیگر صف آرایی نموده‌اند و به این درامه مضحک پوزخند می‌زنند؛ غزه به میدان رقابت و جنگ نیابتی تبدیل شده است، سازمان ملل بیشتر کارایی خود را از دست داده است، دنیا به یک نظم جدید، به نظمی که در آن به جایگاه انسان ارزش قایل گردد، نیاز دارد.

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرح نو دراندازیم

- محبت -

نقش پای بهار و نقش پای ۲۷ ساله «محبت»

بهار طبیعت و رویش آلاله های دشت، یاد وطن را در هر نا کجا آباد که باشی تداعی می کند. آخر اینجا هم زمین است و بهار این سرزمین هم می رویاند، سبزه ها را، گلها را و مست می کند کوه و دره را، لکن اما این کجا و آن کجا! هیچ کجای زمین خروش گل‌های دشت شادیان را ندارد و رنگ گل‌های گل‌غندی در هیچ کجای زمین نیست. بامیان و بند امیرش که هیچ، بوی علف‌های کوه های پغمان را در کجا می شود پیدا کرد؟! دانه دانه مروراید می بارد بلخ باستان ما و شکوه هرات را در قامت کدام شهر جهان جستجو می توان کرد؟! نه هیچ کجا و در قامت هیچ شهری نمی شود هرات را پیدا کرد. هرات، هرات است و قندهار هم شاه دانه‌ای تاریخی هرات باستان. دریغا اما که دوریم از تمام شهرها، از کوه ها، از تمام دشت‌ها و از وطن و از کابل جاننش!

آنچه می آید شرح فراقی است که در بهار بی بهار ما بر کاغذ می ریزد و سوگوار شکوفه های گیلاس کابل جان را به تماشا می نشیند. هم آغوشی می کند با بادهای کوه آسمایی و آرزو می کند عشق عاشقان و عارفان شهری را که عاشقانی در بیدادگاه تاریخ را در بغل دارد. آه چه اندازه تلخ پر شیرینی تو ای وطن، ای میهن و ای سرای سرگردان ما سرگردانها و سرگرانها...

نقش پای بهار امسال همپای دیگر نیز دارد. ۲۷ سال نشر مجله «محبت» می تواند بهار اهالی محبت و خانواده پر کوش و پر تلاش جناب آقای تاج باشد. گاهی آدم‌ها به سان یک گروه و یک انجمن تلاش می کند. مورد «محبت» و تاج عزیز ما دقیقا همین است. تاج بوده که «محبت» بوده است. سالها که حالا بیست و هفت ساله می شود این کوله بار آرزو و آرمان را بیشتر یک تنه پشت کرده است. به همه زنگ زده و تماس گرفته که بنویسید، جمع شوید جلسه بگیرید و برای محبت مطلب تهیه کنید. به جرأت می توانم بگویم که اگر تلاش‌های پیاپی ایشان نبود در «محبت» سالها پیش تخته شده بود. بنابر این «محبت» ما مدیون محبت و تلاش‌های دوست گرامی ام آقای همایون تاج است. هرچند این نام و نشان از مرحوم کریم میثاق میراث مانده است اما نقش جناب تاج همیشه در پویایی این کار درجه یک بوده است. آقای نورهاب سپاند و زحمت های پیاپی وی را نیز نباید به خصوص در بخش پشتو نادیده گرفت. آقای سپاند عزیز بال مجله را همیشه کامل نگه داشته است. وکیل سوله مل گرامی نیز که هر دو با جناب سپاند زاده شهر نارنجستان جلال آباد اند پیوسته با مجله همکاری کرده است. بی تردید آن خطه زیبا و دره های سبز از خوگیان تا شینوار با این دو عزیز شیرینی و شربت کار قلمی را بر مجله قایم و دایم ریخته و ارزانی داشته است.

از شاعر نام آشنا و شریں کلام بغلان و شمالی جناب دستگیر نایل همیشه یاد نکرد. وجود ایشان از غنیمت های روزگار و همیشه تکه ای برای تکیه گاه فرهنگی های لندن بوده است. بر علاوه که با مجله همکاری کرده و می کند در بسیاری دیگر از جلسات فرهنگی چونان طراوت کوه های ولیان و هوای جان بخش شمالی و شکر دره باریده و همواره تکیه گاه بوده است. دوستان و یاران کم نیستند، حیدر یگانه عزیز که در بسیاری موردها از اخلاق و کردار یگانه روزگار ماست و بر همه هویدا است که ایشان چه مشتاق می نویسد و چه مشتاق تر با تواضع و فرو تنی تمام می شنود. مصداق واقعی بیت: نهد شاخ پر میوه سر بر زمین است این یگانه و دردانه عصر ما و نسل ما. سفره بزم محبت کم نیست، حمید گران عزیز که می نویسد و با پاکیزگی تمام شعر می گوید و با رنج مردمان سر زمینش رنج می کشد و قلم را در پای خوکان نچرخانده و روزگار را به آزادی گذرانده و میگذراند. لیست خوبان خانه «محبت» طولانی است. ببخشید که اگر همه را یادم نیست و نتوانستم همه را بیارم. به جز نویسندگان بی تردید تمام آن کسانی که به هر دلیل با «محبت» همراه و همگام اند نورچشم و قوت و قلب همگان است.

آری!

همه این دوستان با محبت در کنار آقای تاچ فعال بوده اند تا نهال «محبت» به درخت تنومند بیست و هفت ساله «محبت» رسیده و عمر کرده است. تا باد به توفیق ایزد دانا چنین بادا!

سال نو و بهار نو را همراه با ۲۷ همین سالیاد «محبت» به همه شاد باش عرض می کنم. شادی را برای یکایک دوستان و آبادی را برای آن سرزمین خسته و خونین و خانه مشترک تا همیشه ها آرزو می کنم. برسد آن روزی که آن وطن برای همه وطن شود و تخته پارها به هم برسند و بهار را در پغمان و کابل جان جشن بگیریم.

به امید آن روز

عبدالله اکبری

۳ اپریل ۱۴۰۳ - لندن

تأمل



صحبت‌هایی از دموکراسی

دموکراسی به مثابه یک اصل قابل پذیرش - و تاکنون مناسب‌ترین روش
ارضا کننده انسان‌ها در تمام بخش‌های زندگی، رفته رفته قابلیت
انطباقی خود را به تمام حوزه‌های زندگی بشریت، چون حوزه‌های
سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و حتی زندگی خصوصی و شخصی
انسان‌ها کشانید.

برداشت درست از دموکراسی و سیر تاریخی آن در جوامع بشری نه تنها
سطح دانش افراد را در فهم از دموکراسی بالا می‌برد بلکه اشتراک فعال
و آگاهانه مردم را در ایجاد حکومت‌های دموکراتیک و جلوگیری از
حرکت‌های غیردموکراتیک که زیر عنوان دموکراسی بر مردم تحمیل می
گردند، زمینه ساز می‌شود. در کشورهایی مانند افغانستان، هر اقدامی
که منافی منافع گروه و طبقه خاصی نباشد، دموکراتیک شمرده می
شود.

توماس جفرسون، پدر دموکراسی امریکا، چهار مؤلفه را برای دموکراسی
ضروری می‌دانست: آموزش همگانی، مشارکت سیاسی، برابری
اقتصادی، و نمایندگی به توسط اشرافیت طبیعی.

شرط توفیق دموکراسی این است که حکومت‌ها و رهبران‌شان به ایجاد
نهاد‌ها، اتخاذ روش‌ها، و پی‌ریزی سیاست‌هایی دست زنند که از
حمایت شهروندان برخوردار باشند.

در هیچ زمانی از تاریخ مانند امروز این همه انسان از حقوق رسمی
شهروندی در نظام‌های حکومتی دموکراتیک برخوردار نبوده‌اند. با این
همه، آینده دموکراسی ناروشن است.

برای شهروندان کشوری که تازه پا در راه دموکراسی گذاشته است،
شناخت دقیق و روشن از دموکراسی و درک درست از دموکراسی‌های
به تجربه گرفته شده در جهان، به ارائه نمونه‌هایی از انواع و اقسام
دموکراسی و صحبت‌هایی در زمینه می‌پردازیم.

یادداشت: در این بحث حفظ پیوستگی مطالب دشوار است. تلاش می‌شود تا در "صحبت‌هایی از دموکراسی" به پرسشها و مسائل روز بیشتر
پرداخته شود. شاید در یک شماره یک، دو و یا بیشتر موضوع‌ها یا جستارها، نظر به حجم مجله، در پیوند باهم و یا بدون ارتباط مباحث یک با
دیگر به نشر برسند.

شور و رایزنی شما موجب تشویق و غنای بیشتر صحبت می‌شود.

"محبت"

اصلاح دینی

آزادی فرد مومن از قید قانون شرعی کاتولیک و نظارت
روحانیون، آزادی ماموران سیاسی از قدرت و امتیاز
کلیسایی، و آزادی روحانیون محلی از قید حاکمیت مرکزی
پاپ. با آن که این نبرد پروتستانی برای آزادی تنها نقش
حاشیه‌ای در اندیشه‌ها و نهادهای دموکراتیک داشت،
تعالیم کلامی (خداشناختی) الهام بخش آن سرشاز از
اشارات و دلالات دموکراتیک بود.

شورشی دینی، که مارتین لوتر، متأله آلمان، در ۱۵۱۷ به راه
انداخت و مسیحیت غربی را برای همیشه میان مذهب
کاتولیک و شاخه‌های گوناگون مذهب پروتستان تقسیم
کرد. هسته جنبش اصلاح دینی نبردی برای آزادی بود.

اصلاحگران برجسته اوایل سده شانزدهم، یعنی لوتر، فیلیپ ملانشتون، هولدریش تسوینگلی، جان کالون، مارتین بوتسر، و دیگران، چنین تعلیم می دادند که هر انسان در یک زمان هم قدیس و هم گناهکار است. از یک سو، هر فرد به صورت خدا آفریده می شود و از تقرب و دسترسی یکسان به خدا برخوردار است. هر فرد را خداوند برای کار مشخصی فرا می خواند، که از حیث تقدس و مقام همانند همه کارهای دیگر است. هر فرد یک پیامبر، صاحب مقام عالی دینی، و شاه و مسئول اندرز دادن، خدمت کردن، و حکم راندن در اجتماع است. از این رو هر فرد دارای حق آزادی طبیعی برای زندگی کردن، ایمان داشتن، و خدمت به خدا و همسایه است. همه مردمان حق دارند کتاب مقدس را به زبان خود بخوانند، آموزش ببینند، و حرفه ای کار کنند. از سوی دیگر، همه افراد ذاتاً گناهکار و مستعد بدی و خودخواهینند. آنان به قید و مانع قانون اخلاقی و مدنی نیاز دارند تا از رذیلت باز شان دارد و به سوی فضیلت سوق شان دهد. انسان ها به ایجاد ارتباط با دیگران نیاز دارند تا به آنان اندرز دهند، به آنان کمک کنند، و با قانون و با عشق بر آنها حکم رانند. بدین سان انسان ها، بنابر طبیعت خویش، موجودیتی هستند با زندگی گروهی و متعلق به خانواده ها، کلیساها، مدارس، و دیگر مجامعی که خدا آنها را مقرر کرده است و با پیمان های انسانی بنیاد گرفته اند، برای رشد فردی و برای تحقق وظیفه حکومت لازمند.

در اوایل دهه ۱۵۶۰ پروتستان های فرانسوی (اوگنوها)، زهدگرایان هالندی، پرسبیتری های اسکاتلندی، و دیگر گروه های پروتستان، استنتاج نظریه دموکراتیک از این الهیات مرتبط با اصلاح دینی را آغاز کردند. الهیات اولیه جنبش اصلاح دینی در باره شخص در قالب نظریه اجتماعی دموکراتیک ریخته شد. از آنجا که همه انسان ها در برابر خدا یکسانند، باید در برابر کارگزاران سیاسی خداوند در حکومت یکسان باشند. از آنجا که خدا به همه انسان ها آزادی های طبیعی مربوط به حیات و اعتقاد اعطا کرده است، دولت باید آزادی های مدنی مشابهی را برای آنان تامین کند. از آنجا که خدا همه انسان ها را به پیامبر بودن،

صاحب مقام عالی دینی بودن، و شاه بودن فرا خوانده است، دولت باید حامی و حافظ آزادی های آنان در زمینه های بیان، عبادت، و حکمرانی در اجتماع باشد. از آنجا که خدا انسان ها را به عنوان مخلوقات اجتماعی آفریده است، دولت باید مروج و حافظ کثرت گرایی در نهادهای اجتماعی، بویژه کلیسا، مدرسه و خانواده باشد.

نخستین الهیات اصلاح دینی در باره پیمان بستن به صورت نظریه قانون دموکراتیک درآمد. جوامع و حکومت ها باید از طریق قراردادهای یا قوانین اساسی مکتوب اختیاری پدید آیند و گروه ها در برابر خدا و یکدیگر سوگند وفاداری به آنها یاد کنند. این گونه قوانین اساسی باید آرمان ها و ارزش های اجتماع را توصیف، حقوق و مسئولیت های شهروندان را ترسیم، و اختیارات و حقوق ویژه صاحب منصبان را تعیین و مشخص کنند.

نخستین الهیات اصلاح دینی مربوط به گناه به صورت نظریه سیاسی دموکراتیک درآمد. مقام و کار سیاسی باید در برابر گناهکاری ذاتی صاحب منصب سیاسی مورد محافظت قرار گیرد. قدرت باید میان قوای اجرایی، تقنینی، و قضایی، که به بازبینی خود می پردازند، توزیع شود. صاحبان مناصب باید برای دوره محدودی از تصدی مقام انتخاب شوند. قوانین باید به روشنی وضع شوند و از انصاف و تساوی حقوق باید پاسداری شود. هرگاه صاحبان مناصب از مقام خود سوءاستفاده کنند، در برابر آنان باید نافرمانی کرد؛ هرگاه به سوءاستفاده خود ادامه دهند، باید آنان را، ولو به زور اسلحه، از مقام خود خلع کرد. این اندیشه های مربوط به اوایل جنبش اصلاح دینی نقشی الهام بخش در ایجاد چندین جامعه کلیسایی دموکراتیک در اواخر سده شانزدهم و سده هفدهم داشتند. کلیساهای «آناباپتیست»، بویژه «آمیش» و «مونیتها»، خود را از جامعه عرفی جدا کردند و اجتماعات دموکراتیک کوچکی تشکیل دادند که در آنها انتخاب مردمی مقام های مسئول کلیسا، مشارکت عمومی در نظارت کلیسایی، و سازمان ها و فعالیت های شدیداً مساوات طلبانه از برجستگی خاصی

امتیازات سلطنتی را محدود کردند، ویژگی نمایندگی و قدرت پارلمانی را فزونی بخشیدند، و لایحه‌مشهور ۱۶۸۹، یعنی «منشور حقوق شهروندی» و «قانون مدارا» را پدید آوردند. باپتیست‌ها، کوئیکرها، و دیگر گروه‌های پروتستان، مدارای دینی را وارد امریکای مستعمره کردند و در ایجاد تضعیف‌های لازم برای آزادی دین، آزادی اجتماعات، و آزادی قلم [و مطبوعات] در چندین قانون اساسی ایالتی امریکا و در به وجود آوردن «نخستین اصلاحیه قانون اساسی ایالات متحد» نقش داشتند. اعتقادات و معتقدات مذهب پروتستان، از فرقه‌های بسیار، هم در کانون انقلاب امریکا و هم در نهادهای دموکراتیک عظیم اوایل جمهوری امریکا جای داشتند.

اصلاح دینی یقیناً تنها سرچشمه دموکراسی در نخستین روزگاران جهان جدید غرب نبود. با این همه، رستنگاه حاصلخیزی بود که از آن مجموعه تأثیرگذاری از اندیشه‌ها و نهادهای آشنای دموکراتیک روید.



برخوردار بودند. کلیساهای کالونی، بویژه کلیساهای کالونی گروه پیرایشگر (پیوریتن) امریکایی و انگلیسی، غالباً به صورت دموکراتیک ایجاد می‌شدند. جماعت‌های کلیسایی مطابق نظامنامه‌های کلیسایی تشکیل می‌شدند. قدرت کلیسا میان کشیشان، کشیشان ارشد، و خادمان کلیسا تقسیم می‌گردید، که هر یک از آنان برای دوره محدودی از تصدی مقام خود انتخاب می‌شد و از اقتدار مشخصی در برابر دیگران برخوردار بود. قانون کلیسا توسط مجمع عمومی یا هیأت نمایندگان تدوین می‌شد و به اجرا در می‌آمد. اعضای کلیسا جلسه‌های همگانی متناوبی تشکیل می‌دادند تا فعالیت مقام‌های مسئول کلیسا را ارزیابی کنند و در تعلیمات، آداب نماز، یا شیوه اداره کلیسا تغییرات لازم را پدید آورند. چندین نویسنده پیرایشگر در مستعمره نیوانگلند، از توماس هوکر تا جان وایز، از این استنباط دموکراتیک کلیسا درس‌های سیاسی روشنی اقتباس کردند.

این اندیشه‌های جنبش اصلاح دینی در تعدادی از اصلاحات سیاسی دموکراتیک در اوایل دوران جدید نیز نقشی الهام بخش داشتند. معتقدات لوتری و معتقدان به او مشوق چندین شهر اسکاندیناویایی و آلمانی در تصویب قوانینی بودند که نظارت‌های فتووالی و کلیسای چند قرنی بر دارایی‌ها و سیاست محلی را از میان بردند، حمایت‌های مرتبط با آیین دادرسی مدنی و اصول محاکمات جزایی را مورد تجدید نظر قرار دادند، اندکی مدارای دینی را مطرح کردند، و مدارس عمومی و برنامه‌های رفاه اجتماعی مدنی را توسعه دادند. واعظان و سیاستمداران پیرو کالون در سال ۱۵۶۷ هفت ایالت شمالی هالند را به شورش علیه پادشاه اسپانیایی کشاندند. آنان همچنین از طریق «اتحادیه اوتریخت» در ۱۵۷۹ و اعلامیه استقلال در ۱۵۸۱، به ایجاد ساختار حکومتی مبتنی بر همپیمانی برای جمهوری هالند و چارچوب حقوق مدنی و سیاسی جدید برای شهروندان آن کمک کردند.

پیروان پیرایشگر کالون، بویژه مساوات طلبان تندرو، جزء رهبران «جنگ داخلی انگلستان» در دهه ۱۶۴۰ بودند؛ آنان

در ۱۹۹۲ علیه فرناندو کولور دِمَلو، رئیس جمهور برزیل، به اتهام فساد اعلام جرم و از ریاست جمهوری خلع شد. در ۱۹۹۳ و. راماسوامی، قاضی دیوان عالی هند، پس از ناکام ماندن تلاشی که برای اعلام جرم به عمل آمده بود، استعفا کرد. همچنین در ۱۹۹۳ کارلوس آندرس پیرس، رئیس جمهور ونزوئلا، برای آن که علیه او اتهام اختلاس و حیف و میل کردن بودجه اعلام جرم نشود استعفا کرد. و باریس یلتسین، رئیس جمهور روسیه، که از قرار معلوم به اتهام زیرپا گذاشتن قانون اساسی علیه او اعلام جرم شده بود، از آن ماجرا جان سالم به در برد.

در قانون اساسی فرانسه، آلمان، و ایتالیا شرط های رسمی برای اعلام جرم گنجانده شده است، اما کمتر به آنها استناد می شود و بیشتر شان زایدند. به موارد اعلام جرم غالباً رسیدگی می شود، اما اتهام سوء مدیریت رئیس جمهور، وزیران، و قاضیان بیشتر با استعفای اجباری آنان در پی تهدید به اعلام جرم یا راهکار دیگری برای عزل حل می شود.

ایالات متحد

ایالات متحد دارای نظام ریاست جمهوری و دوره زمامداری رئیس جمهور آن کشور ثابت است؛ در این نظام برای برکناری رئیس جمهور رأی عدم اعتماد در کار نیست. در عوض، تدوین کنندگان قانون اساسی اعلام جرم را مقرر کرده اند. اعلام جرم با فرایند رسمی آغاز می شود که به موجب آن ممکن است رئیس جمهور، و مقام های دولتی ایالات متحد (از جمله قاضی های فدرال) پیش از پایان دوره زمامداری با ریاست شان با رأی «کنگره» از کار برکنار می شوند. اعضای هیأت دولت و قاضی های فدرال در زمره مقام های دولتی بشمار می آیند، اما افسران ارتش و اعضای کنگره در این مقوله جا نمی گیرند. تنها «مجلس نمایندگان» است که حق اعلام جرم دارد. هنگامی که مجلس نمایندگان، با رأی اکثریت، علیه مقامی اعلام جرم کرده باشد تنها مجلس سنا حق دارد که آن فرد را محاکمه کند. محکومیت ملزم اعلام دوسوم آرای سناتورهای حاضر است.

روشی که به موجب آن می توان ماموران دولت را که رسماً به سوءمدیریت یا به جرم هایی متهم شده اند از کار برکنار کرد. اعلام جرم معمولاً از مجلس نمایندگان قوه مقننه آغاز می شود و محاکمه و گاه محکومیت متهم را توسط مجلس سنا در پی دارد.

شکلی از اعلام جرم در یونان باستان وجود داشت. دولت آن پیشینی هایی کرده بود که به موجب آن علیه هر شهروندی که دست به فعالیت هایی می زد که کشور را به مخاطره می انداخت اعلام جرم می شد، و او را در مجلس و یا دادگاه ها محاکمه می کردند. روال جدید اعلام جرم علیه مقام های دولتی در سده چهاردهم در انگلستان آغاز شد. اعلام جرم برای تلاش های رو به تکامل پارلمان برای نظارت بر وزیران شاه و پاسخگو کردن آنها در برابر پارلمان ضرورت اساسی داشت.

یکی از آخرین محاکمه های عمده مبتنی بر اعلام جرم در انگلستان - محاکمه وارن هیستینگز، که در مقام فرماندار کل هندوستان به جرم ها و خلاف کاری های سنگین متهم (اما تبرئه) شد- در پایان سده هجدهم رخ داد. از ۱۸۰۵ به بعد اعلام جرم ثبت شده ای در انگلستان وجود نداشته است. بعداً روال های زیرین جانشین اعلام جرم شد؛ نخست، خطابیۀ پارلمان که از شاه می خواست که وزیری را عزل کند؛ سپس رأی به توبیخ یا عدم اعتماد؛ و سرانجام، نظام نوین نظارت پارلمانی.

در بسیاری از کشورها مقررات اعلام جرم وجود دارد که کم و بیش با الگوی انگلیسی مطابقت می کنند. مثلاً، در ۱۹۸۱ علیه موسی، فرماندار نیجریه، به اتهام سوء مدیریت فاحش سیاسی و مالی اعلام جرم شد. در ۱۹۹۱ تلاشی ناموفق برای اعلام جرم علیه راناسینگه پرماداسا، رئیس جمهور سری لانکا، به اتهام فساد و سوءاستفاده از قدرت به عمل آمد.

تدوین کنندگان قانون اساسی، پس از پدید آوردن یک شعبه اجرایی بالقوه قدرتمند و یکپارچه، نگران پاسخگویی رئیس جمهور و سوءاستفاده او از قدرت شدند. بنابراین، اعلام جرم بدین منظور پیشبینی شد که از استفاده نادرست قدرت ریاست جمهوری جلوگیری کند بی آن که به اقتدار قانونی او لطمه ای وارد آورد. تدوین کنندگان قانون اساسی همچنین نگران کج رفتاری قاضی های فدرال و سوءاستفاده آنان از قدرت خویش بودند، زیرا قاضی های فدرال به سبب آن که دوره تصدی آنها مادام العمر است، از لحاظ دموکراتیک پاسخگو نیستند. تدوین کنندگان قانون اساسی در عین حال قصد داشتن که استقلال ضروری قوه قضاییه را حفظ کنند، و به این نتیجه رسیدند که اعلام جرم تعادل مناسب را برقرار می کند.

در طول تاریخ ایالات متحد، «مجلس نمایندگان» مجموعاً به اعلام جرم علیه شانزده فرد رأی داده است، که سیزده تن از آنان توسط سنا محاکمه شدند. سیزده تن از مقام هایی که «مجلس نمایندگان» علیه آنان اعلام جرم کرد قاضی فدرال بودند. «مجلس نمایندگان» علیه یک رئیس جمهور (اندرو جانسون در ۱۸۶۷، که سنا نتوانست محکومش کند)، یک مقام هیأت دولت، و یک سناتور نیز اعلام جرم کرده است. (در ۱۷۸۹ سنا از محاکمه سناتور ویلیام بلانت، که علیه او اعلام جرم شده بود، سر باز زد و دلیل آورد که اعلام جرم شامل حال اعضای کنگره نمی شود. با این همه، بلانت بعداً اخراج شد.) هفت مورد از شانزده مورد اعلام جرم به محکومیت منجر شد. هشت فردی که از ۱۹۰۰ به بعد علیه آنها اعلام جرم شده است جملگی از قاضی های فدرال بوده اند که به سوءمدیریت کیفری جدی، نظیر ارتشا، حق و حساب گرفتن، شهادت دروغ، یا فرار از پرداخت مالیات متهم و یا به سبب ارتکاب این اعمال محکوم شده اند.

موجبات و رویه ها

در مورد این که خلافکاری سزاوار اعلام جرم چیست استنباط بی چون و چرایی وجود ندارد. قانون اساسی ایالات متحد می گوید که می توان علیه مقام های عالی رتبه به دلیل «خیانت

به کشور، ارتشا، یا سایر جرم ها و خلاف ها سنگین» اعلام جرم کرد، اما رهنمایی دیگری نمی کند. تعریف اصطلاح های خیانت به کشور و ارتشا روشن است، اما عبارت «جرم ها و خلاف های سنگین تعریف روشن و دقیقی ندارد. جرالد فورد، رهبر اقلیت «مجلس نمایندگان» (که در سال ۱۹۷۴ رئیس جمهور شد)، در ۱۹۷۰ تلاشی را برای اعلام جرم علیه ویلیام داگلاس، قاضی دیوان عالی کشور، رهبری کرد و اظهار داشت که خلاف سزاوار اعلام جرم خلافی است که اکثریت نمایندگان در لحظه ای معین از تاریخ آن را قابل پیگرد بدانند. این رویکرد به سبب کلی بودن و غیراخلاقی بودنش مورد انتقاد قرار گرفت، و علیه داگلاس اعلام جرم نشد.

در جریان اعلام جرم علیه ریچارد نیکسون، رئیس جمهور آمریکا، در ۱۹۷۴ به اتهام ممانعت از اجرای عدالت در جریان تحقیقی در باره ماجرای «واترگیت»، اعضای «کمیته قضایی مجلس نمایندگان» به این نتیجه رسیدند که منظور تدوین کنندگان قانون اساسی از «جرم ها و خلاف های سنگین» اعمالی بوده است که موجب خدشه دار شدن مقام می شوند و یا متضمن بی اعتنایی به وظایف قانونی هستند.

بنابراین، برخلاف استدلال های وکلای نیکسون، خلاف سزاوار اعلام جرم الزاماً نقض جدی قانون کیفری نیست. با این همه چنین خلافی باید حاکی از سوءاستفاده واقعی از قدرت باشد و نه صرفاً عملی که از لحاظ سیاسی ناخوشایند است. استعفای نیکسون در پی برملا شدن مضمون نوارهای واترگیت از اعلام جرم تقریباً قطعی علیه او جلوگیری کرد و بدین ترتیب فرصتی که برای آزمودن تعریف دیگری در مورد خلاف سزاوار اعلام جرم پیش آمده بود از دست رفت.

مجلس نمایندگان و سنا به موجب قانون مجازند که رویه های اعلام جرم خود را تعیین کنند. هر دو مجلس برای خود رویه هایی شبه قضایی ترتیب کرده اند که با تشریفات قانونی به رسمیت شناخته شده هماهنگند. هرچند ضمانت های اصلاحیه پنجم، که در تشریفات قانونی منظور می شوند در مورد اعلام جرم به مفهوم صوری قابل اجرا نیستند.

سه مورد اعلام جرم علیه قاضی های فدرال که از ۱۹۸۹ به بعد صورت گرفت، تردیدهایی را در مورد یک رویه کارآمد سنا که در ۱۹۳۵ اتخاذ شد برانگیخته است. در هر سه مورد کمیته ای متشکل از دوازده سناتور مامور شد که در باره اتهام های کسانی که علیه آنان اعلام جرم شده بود تحقیق کند و مراتب را در حضور تمامی سناتورها به مجلس سنا گزارش دهد. سپس سنا بحث شفایی را شنید (روسای مجلس وظایف دادستان را بر عهده داشتند). در جلسه قوه مجریه در باره آن به مشورت و تبادل نظر نشست و در جلسه علنی به محکومیت متهمان رأی داد.

قاضی والتر نیکسون به این آیین دادرسی اعتراض کرد و دلیل آورد که در جلسه محاکمه کسی که علیه او اعلام جرم شده است حضور تمامی سناتورها ضروری است، اما اعتراضش به جایی نرسید. «دیوان عالی» در مورد دعوی نیکسون علیه ایالات متحد (۱۹۹۲) نظر داد که تنها محدودیت هایی که قانون اساسی برای آیین دادرسی سنا تعیین کرده است که سناتورها باید سوگند یاد کرده باشند، رأی دوسوم حاضران برای محکوم کردن کفایت می کند، و زمانی که رئیس جمهور محاکمه می شود باید رئیس دیوان عالی کشور ریاست جلسه را بر عهده داشته باشد. دیوان عالی اعلام کرد که غیر از این سه محدودیت آیین نامه ای معیار دیگری وجود ندارد که از نظر قضایی قابل کنترل باشد و بر اساس آن دادگاه بتواند در مورد انطباق رویه های اعلام جرم سنا با قانون اساسی نظر بدهد؛ و اظهار داشت که ادعای قاضی نیکسون یک مساله سیاسی غیرقابل رسیدگی در دادگاه پدید آورده است. بنابراین، به نظر می رسد که سنا، تا وقتی که محدودیت های سه گانه تصریح شده در قانون اساسی را زیر پا نگذارد، می تواند بنا بر رویه ای که صلاح بداند مقامی را که علیه او اعلام جرم شده است محاکمه کند - مگر آن که بدون هیچ گونه آیین دادرسی عمل کند (مثلاً، فقط در مورد بندهای اعلام جرم که توسط مجلس نمایندگان عرضه شده است رأی گیری کند).

پیامدها

در ایالات متحد، محکومیت پس از اعلام جرم تنها ممکن است به عزل و محرومیت از احراز مقام فدرال در آینده بینجامد. با وجود ابهام هایی که در سیاق کلام قانون اساسی وجود دارد، برکناری از مقام به عنوان پیامد اجتناب ناپذیر و اجباری محکومیت پذیرفته شده است. اما محرومیت از احراز مقام آتی به صلاحدید سنا واگذار شده است. در واقع، در بین هفت قاضی که محکوم و معزول شده اند تنها دو تن از احراز مقام های فدرال محروم شده اند.

مثلاً، ایسی هیستینگز، قاضی فدرال، پس از محکومیت در پی اعلام جرم علیه او در ۱۹۸۹ معزول شد اما او را محروم نکردند. هنگامی که بعداً هیستینگز به عضویت «مجلس نمایندگان» انتخاب شد، یکی از قاضی های فدرال اعتراضی را که به انتخاب او شده بود با این استدلال رد کرد که خلع از مقام تنها پیامد اجباری اعلام جرم است.

مقامی که علیه او اعلام جرم شده باشد در معرض اتهام های کیفری بعدی نیز هست. از آنجا که اعلام جرم جریان کیفری نیست، پیگرد بعدی ماده خطر مضاعف «اصلاحیه پنجم» را نقض نمی کند. با وجود آن که علیه ریچارد نیکسون اعلام جرم نشد، همین که فورد، رئیس جمهور بعدی امریکا، همه جرم هایی را که نیکسون در دوران زمامداریش مرتکب شده بود یا گمان می رفت که مرتکب شده باشد عفو کرد، این استنباط را تایید می کند که اعلام جرم و مسئولیت کیفری دو موضوع جداگانه اند. همچنین ممکن است اعلام جرم پس از محکومیت کیفری (یا تبرئه) صورت بگیرد بی آن که ماده خطر مضاعف نقض شود. اختیار عفو رئیس جمهور شامل محکومیت در نتیجه اعلام جرم نمی شود.

ممکن است قاضی های فدرال ضمن حفظ سمت به اتهام های کیفری محاکمه و محکوم شوند (و، چنانچه به زندان افتند، ممکن است از اجرای وظایف خود محروم شوند اما از عنوان و حقوق دریافتی خود محروم نمی شوند). این نکته احتمالاً در مورد مقام های بلندپایه هیأت دولت نیز صدق می کند، اما شاید در مورد رئیس جمهور صادق نباشد. نظر غالب این است که، برای اجتناب از ایجاد وقفه در کارهای دولت، نباید رئیس جمهور را تا زمانی که در آن سمت است

به جرم کیفری متهم کرد. براساس این تعبیر که توسط لئون جاروسکی، دادستان ویژه مطرح شد، هیأت منصفه عالی رتبه ای که به رسوایی واترگیت رسیدگی می کرد، به جای آن که ریچارد نیکسون را (بر طبق توصیه کارمندان جاروسکی) همراه با چند تن از قایم مقام هایش به محاکمه بکشاند، با اکراه او را صرفاً شریک جرم در توطئه چینی اعلام کرد. جاروسکی اعتقاد داشت که تا زمانی که رسیدگی به اعلام جرم در مجلس در جریان است دیوان عالی کشور اجازه نمی دهد که رئیس جمهور حاضر به عذر ممانعت از اجرای عدالت به محاکمه کشیده شود. دیوان عالی، در موارد بعدی، اصول مصونیت مطلق رئیس جمهور را از مسئولیت مدنی به سبب ارتکاب اعمالی «در محدوده بیرونی» مسئولیت رسمیش به وضوح بیان کرد این موضوع منطق مستثنا کردن رئیس جمهور حاضر را از اتهام های کیفری تا حدودی تایید می کند.

در مورد امکان به محاکمه کشیدن معاون رئیس جمهور حاضر به اتهام های کیفری یا زندانی کردن او پیش از اعلام جرم و برکناری از مقامش نظر کارشناسی موثقی وجود ندارد. یک پاسخ ممکن این است که می توان او را متهم و محکوم کرد اما نمی توان به زندانش انداخت؛ بدین ترتیب ممکن است معاون رئیس جمهور باقی بماند اما جانشین رئیس جمهور نشود. استعفای اسپرو اگنیو، معاون رئیس جمهور آمریکا، در ۱۹۷۳ به عنوان بخشی از توافق اقرار به جرم خفیف تر به ازای برائت از جرم سنگین برای حل و فصل اتهام هایی که (به سبب ارتشا و فرار از پرداخت مالیات پیش از آن که به معاونت ریاست جمهوری برسد) از جانب ملت به او وارد شده بود، این مساله را نامشخص باقی گذاشته است. با این همه، شرط های مندرج در «اصلاحیه بیست و پنجم»، که به موجب آن رئیس جمهور مجاز است که با موافقت کنگره بلافاصله جای خالی معاونت ریاست جمهوری را با انتصاب فردی به این مقام پر کند (کاری که نیکسون با انتصاب فورد، رهبر اقلیت مجلس نمایندگان، به جای اگنیو کرد)، این استدلال را که مصونیت عرفی رئیس جمهور از پیگرد در دوران زمامداری شامل حال معاون رئیس جمهور نیز می شود سست می کند.

سیاست و اعلام جرم

ویلیام رنکوئیست، که در ۱۹۸۶ رئیس دیوان عالی کشور شد، در باره خطر بی ثباتی ذاتی اختیار اعلام جرم مطالبی نوشته است. اگر سنا در ۱۸۷۶ رأی به محکومیت آندرو جانسون، رئیس جمهور وقت امریکا، داده بود، یا در ۱۸۰۵ سمیوئل چیس، قاضی دیوان عالی را محکوم کرده بود، ممکن بود که اقتدار و استقلال دو قوه مجریه و قضاییه تا حد قابل ملاحظه ای کاهش یابد. علیه جانسون و چیس نیز در پی اختلاف های سیاسی اعلام جرم شد که، دست کم بنابر معیارهای کنونی، احتمالاً متضمن اقدام های سزاوار اعلام جرم نبودند. برعکس، تیره آنها این سمت ها را در برابر اعلام جرم های کورکورانه بعدی تحکیم کرد.

نیت تدوین کنندگان قانون اساسی هرچه باشد، به نظر می رسد که امروزه اعلام جرم در ایالات متحد بیشتر برای خلع قاضی های فاسد به کار می آید و تنها به فاحش ترین سوءمدیریت های رئیس جمهور می پردازد. اعلام جرم، از آنجا که بدین ترتیب محدود شده است، اصل تفکیک قوا را به طور جدی خدشه دار یا محدود نمی کند به نظر می رسد که با اصول دموکراسی قانون مدار نیز نسبتاً هماهنگ باشد. در نظر نبوده است که اعلام جرم از روش های فراخوانی همگانی یا دموکراسی مستقیم باشد، و چنین نیز نیست. اما در ایالات متحد وسیله مفیدی است که به حفظ حکومت دموکراتیک پیشبینی شده در قانون اساسی کمک می کند. در سایر کشورها نیز گاه از اعلام جرم- یا تهدید به آن- برای خلع صاحب منصبان فاسد استفاده شده است. بدین ترتیب امکان اعلام جرم می تواند جزئی مفید از رویه ای انتخابی یا انتصابی متعارف باشد، بویژه در مواردی که دوران زمامداری ثابت یا دراز مدت باشد.

- برگرفته از دایرة المعارف دموکراسی،
- تلخیص و تفسیر از ه. تاچ

این رشته ادامه دارد



از بحث های اتاق فکر

لیکنه او وړاندی کوونکی : امیرگران

د مذهبی انډیولوژی په اساس د هند د نیمې وچې ویش

او د پاکستان مصنوعی جوړښت

دیانت افغانستان ته لاره پیدا کړه، وروسته له شپږمې میلادې پیړۍ کوشانیانو او یفتلیانو په هند کې نفوذ درلود او هم وروسته له لسمې میلادې پیړۍ، غزنویانو، غوریانو، لودیانو، قطیبه، خلجیانو، د فریدخان یا شیرشاه سوري په مشرۍ سوریایانو او د احمدشاه بابا په مشرۍ ابدالیانو په هند کې نفوذ او حاکمیت درلود او هلته یې افغانی او اسلامی فرهنگ او تمدن خپور کړی دی، وروسته بیا له شپاړسمې تر اتلسمې میلادې پیړۍ څخه د افغانی دولتونو ځای مغلی امپراتورۍ نیسی چې په ۱۵۲۶م کې، ظهیرالدین بابر د بابري حاکمیت لومړنی واکمن وو، په هند کې د مغلی امپراتورۍ پیل د اروپایي هیوادو د استعماری او زبیشاکې مداخلو او لشکر کشیو سبب هم شوه، دلته دا حقیقت له یاده ونه باسو چې د هند په نیمه وچه د اروپایانو لار هغه مهال راسپړه شوه کوم وخت چې سمندري کاشف واسکو دیگاما د ۱۵ پیړۍ په

محترمو لوستونکو، د لاندې پریزینتیشن لنډیز د اطاق تفکر د گفتمان په پروگرام کې وړاندې شوی وو.

څرگنده ده چې د هند نیمه وچه د خپل جیو پولیتیک او طبعی شتمنیو له امله یوه مهمه او بډایه سیمه وه د تاریخ پوهانو د شننو له مخې ۴۰۰۰ کاله وړاندې د هند د لرغونتوب او تمدن اثار د سیند په هرې په او مונجهدارو کې موجود دي، افغانستان او هند د بشري تمدن له لرغونو مرکزونو څخه دی چې خلک یې له پخوا زمانو یو له بل سره بیلا بیلې اړیکې لري ولي د تاریخ په اوږدو کې له سیاسي پلوه دغو اړیکو خامخا لوړې ژورې درلودلي، مخکې له میلاد څخه په دویمه زریزه کې اریایان له افغانستان څخه هند ته وکوچیدل او هلته ئی د ویدي تمدن ته ادامه ورکړه او بیا د موریایانو د لوي امپراتورۍ د سیاسي نفوذ په مهال چې لوي اشوکا ئی مشر وو (۱۸۵-۳۲۲ مخکې له میلاده) بودايي

پای یانی په ۱۵۹۸ م کال خپله بیړۍ د هند په جنوبی ساحل کې ودروله او دا ځای یې کالیکت وبله، چې بیا د انگریزی ترمینالوژۍ له مخې کلکته او اوس یې کولکته بولي، همدا ډول د هند په نیمه وچه کې د شرقی هند کمپنۍ په نامه د پرتگالیانو، فرانسویانو، هالنډیانو او انگریزانو لخوا لومړي د تجارتی موخو او وروسته په ۱۷۵۶ م کال د تجارتی او سیاسی نفوذ د مسلط کولو لپاره د سیالو ښکیلاکي ځواکونو تر منځ د پلاسی په سیمه کې جگړې پیل چې په نتیجه کې فرانسوي تجارتي ډلگيو ماته وخوره، د یادولو ده چې د برتانوي شرقی هند کمپنۍ د هغه وخت د واکمن په امر په ۱۶۰۸ م کال د هند د سورت ښار ته ورسیده او خپلو تجارتي اړیکو ته یې پراختیا ورکړه او لندن ته یې د چای، نساجي ټوکرانو او نورو تجارتي توکو راټولول او صادرات پیل کړل، د لومړی ځل لپاره رابرت کلایو Robert Clive د شرقی هند کمپنۍ ۳۰۰۰ کسيز پوځ رهبری کاوه چې وروسته د بنگال راج یا حاکمیت ته ورسید، نوموړی د کمرکې تعرفو په ترتیبولو، مالیات او Taxation په جمع کولو پیل وکړ، انگریزی امپریل ښکیلاک د استثماری او سوق الجیش دوکتورین هلې ځلې گړندی او د فارورد پالیسی د عملی کولو په چوکاټ کې یې مخ په شمال او هم د ټول هند د نیولو هڅې کولې، د نوموړې کمپنۍ واک په ۱۷۵۷ م کې پیل او تر ۱۸۵۸ م کال پورې یانې یوه پیړۍ یې دوام وکړ د انگریز اشغالګرو په ضد ازادی بڅښوونکې مبارزې روانې وې له دې سره سره استعماري ځواکونو د خپل نفوذ او د «لوي لوبې» د لومړنیو پړاوونو د اجرا په منظور یې، ظالمانه او غیرانسانی کړنو ته په بې رحمۍ ادامه ورکوله د بیلګې په توګه د «دیواید اینډ رول یانی بیل یې کړه ایل یې کړه» پالیسی له مخې یې خلک سره ویشلي ول. د مغلو امپراتورۍ یې د داخلي جګړو او اغتشاشونو له امله تجزیه او د هند خاوره یې په زیات شمیر زونونو او سیمه ایزو، پرینسلي ریاستونو ویشلي وه چې شمیر یې سلګونو ته رسیده او مستقیماً د لندن لخوا

اداره کیدلې، د دې ترڅنګ د افغانانو او مرهټه یانو ښکیلاکي ضد گډې مبارزې هم دوام درلود لکه د پنداریانو گوریلابي جګړې د امیرخان افغان او جیتوي هندي په مشرۍ (۱۸۱۳-۱۸۲۴ م) چې د انگریزانو د یو سل او شل زره (۱۲۰۰۰۰) پوځ لخوا وځپل شوي، همدا رنگه د ډاکویت، جمعیت العلمای هند یا دیوبندی مدرسه چیرې چې په ۱۸۵۷م کې د هند د بومی عسکرو (هندوانو - مسلمانانو) لخوا د برتانوی استعمار په ضد ملي قیام تر سره شو. د دغه قیام په هکله د هند ملی زعیم ساورکر Savarkar لیکلي چې (د انگریزانو د تسلط په ضد د هندي عسکرو لخوا د ۱۸۵۷ م قیام په حقیقت کې د هندوستان د خلکو لومړني قیام وو چې د افغانانو په وسیله ئې د ښکیلاکي قواوو په ماتې او شاتګ کې مخامخ تاثیر درلود، همدا رنگه د افغانانو د میرانې او اتولویو په تړاو جواهر لال نهرو لیکلي (... کیدلی شي افغانان به له ډیرو اړخونو وروسته پاتې وي ولی خپله ازادې د سر ورکولو په بیه ورته ګرانه ده او د هر خارجي دشمن په وړاندې « د مېرو ځاله » ده، انگریزي ځواکونو هم د ازادی غوښتونکو د خپلولو او نابودولو لپاره د جینوساید تر کچې غیرانسانی عملیات کړي، له ډیرو غیرانسانی پېښو څخه یوه مثال ته دلته اشاره کوم هغه دا چې په ۱۹۱۹ م کال کې د امرتسر د جلیانوالا باغ په انګر کې خلکو د خپلو انسانی حقونو لپاره سوله امیزه مظاهره کوله چې د هغې سیمې د انگریزي قوماندان بریګیډیر جنرال ډایر Dyer لخوا په لاریون کوونکو د فیر امر وشو او د ۴۰۰ په شاوخوا کې بې ګناه خلک (ښځېنه- نارینه او ماشومان) ووژل شول چې جینوساید یا عامه وژنه وبلل شوه، دغې پېښې ته ورته ډیرې نورې پېښې هم عملي شوي چې د تاریخ په حافظه کې ثبت او په نورو مقالو او لیکنو کې به ورته اشاره وشي. د پریزینتیشن په دوام د پاکستان مصنوعي جوړښت ته یوه لنډه کتنه کوم.

د یادولو وړ ده چې د هند په نیمه وچه کې د برتانوي استعمار سفر چې په ۱۷۵۷ م کال د شرقي هند کمپنۍ تر سیوري لاندې شروع شوی وو وروسته له دوو پیړیو په ۱۵ اگست، ۱۹۴۷ م د Indian Independence Act-1947 په اساس پای ته ورسید،

د سنډې گارډین تحلیل کوونکي ام جی اکبر د مولانا ابوالکلام آزاد د وړاندوینو او کتابونو په حواله لیکلي چې د هند د نیمې وچې په خلکو کې دا غلط فهمې موجوده ده چې وایي، (پاکستان د بریک فاسټ یا د سهارنۍ ناشتا د میز په سر جوړ شو، او یا د لاهور د ۱۹۴۰ م قرارداد پاکستان چې د جناح لخوا اعلان شو منځ ته راغی) دا له حقایقو او فاکتونو سره په تضاد کې دی، د پاکستان ایډیې اوږد سفر طی کړی او زیاتوي چې پاکستان نیشن یا ملت نه ده بلکه سټیټ یا دولت ده او د هند په نیمه وچه کې اکثریت مسلمانان له هغې حملې څخه، مولانا ابوالکلام آزاد، خان عبدالغفار خان (پاچا خان)، خان عبدالصمد خان اخکزی، د هند د جماعت اسلامی مشر مولانا سید ابوالاعلی مودودي، ډاکټر ذاکر حسین او زیات شمیر نور مهم سیاسي، مبارز شخصیتونه، غورځنګونه او د دیوبندي مسلک مذهبي تحریک، جمعیت العلمای هند ... د هند د نیمې وچې د ویش مخالف ول، هغه مهال چې ۷۵ کاله وړاندې په ۱۹۴۷ م کال د اگست په ۱۴ مه نیټه د افغانستان په گاونډ کې په غیر طبیعي توګه د پاکستان په نوم هیواد رامنځ ته شو، د هند په نیمه وچه کې نوموړی هیواد داسې منځ ته راغلی لکه د اردو ترکیبي ژبه چې د څو گاونډیو ژبو له ترکیب څخه راووتله او پنجابي ژبه پکې واکمنه شوه. همدارنګه پاکستان هم د پنجاب تر واکمنۍ لاندې د گاونډیو هیوادو له هغو غوڅو شویو ټوټو څخه چې برتانوي ښکیلاکگر ځواک جلا کړی وی منځ ته راغی. دغه نوی هیواد له هماغه پیل څخه پر اسلام د سیاسي تجارت، د گاونډیو هیوادو په داخلي امورو کې د دوامداره مداخلو او په سیمه کې د زبرځواکونو د

اوږدمهاله جیو پولیتیکو اهدافو د مفرداتو د تطبیق پر بنسټ جوړ شو. له دویمې نړیوالې جګړې وروسته په سیمه کې دوه هیوادونه د مذهبي مفکورې په اساس رامنځ ته شول یو یې په منځني ختیځ کې اسرائیل چې د انگلستان د هغه وخت د بهرنیو چارو د وزیر جیمز بالفور د اعلامیې له مخې او دوهم یې پاکستان ده چې دغه هیواد هم د دویمې جهاني جګړې د شدت په جریان کې د برتانوي استعمار د وعدو او پیرزوینو په اساس منځ ته راغی، د پاکستان جوړیدل د دې ترڅنګ چې هندمېشتي مسلمانان یې په دريو برخو یانې هندوستان، پاکستان او بنگله دیش سره وویشل، یو زیات شمیر ولسونه لکه افغانان، بلوڅان، کشمیریان او حتی پخپله پنجابیان یې هم سره وویشل. دا چې د پارتیشن او تقسیم په سر د څومره انسانانو وینې تویې شوي، څومره کورنۍ غیرسکنه شوې او څومره مالی تاوانونه وشول پخپله یو پراخ او ځانګړی بحث ده. خو د اسنادو او فاکتونو له مخې دا پېښه د نړۍ په تاریخ کې تر ټولو لویه او خونړۍ تراژیدې وه چې پایله یې د ۱۵ میلیونه خلکو په مهاجرت، د یو میلیون ښځېنه، نارینه او ماشومانو په وژلو او د یو لک ښځېنه وو په جنسي تجاوز تمامه شوه. د تاریخي حقایقو او ډله ایزو رسنیو په استناد د برتانوي ښکیلاک د اوږده او ظالمانه تسلط په مهال اساساً د هند د نیمې وچې د ویش مفکوره، په انگلستان کې د یوه چودری لخوا وړاندې شوې وه چې وروسته علامه اقبال او مسلم لیګ گوند پیاوړې کړه او چودري رحمت علي ته دا مفکوره د برتانیا د استخباراتي ایجنسیو لخوا ورکړل شوي وه او دا استخباراتي معلوماتو له منطق څخه لیري هم نه ده. ځکه کله چې برتانیا مجبوره شوه خپل فزیکي استعمار پای ته ورسوي له دې کبله په دې هڅه کې شول چې د هیوادونو او ولسونو د ویش له لارې د دايمي او پرله پسې لاسوهني او غیر مستقیم استعمار او زبېښاک لپاره لاره هواره کړي. برتانوي ښکیلاکي ځواک په بیره د (Divide and Rule)

یاني “ تفرقه وچوه او حکومت وکړه ” د سیاست د عملي کولو هڅې گړندی کړي چې بېلگې يې له فلسطين څخه تر چين ، کوريا او افغانستان پوری لیدلی شو. چودري چې د انگلستان په اکسفورډ کې اوسیده د لومړي ځل لپاره په ۱۹۳۳ م کال کې د (Now or Never اوس يا هيڅکله) په رساله کې د پاکستان نوم وکارولو. هغه چې د “ پاکستان ملي غورځنگ ” رئيس هم وو ، د “ بریتش بنيا گت جوړ ” ياني د انگریزانو او هندوانو د سازش په ضد د مسلمانانو اتحاد جوړ کړ ، د پاکستان مشهوره تاریخ لیکونکې عایشه صدیقه چې د لندن د جیمز ډیفینس ویکلي لپاره مقالې لیکي د پاکستان د نوم په اړوند داسې تعبیر لري / پاکستان ياني پ = پنجاب ، ا = افغان ، ک = کشمیر ، س = سیند څخه ترکیب شوی دی ، سیاسي شنونکي په دې نظر دي چې برتانوي مسلط استعمار د هند په نیمه وچه کې د مذهبي ایدئولوژۍ له مخې د دوو قومي نظریو په اساس د ویشلو او پارتیشن له طرحې ملاتړ کاوه ، ولي د ښکیلاک ضد اسلامي او غیر اسلامي گوندونو لکه : هندو مهاسېها ، آریه سماج ، سناتن دهرم ، مجلس احرار ، د مولانا سید ابوالاعلی مودودي په مشرۍ جماعت اسلامي ، خاکسار تحریک ، د خان عبدالغفارخان (پاچا خان) په مشرۍ سرخ پوش تحریک همدا رنگه مولانا ابوالکلام آزاد او گڼ شمیر اخبارونو د نیمې وچې له ویش سره مخالف ول. مولانا آزاد په خپل کتاب (هند آزادی واخیسته) کې لیکلي ، د پارتیشن تیوری په ۱۹۰۶ م کال د علیگره یونیورسیتی د محصلینو لخوا د بیلتون یا سپیریشن separation له تیورۍ او په ۱۹۴۰ م کال کې د مسلم لیگ لخوا د لاهور د (Resolution) پرېکړه لیک (په اساس چې د یوه ځانگړي هیواد پاکستان غوښتنه پکې مطرح وه را منځ ته شوه ، د هند د ملي کانگریس گوند رئیس (۱۹۳۹-۱۹۴۶) مولانا آزاد استدلال کاوه چې یو هیواد د مذهبي مفکورې په اساس نه جوړېږي که داسې وای نو ولی ۲۱ عربی هیوادونه یو هیواد نه ده ، (اسلام برادره وود ده ، نیشن

هوډ) نه ده یانی اسلام ورورگلوۍ ده ، نیشن هوډ نه ده ، مولانا آزاد د اپریل په میاشت ، ۱۹۴۶ کی له مشهور ژورنالیست اغا شورش کشمیري سره د چټان اخبار په مصاحبه کې خبرداری ورکړی وو چی دا د اسلام په نوم نوی جوړشوی هیواد به ډیر ژر سره وپاشل شي هغه وو چی په ۱۹۷۱ م کال د بنگالي ولس د بي شمیره قربانیو او اتولویو په نتیجه کې “ شرقی پاکستان ” وروسته له ۲۴ کالو له غربي پاکستان څخه جلا او د بنکله دیش نوی هیواد منځ ته راغی. همدا رنگه د وزیرستان تاریخی شخصیت میرزاعلي خان چې د ایبي د فقیر په نامه مشهور وو ، په ۱۹۴۶ م کال کې د پاکستان د تشکیل په تړاو د زیاتو او خونړیو پېښو او تلفاتو خبرداری ورکړی وو. بالاخره پایله دا شوه چی په ۱۴ د اگست ۱۹۴۷ م کال د پاکستان په نوم هیواد تشکیل شو. برتانوی ښکیلاک د اوږد مهاله جیوستراتیژیکو گټو ته په پام کې په عمدي ډول هغسې یې چی د هند او پاکستان ترمنځ د کشمیر مسأله د دواړو هیوادونو تر منځ د همیشني اختلاف ساتلو لپاره منځ ته راوړي وه ، زموږ د هیواد افغانستان او نوي زیږیدونکي پاکستان تر منځ ئی هم د “ ډیورنډ ” د تحمیلی کرښې د هاخوا ولسونو د برخلیک مسأله گونگه او لاینحله پرې ایښی وه . انگریزی ښکیلاکگرو فزیکي شتون په دغه سیمه کې پای ته ورساوه خو د سیمې د هیوادونو تر منځ یې د اختلاف او کرکې د اوږدې لانجی زړي وکړل. له دې سره سره هم د افغانستان د هغه وخت حکومت ، د برصغیر یا د هند د نیمې وچې د ویشلو او تقسیم له انگریزی طرحې سره په څرگند او رسمی ډول مخالفت وکړ او د “ ډیورنډ ” د فرضی کرښې د هاخوا ورونیو ولسونو ، پښتنو او بلوڅو د سرنوشت د ټاکلو د حق مسأله یې راپورته کړه ولي انگلیسانو د خپل استعماری سیاست پر بنسټ د افغانستان د حکومت له دغه نظر سره دلچسپي ونه ښوده او د پاکستان په نامه د نوی زیږیدلي هیواد چارواکو او استبلشمنټ هم چې د زاړه استعمارچیانو د

میراث خور مقام ته رسیدلی وو، د افغانستان اعتراضی طرحه د منلو وړ ونه گنله، او د “ډیورنډ” د تحمیلی کرښې د هاخوا پښتنو او بلوڅو برخلیک هم په تحمیلی ډول په پاکستان پورې وتړل سو او د افغانستان د خلکو د نیک نیت او ښه گاونډیتوب د ژمنتیا پر خلاف د افغانستان د خلکو او له برتانوي ایجنسیو سره د پاکستاني تړلیو کړیو او چارواکو ترمنځ د تاوتریخوالي او مداخلو دوامداره حالت رامنځ ته کړ. له دغه څرگند حقیقت څخه انکار نه شي کیدای چې د پاکستان ملکی او پوځي استبلشمنټ د خپل غیرطبیعی تأسیس له لومړیو کلونو تر دا مهاله په سیمه کې په تیره بیا په گاونډیو هیوادونو له هغی جملی په افغانستان کی ماجراجویانه او د هیواد په داخلي چارو کې د مداخلو سیاست او (Proxy war) یا نیابتی جگړو ته په بې شرمی او انکار نه منونکی توگه ادامه ورکوي. د پاکستان فاشیست پوځ او استخباراتي شبکې لکه ISI او IB د خپلو نیابتی کړیو په وسیله نا اعلان سوي جگړې او “په زرو زخمونو د مرگ ستراتیژی”، “(کابل باید وسوځي) په مخ بیایي. د یادولو وړ ده چی د پاکستان حاکمه طبقه خپل گاونډیان خصوصاً افغانستان د خپل هیواد د دشمنی په پیل کولو متهموي ولي د افغانستان د هغه وخت حکومت، مخکې له دې چې د سفارت په کچه سیاسي اړیکې ټینکې شي د ډاکتر نجیب الله توروايانا په مشرۍ با صلاحیته پلاوی د ښه نیت د څرگندولو په منظور کراچی ته ور واستاوه تر څو هغه نفاق او د پښتنو - بلوڅو د برخلیک مسأله چی د گندمک، پېښور د معاهدو او د “ډیورنډ” د موافقه لیک او د استعمار د پالیسیو زیږنده ده، د مذاکراتو او دیالوگ له لاری حل کړي چې مثبتې پایلې یې نه لري. ورپسې یې یو بل صلاحیته سفیر او فوق العاده استازی چې مارشال شاه ولي خان وو تعین کړ چی د هغه هڅو هم کومه نتیجه ورنکړه. اوضاع او دوه اړخیزې اړیکې هغه وخت نورې پیچلې شوې چې د پاکستان گورنرجنرال خواجه ناظم الدین (۱۹۴۸-۱۹۵۱) په پېښور کې په خپله وینا کې

قبایلی سیمې چی د “ازاد سرحد” په نامه یادیدې د پاکستان “نه بیلیدونکی جز” اعلان کړ. د پاکستان ملکی او نظامي حکومتونو د خپل موجودیت په ۷۵ کلنه موده له خپلو گاونډیو، افغانستان او هند سره د توطئو، بحران او کرکیچ پالیسیو ته ترجیح ورکړي چی هغه هم د پوځی استبلشمنټ لخوا ترتیب او په عمل کې پلی کيږي، د دغه هیواد چارواکو له امریکا او غربي هیوادو څخه د اقتصادي، مالي، نظامي کومکونو د جلبولو لپاره هغوی په دی قانع کړل چی د پاکستان ځمکنۍ بشپړتیا د افغانستان او هند لخوا تر سخت تهدید لاندی ده له دی کبله وو چی د سیاتو او سینتو په نظامي پکتونو کې شامل تر څو په جنوبي اسیا، منځني ختیځ او منځنۍ اسیا کی د امریکا او برتانیا د جیو ستراتیژیکو، اقتصادي او سوق الجیش موخو د اجنداوو د تطبیق لپاره د کرایې پوځ رول ادا کړي، یوه بیلگه ئی د پېښور په شمال کې د بده بیرې هوایي اډه وه چې د امریکا په اختیار کې وه. د دغې اډې د پوځي او اکتشافی تمریناتو په هکله مرحوم رویدادخان لیکلي چې (... د بده بیرې له هوایي اډې د U-2 اکتشافی طیاره د شوروي اتحاد څخه د کشفی راپورونو د حاصلولو په منظور پرواز وکړ، طیاره د افغانستان له فضایی قلمرو څخه واوښته او چې د ازبکستان په ساحه کې د شوروي فضایی قلمرو ته نږدی شوه په چټکی رانسکوره شوه) مرحوم زیاتوي چی په هغه وخت کې خروشچیف له پېښور څخه سره لیکه راتاو کړه، په افغانستان کې د پاکستان د پوځ او استخباراتي شبکو لاسوهنې په دوامداره توگه ادامه لري. د ۱۹۴۹ م کال د جون د میاشتې په ۱۲ مه نیټه د لویې پکتیا قومونو په وزیرستان کی د ایپي له فقیر میرزاعلي خان سره د همبستگۍ او خواخوږۍ په ملاتړ اتښونه کول او د انقلابي ځوانانو لیکې د پکتیا تر مغلگي ورسیدې. هلته د خلکو اتښونه او په هوا کې د توپکو فیرونه کول چی د پاکستان د هوایي قواوو جنګي الوتکې راغلې او په خلکو یې مبارې وکړه او د ۴۰ بې گناه افغانانو د وژل کیدو سبب

شوه. په همدغه کال د جولای په ۲۶ مه د افغانستان ملي شورا د “ډیورنډ” تحمیلی کرښه رد کړه او د دواړو هیوادو اړیکې نورې هم د کرکیچ لور ته ولاړې او هم د پښتونستان د غورځنگ په نوم د کابل راډیو او اخبارونو لخوا پراخ تبلیغات پیل شول.

د ۱۹۷۳ کال راپدېخوا چې د مرحوم محمد داود لخوا جمهوریت اعلان شو پاکستانی حاکم اشرافیت د جمهورې نظام په ضد او په افغانستان کی لاسوهنې گړندۍ او زیاتې کړې. د اسلامی گروپونو ځنې رهبران اوفعالین لکه برهان الدین رباني ، گلبدین حکمتیار ، یونس خالص ، جلال الدین حقاني ، احمدشاه مسعود او ځنې نورو له جمهورې نظام سره د مخالفت له امله پاکستان ته وتښتیدل او د بریدجنرال متقاعد نصیرالله بابر لخوا صدراعظم بوتو ته معرفی شول. د بابر د یادداشتونو په حواله دوی ته په چیرات کې تریننگ ورکول کیده او په افغانستان کې یې د جمهوریت د ناکامه کولو دسیسې او کودتاگانې پلان کولې، مکتبونه او نورې عام المنفعه مؤسسې یې وړانولې. کره او انکار نه منونکي اسناد او شواهد موجود دي چې په هغه وخت کې د همدغو کړیو ۱۱ کودتاوي او بغاوتونه کشف او ځپل شوي دي. همدارنگه د پورتنیو کړیو په وسیله په لغمان، ارگون ، پنحشیر ، پلخمری او ځینو نورو ځایو کې یو لړ کم دوامه پاڅونونه وشول چې ترشا یې د پاکستان پوځ او استخباراتي شبکه آی اس آی ول. پاکستاني واکمنان که مارشل لایې وو ، که انتخابي ټولو یې له افغانستان سره د لنډپاری ، مداخلو او دښمنۍ سیاست په مخ بیولی دی او هر حکومت ئی هڅه کړي چې له خپلو ټولو امکاناتو او فریب کاریو څخه په گټه اخیستلو د افغانستان د اقتصادي کمزوری ، سیاسي او امنیتي گډوډۍ لپاره له هیڅ ډول تلاش او توطیې څخه دریغ ونه کړي. پاکستان په دوامداره توگه تلاش کوي چې د “ډیورنډ” د تحمیلی کرښې د دواړو غاړو افغانان په خپل سیاسی قلمرو کې مدغم کړي. په افغانستان کی د اپریل ۱۹۷۸ له پاڅون ،

خصوصاً د شوروي اتحاد د سرو لښکرو له یرغل وروسته د پاکستان دیکتاتور پوځ او استخباراتو ته داسې شرایط برابر شول چې په اوږد او ازاد لاس زموږ د هیواد په کورنیو چارو کې خپلو مداخلو ته ادامه ورکړي. د هیواد په بیلابیلو برخو کې د دولت او انقلابي حاکمیت په ضد د پاکستان د پوځ او آی اس آی ، ایران او نورو هیوادو په مستقیمه مرسته او ملاتړ پاڅونونه وشول د سی آی ای دمشر ویلیم کیسی ، د عربستان د استخباراتو د رئیس ترکی فیصل او د آی اس آی د رئیس تورنجنرال اختر عبدالرحمن په لارښوونه په اصطلاح د جهادی تنظیمونو ۷ ډلې او په ایران کې ۸ تنظیمونه جوړ چې د پاکستان او غرب او عربو لخوا یې مالي ، نظامي او تعلیم او تربیې کلک او نه شلیدونکی ملاتړ کیده. مارگریټ تاچر ، بریټننسکي او چارلي ویلسن پاکستان ته په خپلو سفرو کې د جهاد د پروژې هر ډول ملاتړ ته آمادگې وښوده، له ۱۹۸۲ تر ۱۹۸۸ پورې د دیگو کوردوویز او بینن سیوان د اوربند او سولې د احیا هڅو مثبتې پایلې نه لرلې یواځې د ژنیو توافقات رامنځ ته شول چې یوه مهمه ماده ئی د خارجي پوځونو اخراج او بله ئی منفي تناظر (نیگتیو سیمپټی) ول ، منفي تناظر په دې مانا چې په جگړه کې ښکیلو غاړو ته به وسلې او مهمات نه ورکول کيږي، خو برعکس تنظیمي ډلو ته د سټینگر میزایل په شمول ډیرې درنې وسلې او مهمات ورکړل شول. د ژنیو د قرارداد له مخې شوروی قطعات له افغانستان څخه په ۱۵ فبروري ۱۹۸۹ م کال ووتل ولي پاکستاني پوځ او استخباراتو په بیره د راولپنډۍ په حاجی کمپ کې د تنظیمی ډلو مؤقت حکومت تشکیل او پلان یې دا وو چې په جلال اباد کې یې مستقر کړي. د دغه پلان له مخې په افغانستان کی مسلط حکومت په ۷۲ ساعتو کې باید له سقوط سره مخامخ شوی وی او د دغه دوکتورین لپاره یې کمباین پوځ چې د گلوبل جهاد ترهگر ، پاکستاني ملیشې او پوځ د بهرنیو هیوادو استخباراتي کړۍ پکې گډون درلود ، تشکیل کړ. د پاکستان د حکومت د فوق العاده

جگړې شدت ونیو تر څو په ۲۰۲۱ م کال د اگست په ۱۵ نیټه ئی بیرته طالبان په افغانستان حاکم کړل ، هغه اهداف چی پاکستان یې په افغانستان کی لاس ته راوړل غواړی:

۱ - د پاکستان حکومتونه د ستراتیژیک عمق د تطبیق او مخ ته بیولو په هڅه کې دي.

۲ - د افغانستان په جیوستراتیژیک موقعیت کې چې د منځنۍ اسیا کلې بلل کیږي امتیازات د دوی په لاس کې وي او له دغه کوریدور څخه استفاده وکړي.

۳ - په افغانستان کې ضعیفه او یا لاسپوڅی حکومت غواړي ، ملي او ځواکمن حکومت په خپله گټه نه بولي.

۴ - د افغانستان د کونړ او کابل د سیندونو په سر جنجال د دوی په گټه تصفیة کول غواړي.

۵ - په افغانستان کې باید کړکیچ او لانجه موجوده وي ترڅو له داسې بحراني شرایطو څخه دوی د خپلو گټو لپاره کار واخلي.

۶ - د “ ډیورنډ “ تحمیلی کرښه د پاکستان په گټه حل او د افغانستان د حاکمانو لخوا تائید شي.

۷ - په افغانستان غیرلیکلی قیمومیت ولري ، او داسې نور.

- محترمو لوستونکو د پورتنی پریزینتیشن د لیکلو لپاره د مولانا آزاد کتاب « هند آزادي واخیسته » ، د پاچا خان آثار ، د ام جی اکبر د Tinderbox کتاب او زما د دیپلوماتیک ژوند خاطرات لوستل شوي.

- د ځینو بوختیاوو له امله کیدای شی ځنی مطالب تکرار شوي وي چې ستاسو پاملرنه ورته را اړوم.

درنښت امیرگران

جلسې له مخې چې د امریکا سفیر رابرت اوکلي هم پکې گډون درلود فیصله وکړه چې د مارچ په ۶ مه نیټه ، ۱۹۸۹ په جلال اباد وسله وال برید وکړي. دغه برید چې زیات تلفات یې درلودل د افغانستان د زړه ور وسله وال پوځ او د ننگرهار د هیوادپالونکو ښاریانو لخوا په اتلولی سره دشمن ته په ډیرو تلفاتو اړولو پای ته ورسید او مؤقت حکومت یې بیرته د راولپنډۍ حاجي کمپ ته ور ولیږه . وروسته له پورتنیو خونړیو پېښو ، د اپریل په ۱۹۹۲ کال په پېښور گورنر هاوس کې د تنظیمي ډلو د ۲ او ۴ میاشتو مؤقت حکومتونه جوړ او کابل ته مشایعت او د پاکستانی استبلشمنټ لخوا په تخت کښینول شول. کورنۍ جگړې، پانک سالاری او بیا د طالبی ملیشو د کیبل شاهۍ پروژې پیل شوه ، دا هغه دوکتورین او ستراتیژي ده چې د پاکستان د پوځی استبلشمنټ او استخباراتو له خوا طرح او تر دا اوس مهاله د ستراتیژیک عمق د تطبیق او غزولو لپاره کار کوي. د پاکستان د مثلث (پوځ ، استخبارات ، مدرسې) تنظیمي ډلو ته د افغانستان د اردو د ږنگولو ، وسلو ، طیارو او مهماتو د کبار کولو همدا ډول د ملي شتمنیو د لوټلو ، چور او چپاول لارښوونه کوله. په اکتوبر ، ۲۰۰۱ کی کوم وخت چی د امریکا په مشرۍ نړیوال ائتلاف په افغانستان یرغل وکړ او د طالبانو واکمني نسکوره شوه ، د بن د توافقاتو له مخې امریکا یو ځل بیا په جگړه مارو تکیه وکړه او په ۲۰۰۳ م کال یې په عراق حمله پیل او هغه هیواد یې اشغال کړ. پاکستان پوځی استبلشمنټ په مهارت د تروریزم په ضد جگړه کې هم د ناتو مهم متحد وگڼل شو او هم یې له امریکا او نورو هیوادو څخه ۳۳ میلیارده ډالره کومکونه تر لاسه کړل. امریکا ته په قناعت ورکولو یې خپل وسله وال ځواکونه په قبایلي پتاره کې هم ځای په کړل او په افغانستان کې یې د خپل ستراتیژیک ډیفت او نورو امتیازاتو لپاره خپلې طالب ملیشي بیرته په ۲۰۰۷ کال کې منظمې کړي او زموږ په هیواد کی یې کمافی السابق مداخلو ته ادامه ورکړه او پراکسي یا نیابتي

سازمان مالی و پولی بین‌المللی



صندوق بین‌المللی پول

International Monetary Fund

گروه بانک جهانی

آمده بودند). شرکت مالی بین‌المللی در سال ۱۹۶۵؛ شرکت بین‌المللی توسعه در سال ۱۹۶۰، و موسسه تضمین چندجانبه سرمایه‌گذاری‌ها در سال ۱۹۸۸ تاسیس شدند.

بانک بین‌المللی بازسازی و توسعه

به دنبال کنفرانس پولی و مالی ملل متحد در شهر برتن وودز آمریکا در سال ۱۹۴۴، در دسامبر ۱۹۴۵، نمایندگان ۲۸ کشور در شهر واشنگتن اساسنامه بانک جهانی را امضا کرده، سپس به مورد اجرا گذاشتند.

بانک جهانی که نام واقعی آن بانک بازسازی و توسعه است مهم‌ترین سازمان بین‌المللی است که در خصوص تامین مالی توسعه اقتصادی ممالک در حال رشد جهان فعالیت دارد.

هدف از تشکیل بانک بین‌المللی بازسازی و توسعه، ابتدا بازسازی ابزار تولید خسارت دیده ناشی از جنگ جهانی دوم و همچنین افزایش قدرت تولید و سطح زندگی در کشورهای عضو بود؛ اما بعد از دهه ۱۹۵۰ وظیفه اصلی بانک برای توسعه کشورهای به اعطای وام‌های درازمدت و ارائه خدمات

گروه بانک جهانی شامل دو سازمان بزرگ وام‌دهنده به نام‌های بانک بین‌المللی بازسازی و توسعه International Bank for Reconstruction and Development (IBRD) و سازمان بین‌المللی توسعه International Development Association (IDA)، و سه سازمان وابسته کوچک‌تر به نام‌های شرکت مالی بین‌المللی International Financial Corporation (IFC)، موسسه بین‌المللی تضمین چندجانبه سرمایه‌گذاری Multilateral Investment Guarantee Agency (MIGA)، و مرکز بین‌المللی حل اختلافات سرمایه‌گذاری International Centre for Settlement of Investment Disputes (ICSID) هستند.

اگرچه تشکیل دهندگان اصلی بانک جهانی، دو سازمان وام‌دهنده (بانک بین‌المللی بازسازی و توسعه و سازمان بین‌المللی توسعه) هستند، عنوان بانک جهانی بیشتر به بانک بین‌المللی بازسازی و توسعه اطلاق می‌شود.

گروه بانک جهانی در سال ۱۹۴۵ میلادی، یک سال پس از تدوین اساسنامه‌اش در کنفرانس مالی و پولی ایجاد شد (در این کنفرانس ۴۴ دولت در شهر برتن وودز آمریکا گردهم

فنی به کشورهای در حال توسعه عضو برای اجرای پروژه های عمرانی تغییر یافت.

تشکیلات و نحوه وام دهی

تعداد کشورهای عضو بانک جهانی در بدو تاسیس اندک بود، اکنون به ۱۹۰ عضو رسیده است. هر کشور دارای ۲۵۰ رأی است که در صورت تمایل می تواند با خرید سهام - که هر سهم معادل یک رأی اضافی و به ارزش ۱۰۰ هزار دالر امریکایی است - آراء خود را افزایش دهد. اختیارات بانک به عهده هیأت رئیسه است که هر یک از اعضای هیأت رئیسه را یک کشور انتخاب می کند. هیأت رئیسه اختیارات خود را به مدیران اجرایی تفویض می کند و آنها به طور تمام وقت در مقر بانک واقع در شهر واشنگتن انجام وظیفه می کنند.

شورای مدیران بانک که از یک نماینده از هر دولت عضو و قائم مقام او تشکیل شده دارای اختیارات تام است. رئیس بانک جهانی به اعتبار مقام خود رئیس هر چهار نهاد (سازمان های وابسته به بانک جهانی) است.

کمیته توسعه، شوراهای مدیران بانک جهانی و صندوق بین المللی را گرد هم می آورد. مرکز بین المللی حل اختلافات سرمایه گذاری را شورایی از نمایندگان هر دولت عضو، به ریاست رئیس بانک جهانی اداره می کند.

دوره خدمت مدیران اجرایی دوسال است که بعد از پایان مدت، همزمان با برگزاری اجلاس مشترک بانک جهانی و صندوق بین المللی پول انتخابات مجدد برگزار می شود. همچنین تعداد مدیران اجرایی نیز که در بدو تاسیس بانک جهانی ۱۲ نفر بودند، اکنون به ۲۱ نفر افزایش یافته است. با توجه به این که تعداد آراء هر کشور عضو با مقدار سرمایه تعهد شده آن در بانک جهانی ارتباط دارد، ۵ نفر از ۲۱ مدیر اجرایی، از جانب ۵ کشوری که دارای بیشترین سهم (بیشترین رأی) هستند، انتخاب می شوند که این کشورها شامل امریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان، و جاپان هستند و ۱۶ مدیر اجرایی دیگر را نیز بقیه کشورها انتخاب می کنند. بدین ترتیب مدیران اجرایی، نمایندگی یک یا چندین کشور را به عهده دارند و از جانب آنها رأی می دهند. آراء مدیران اجرایی بر

اساس ضرایب معینی است که حاصل جمع تعداد آراء کشور و یا کشورهای است که نمایندگی آنها را به عهده دارند. بنابراین، اگرچه صاحبان عمده سهام به شکل قانونی هیچ گونه قدرت «وتو» ندارند، توافق چند کشور عمده صاحب سهام می تواند مساله ای را که نیاز به اکثریت آراء دارد، راکد بگذارد.

وام های بانک جهانی برای اجرای پروژه های معین در کشورهای عضو اعطا می شود و بازپرداخت آن پس از اتمام پروژه شروع می شود. مدت بازپرداخت وام بر اساس طول عمر مفید پروژه است که معمولاً ۲۵ سال است. وام های اعطایی بانک جهانی تمام یا قسمتی از ارز مورد نیاز پروژه را تامین می کند و در بعضی موارد به صورت پول ملی پرداخت می شود.

بانک جهانی در برابر اعطای وام به کشورهای عضو، نرخ بهره ای مرتبط با بازار، ولی کمتر از نرخ بهره بازار دریافت می کند. وام های اعطایی ممکن است برای استفاده غیر پروژه ای نیز پرداخت شود؛ از جمله خرید مواد اولیه و تجهیزات وارداتی برای تقویت تسهیلات موجود و امکانات تولیدی، حوادث طبیعی، خسارات ناشی از جنگ، طرح های عمرانی، تجدید حیات منابع، و برنامه ریزی های زیربنایی توسعه ای. از آن جا که بازپرداخت وام دارای سوخت است (عدم بازپرداخت)، وام ها با تضمین کشورهای عضو اعطا می شود و در صورت وجود ریسک، از سرمایه بانک که حاصل سهام کشورهای عضو است تامین می شود. به این صورت که مقدار ریسک به نسبت قدرت اقتصادی هر یک از دول عضو تقسیم یا به وسیله استقراض تامین می شود.

سرمایه بانک را دولت های عضو تعهد می کنند. با این همه تامین مالی بخشی از آن اساساً با قرضه از بازارهای جهانی و نیز با استفاده از درآمدها و بازپرداخت وام ها صورت می گیرد. استقراض از منابع خصوصی که اکثر منابع مالی بانک بین المللی بازسازی و توسعه را تشکیل می دهد، با انتشار اوراق قرضه انجام می گیرد. این اوراق در بیش از ۱۰۰ کشور جهان به فروش می رسد که بسیار معتبر است؛ زیرا کشورهای عضو آن را تضمین می کنند.

به طور کلی دو سوم از وام‌هایی که بانک جهانی در ۲۰ سال اول تاسیس اعطا کرد

گونگون، و مواردی از سایر رشته‌های تخصصی وجود دارند. اکثر این افراد از تجربه کاری در کشورهای در حال توسعه برخوردارند.

مراحل یک پروژه عبارتند از: (۱) شناسایی؛ (۲) آماده سازی؛ (۳) ارزیابی؛ (۴) مذاکره و ارایه گزارش در هیأت مدیره؛ (۵) نظارت و اجرا؛ و (۶) ارزشیابی.

عملکرد

هدف رسمی بانک جهانی بهبود سطح زندگی در کشورهای رو به رشد، با اعطای منابع مالی تأمین شده از کشورهای صنعتی به این کشورها بوده است. وظیفه بانک جهانی کمک به بازسازی و توسعه کشورهای عضو، با تحصیل سرمایه گذاری‌های تولیدی (در عرصه‌های کشاورزی، انرژی، آموزش، بهداشت، تنظیم خانواده، جاده سازی، ارتباطات دوربرد)؛ تشویق سرمایه گذاری‌های خارجی خصوصی با شرایط مناسب؛ و کمک به گسترش درازمدت مبادلات بازرگانی بین‌المللی است.

این بانک علاوه بر اعطای وام، خدمات متعددی را در زمینه کمک‌های فنی عرضه می‌کند. بانک جهانی با توجه به اساسنامه خود فقط می‌تواند به طرح‌های تولیدی وام بدهد؛ هر وامی را باید دولت مورد نظر ضمانت کند و- جز در موارد استثنایی- برای طرح‌های معین صرف شود. بانک در تصمیم‌گیری برای پرداخت وام صرفاً محاسبات اقتصادی را در نظر می‌گیرد، اما از سال ۱۹۸۰ از برنامه‌های تغییر سیاست‌های اقتصادی و اصلاحات ساختاری نیز پشتیبانی کرده است.

به طور کلی عملکرد بانک بین‌المللی بازسازی و توسعه سبب شده که حدود ۲۰ کشور وام‌گیرنده از این بانک بتوانند از نظر اقتصادی به حدی پیشرفت کنند که نیازی به دریافت وام نداشته باشند. از جمله جاپان که در اوایل تاسیس بانک حدود ۱۴ سال از بانک وام دریافت می‌کرد، اکنون یکی از کشورهای وام‌دهنده است.

کمک به بخش‌های برق و حمل و نقل بوده است. اما اکنون بانک جهانی فعالیت‌های خود را بیشتر متوجه بخش‌هایی کرده است که منافع آن به طور مستقیم عاید کشورهای در حال توسعه بسیار فقیر شود. این کشورها نیز وام دریافتی خود را از بانک جهانی، در زمینه‌های مختلف کشاورزی و توسعه روستایی و صنایع کوچک مورد استفاده قرار می‌دهند تا از طریق بالا رفتن بهره‌وری تولید نیازمندی‌های دیگری از قبیل آب آشامیدنی، امور بهداشتی، تغذیه، تحصیلات و مسکن... را تأمین کنند.

از نظر مسئولان بانک جهانی، برای وام‌دهی به پروژه‌ها به دو جنبه توسعه‌ای و مالی وام‌ها توجه می‌شود (یا به توسعه اقتصادی کمک کند و یا از جنبه مالی به کشور کمک شود). هرچند جهت‌گیری توسعه‌ای رشد‌فزاینده‌ای داشته است. این امر از نظر کشورهای وام‌گیرنده، استراتژی توسعه‌ای، وام‌دهی بخشی، و طراحی پروژه مورد توجه بوده است. از نظر کشور وام‌گیرنده به این معنی است که وام‌دهی به سوی کشورهای فقیر و کمتر توسعه یافته در آسیا، آفریقا، و آمریکای لاتین جهت یابد. از نظر استراتژی توسعه، جهت‌گیری به سوی رشد اقتصادی همراه با مقابله مستقیم با فقر از طریق برنامه‌هایی در جهت ارتقای بهره‌وری و افزایش سطح زندگی افراد فقیر شهری و روستایی صورت می‌گیرد. از بعد بخش‌ها، تأکید بر زیرساخت‌های اساسی (همچون جاده‌ها، راه‌های آهن و نیرو) و صنعت داده شده است. از نظر طراحی پروژه، به تمام بخش‌ها، هم جدید و هم سنتی در جهت توزیع درآمد و اشتغال، توسعه منابع و موسسات محلی، تربیت پرسنل بومی، تأثیر بر محیط زیست توجه می‌شود.

هر پروژه‌های مرحله‌ای را طی می‌کند که با تفاوت‌هایی در تمام پروژه‌ها یکسان است. نزدیک با سه چهارم کارکنان اجرایی بانک و نیمی از کارکنان تخصصی، نقش بانک در مراحل پروژه را بر عهده دارند. در بین آنان گروهی از اقتصاددانان خیره، تحلیلگران مالی، مهندسان در رشته‌های

این بانک به کشورهای وام می دهد که تولید ناخالص ملی (Gross National Product) آنها بیش از ۷۹۰ دالر باشد اما وامی را که اعطا می کند با آنچه که در اساسنامه آن درج شده تفاوت زیادی دارد، زیرا سیاست های بانک بر اساس آراء اعضا است و هر کشوری که سهام بیشتری در بانک جهانی داشته باشد، قدرات رأی بیشتری خواهد داشت. وجود چنین مقرراتی موجب می شود که تنها کشورهای بتوانند وام بیشتری از نظر مبلغ و فاصله زمانی پرداخت، دریافت کنند که تعداد آراء لازم را آورده باشند و چون آراء اعضا به نسبت میزان سهام است و امریکا و دیگر کشورهای صنعتی بالاترین سهم را دارند، دولت هایی می توانند از وام و تسهیلات بانک استفاده بیشتری کنند که مورد تایید امریکا و دیگر کشورهای صنعتی باشند، زیرا ۶۰ درصد از کل آراء در دست آنها است. از طرف دیگر بانک جهانی به جای تاکید بر نیازهای اقتصادی - عمرانی کشورهای وام گیرنده بیشتر به قدرت بازپرداخت آنها توجه دارد؛ البته این مساله ناشی از دو عامل است: نخست همان طور که گفته شد، بانک جهانی تحت تاثیر شدید سیاست های کشورهای عمده صنعتی قرار دارد، دوم اینکه کمبود سرمایه و استقراض بانک از بازارهای جهانی سرمایه و مساله بازپرداخت موجب شده است که بانک جهانی به پروژه هایی با برگشت سریع روی خوش نشان دهد که به معنی رد نیازهای بلندمدت کشورهای فقیر است. با توجه به همین دلایل است که در سال ۱۹۸۵ کشورهای امریکای لاتین با درآمد متوسط ۳۲ درصد، و در این میان برزیل با دریافت وامی به مبلغ ۱۱ میلیارد دالر، بیشترین میزان وام را در طول سال های گذشته از بانک جهانی دریافت کرده است، ولی منطقه جنوب آسیا که یک هفتم درآمد امریکای لاتین را دارد و جمعیتش معادل سه برابر آن است فقط ۱۹ درصد وام ها را دریافت می کند. بنابراین در عمل، وام ها به کشورهای اعطا می شود که با سرمایه داری جهانی پیوند خورده باشند و نیازهای غرب را تامین کنند.

موسسه بین المللی توسعه IDA

در سال ۱۹۵۱ کمیسیون مشورتی امریکایی که مربوط به توسعه بین المللی بود، لزوم تشکیل موسسه ای را پیشنهاد کرد تا لاقلاً بتواند وام هایی با شرایط مساعدتر به کشورهای فقیر اعطا کند. این پیشنهاد در سال ۱۹۵۹ در شورای مدیران عامل بانک جهانی به تصویب رسید و از سال ۱۹۶۰ فعالیت خود را آغاز کرد.

علل پیشنهاد و حمایت امریکا از تاسیس موسسه بین المللی توسعه بدین شرح است:

۱. از آنجایی که امریکا به تنهایی بخش عمده ای از هزینه های دفاعی در مقابل شوروی (سابق) و کمک های توسعه ای به کشورهای دیگر را به عهده داشت، سعی می کرد برای کاهش کسری موازنه پرداخت هایش - که در نتیجه چنین هزینه هایی به وجود آمده بود - به طریقی کشورهای اروپایی و جاپان را در این هزینه ها سهیم کند.

۲. کمک هایی که امریکا به کشورهای در حال توسعه می کرد، دارای اهداف سیاسی بود که این اهداف سیاسی به مرور زمان برای ملت های در حال توسعه ظاهر می شد. بنابراین، امریکا بهتر دانست که کمک هایش را تحت عنوان یک سازمان بین المللی انجام دهد.

۳. در سال ۱۹۴۵، در امریکا قانونی به تصویب رسید که این کشور می تواند مواد غذایی اضافی خود را در مقابل پول ملی کشورهای در حال توسعه به آنها بفروشد. بنابراین، با گذشت مدتی از تصویب این قانون مقادیر زیادی از پول ملی کشورهای در حال توسعه در دست امریکا جمع شد که به دنبال راه حلی برای استفاده از این ارزها بود.

وظیفه این موسسه اعطا وام به کشورهای فقیر باشرایطی بسیار انعطاف پذیرتر از بانک جهانی است. فعالیت موسسه بین المللی توسعه در زمینه اعطای وام های پنجاه ساله که معمولاً بی بهره هستند، معطوف شده است. بازپرداخت بخش اصلی وام ۱۰ سال پس از دریافت آغاز می شود.

منابع این موسسه که در حال حاضر ۱۷۲ عضو دارد، از درآمدهای خالص بانک جهانی، سرمایه تعهد شده اعضا که به

تعدیل پرداخت می کنند و ۹۰ درصد دیگر را به صورت پول ملی آن کشور پرداخت می کنند.

منابع مالی

۱. سرمایه اولیه اعضا.
۲. افزایش ادواری منابع موسسه.
۳. کمک های مخصوص بعضی از کشورهای عضو.
۴. انتقال قسمتی از درآمد بانک جهانی.

عملکرد

موسسه بین المللی توسعه در طول دوران تاسیس تا سال ۱۹۸۴ توانسته حدود ۳۳.۶ میلیارد دلار وام اعطا کند که در ۱۵۰۵ پروژه مورد استفاده قرار گرفته است. این وام ها توانسته است ۴۴ درصد پروژه های مورد نظر را پوشش دهد، اما اکثر پروژه ها بازدهی کمتری نسبت به آنچه که پیش بینی می شده است، داشته اند. علل آن وجود عوامل خارجی غیرقابل کنترل از جمله تغییرات سیاسی و... یا عواملی همچون سیاست دولت ها و اشتباهاتی که در پروژه به وجود می آیند، بوده است.

موسسه برای اعطای وام به کشورهای فقیر شرایطی گذاشته است تا این کشورها را تا حدی از کشورهای دیگر جدا کند. این شرایط شامل موارد زیر است:

۱. درآمد سرانه: موسسه در اوایل به کشورهای با درآمد سرانه کمتر از ۲۰۰ دلار و سپس ۲۵۰ دلار وام اعطا می کرد و اکنون به کشورهای با درآمد سرانه کمتر از ۷۳۰ دلار وام اعطا می کند.

۲. عدم امکان استفاده از منابع دیگر برای کشور وام گیرنده برای رفع نیازهای مالی.

۳. عملکرد اقتصادی: موسسه به کشورهای وام اعطا می کند که دارای عملکرد اقتصادی درست باشند. شناخت این مساله بیشتر از طریق درآمد سرانه، حجم پس اندازهای داخلی، کارآیی و... است.

صورت پول در گردش است و کمک های ثروتمندترین اعضا تامین می شود. گرفتن وام از این شرکت چهار ضابطه دارد: کشور مورد نظر بالای «آستانه فقر» قرار داشته باشد؛ ثبات اقتصادی، مالی، و سیاسی آن اعتبار دراز مدت را توجیه کند. در تراز پرداخت ها با دشواری های جدی رو به رو باشد؛ صادقانه سیاست توسعه را در پیش گیرد.

اهداف، حق رأی و تشکیلات

هدف از تاسیس موسسه بین المللی توسعه، کمک به توسعه اقتصادی، افزایش قدرت تولید، بالا بردن سطح زندگی از طریق سرمایه گذاری در بخش های مختلف کشورهای توسعه نیافته عضو بود.

در مورد عضویت نیز طبق اساسنامه، هر کشور عضو دارای ۵۰۰ رأی بود که می توانست با پرداخت ۵۰۰ دلار یک رأی اضافی دریافت کند؛ اما افزایش قدرت سرمایه موسسه در طی دوره ها، موجب افزایش قدرت رأی بیشتری برای کشورهای ثروتمند شد؛ زیرا آنها سهم بیشتری پرداخت می کردند. به همین دلیل، موسسه برای کاهش قدرت رأی این کشورها، حق عضویت در افزایش سرمایه را بالا برد؛ به طوری که اکنون به ۳۸۵۰ رأی رسیده است و از طرف دیگر سهم برای دریافت رأی اضافی را کاهش داد؛ به طوری که به ۲۵ دلار برای هر رأی اضافی رسیده است.

این گونه سیستم موجب شد تا کشورهای در حال توسعه که فقط ۵ درصد سرمایه متعلق به آنها است، ۳۷ درصد قدرت رأی در موسسه را دارا باشند، اگرچه قدرت در موسسه جنبه ظاهری دارد؛ زیرا توافق های همگانی به قدرت رأی بستگی ندارد.

سهم کشورهای عضو موسسه بر اساس وضع اقتصادی و قدرت مالی آن کشور تعیین می شود. بنابراین، کشورهای عضو به دو گروه توسعه یافته و در حال توسعه تقسیم می شوند. کشورهای گروه اول یا ثروتمند باید سهم خود را به صورت طلا یا ارزهای قوی پرداخت کنند ولی کشورهای در حال توسعه تنها ۱۰ درصد سهم خود را به صورت ارز قابل

براساس شرایط فوق، می توان گفت بانک بازسازی و توسعه بین المللی و موسسه توسعه بین المللی در اعطای وام، مکمل یکدیگرند تا بتوانند تمام کشورهای نیازمند به وام را تحت پوشش خود قرار دهند اما برای کشورهای فقیرتر که قدرت پرداخت وام را ندارند، تسهیلات بیشتری قایل می شوند؛ زیرا وام ها با مهلت ده ساله و ۵۰ ساله بدون بهره است و فقط در صد کمی برای تامین هزینه های اداری موسسه به صورت کارمزد پرداخت می شود.

به طور کلی وام هایی را که موسسه اعطا کرده بیشتر در بخش های کشاورزی، زیربنایی و صنایع کوچک بوده است که تا سال ۱۹۸۴ حدود یک سوم صرف پروژه های بخش کشاورزی و دو هفتم آن صرف پروژه های زیربنایی شده است. بنابراین، می توان گفت موسسه در روند توسعه کشورهای وام گیرنده موثر بوده است.

شرکت مالی بین المللی IFC

شرکت مالی بین المللی یکی دیگر از موسسات بین المللی وابسته به بانک جهانی است که در سال ۱۹۵۶ تاسیس شد. این شرکت تنها در کشورهای در حال توسعه عضو، که سرمایه های خصوصی با شرایط عادلانه در آن جاوجود نداشته باشد، سرمایه گذاری و از شرکای خارجی و داخلی آن کشور نیز استفاده می کند. بدین وسیله اطلاعات فنی مدرن و تجارب مدیریتی را از شرکای خارجی و همچنین اطلاعات مربوط به شرایط بازار داخلی، منطقه ای و بازار کار داخلی را از شرکای خارجی کشور مربوط کسب می کند. شرکت مالی بین المللی در پروژه هایی کار می کند که نه تنها سودآور باشند، بلکه موجب افزایش درآمد ملی، پس انداز داخلی، درآمدهای داخلی، و ایجاد اشتغال نیز بشوند.

وظیفه این شرکت کمک به تامین سرمایه موسسات خصوصی، بدون ضمانت بازپرداخت دولتی، هماهنگ کردن امکانات سرمایه گذاری و تشویق حرکت سرمایه های خصوصی، ملی و خارجی به سمت سرمایه گذاری های تولیدی در کشورهای عضو است. فعالیت های شرکت در زمینه سرمایه گذاری، بویژه در بخش تولید کالا، و نیز بخش های معدن، انرژی، جهانگردی، و کشاورزی است. این شرکت که پیوند

تنگاتنگ با بانک جهانی دارد، از موجودیت حقوقی مستقل و منابع خاص خود برخوردار است. این منابع اساساً از تعهدات کشورهای عضو و سودهای اندوخته تامین می شود.

این شرکت اگرچه با شرکت های خصوصی کار می کند، با موسسات اقتصادی که دولت در آن ذی نفع باشد و مشخصات مربوط به مدیریت یک موسسه اقتصادی خصوصی را دارا باشد نیز شریک می شود.

سرمایه گذاری های این شرکت بیش از نیم میلیون دالر است و به حمایت گمرکی دراز مدت کشور میزبان ضرورت ندارد. این شرکت در موسسات اقتصادی که دارای صلاحیت صنعتی تایید شده باشند سرمایه گذاری می کند تا بدین وسیله طرح مورد اجرا برای کشور عضو سودمند باشد. تعداد کشورهای عضو شرکت مالی بین المللی ۱۸۶ کشور است.

منابع مالی

الف) سرمایه های خصوصی: تنها کشورهای عضو بانک بین المللی بازسازی و توسعه می توانند در تامین سرمایه سهم باشند که سهم آنها باید به صورت طلا یا دالر پرداخت شود.

ب) سرمایه های فراهم شده از طریق وام: وام هایی که شرکت مالی بین المللی از بانک بین المللی بازسازی و توسعه دریافت کرد، ابتدا ۱۰۰ میلیون دالر بود که بعداً به ۲۰۰ میلیون دالر رسید.

ج) واگذاری های دارایی (فروش اسناد بهادار): شرکت با این روش می تواند قسمتی از تعهدات خود را به سرمایه گذاران دیگر واگذار کند تا بدین وسیله منابع مالی جدیدی را به دست آورد و به عملیات تازه ای دست بزند.

عضویت و نحوه وام دهی

عضویت در شرکت مالی بین المللی برای کلیه دولت هایی که عضو بانک جهانی هستند بلامانع است و سهم آنها به پول محلی تعیین و نوشته می شود. وام اعطایی آن برای مدت ۷-۱۲ سال است و با یک مهلت برای آغاز استهلاك، پرداخت می شود و با کارمزد و تعهدی به میزان یک درصد از مبلغ بازپرداخت نشده وام ها دریافت می شود. شرکت مالی بین

رکود اقتصادی چندساله، منجر به ایجاد برنامه ای سخت اقتصادی در کشورهای در حال توسعه شد.

از آن جایی که نیروی کار ارزان در کشورهای در حال توسعه موجب تشویق صاحبان سرمایه خارجی به سرمایه گذاری در این کشورها شده بود، اعتراضات مردمی و به دنبال آن بی ثباتی سیاسی موجب شد تا سرمایه گذاران خارجی سرمایه و منافع خود را در این کشورها در خطر دیده و آن را از کشورهای مورد نظر خارج کنند و در جاهای مناسب تری به کار ببرند. در چنین موقعیتی بود که پیشنهاد تاسیس «آژانس بین المللی تضمین سرمایه گذاری» از طرف کشورهای صنعتی برای رفع نیاز کشورهای در حال توسعه به سرمایه صورت گرفت.

در سال ۱۹۸۵ در یک اجلاس مشترک بین بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، قطعنامه پیشنهادی از جانب مدیران اجرایی بانک به تصویب هیأت رئیسه بانک رسید که بر اساس قسمتی از قطعنامه، تمامی اعضای بانک می توانند به عضویت موسسه بین المللی تضمین سرمایه گذاری درآیند. زمانی که حداقل ۵ کشور توسعه یافته به عنوان سرمایه گذار باشند و ۱۵ کشور در حال توسعه به عنوان میزبان، با سرمایه تخصیص یافته به آنها که یک سوم کل سرمایه مجاز است، موسسه می تواند فعالیت خود را شروع کند. اگرچه پیشنهاد تاسیس آژانس برای رفع نیازهای مالی کشورهای در حال توسعه بود، وقتی ورود سرمایه به یک کشور اهمیت پیدا می کند که موجب انتقال فناوری به آنجا شود. در حالی که سرمایه گذاران خارجی بیشتر به فکر سوددهی سرمایه هستند؛ لذا نه تنها سرمایه گذاری ها از طریق آژانس نمی تواند جانشینی مناسبی برای وام ها باشد، بلکه همیشه با انتقال فناوری همراه نخواهد بود. کشورهای عضو آژانس بین المللی تضمین سرمایه گذاری، ۱۲۸ کشور است.

مرکز بین المللی حل و فصل اختلافات سرمایه گذاری ICSID

مسئله لزوم ایجاد مرکزی برای حل و فصل سرمایه گذاری بین دول و اتباع دول دیگر از طریق مصالحه یا حکمیت نخستین بار در سپتامبر ۱۹۶۲ در نهمین اجلاس سالانه هیأت رئیسه بانک جهانی مطرح شد. در آن اجلاس هیأت رئیسه از هیأت اجرایی بانک درخواست کرد موضوع را بررسی کند. پس

المللی برخلاف بانک جهانی، بدون رایه تضمین نامه دولت متبوع به اعطای وام می پردازد و همان گونه که بیان شد شخصیت حقوقی و مالی کاملاً جداگانه ای از بانک جهانی دارد.

موسسه بین المللی تضمین چندجانبه سرمایه گذاری MIGA

وظیفه این موسسه، تسهیل سرمایه گذاری های خصوصی در برنامه های تولیدی کشورهای در حال توسعه با عرصه خدمات مشاوره ای و رایه ضمانت درازمدت (تا ۲۰ سال) به سرمایه گذاران در برابر خطرهای سیاسی و غیربازرگانی، مانند تبدیل ناپذیری پول، مصادره، جنگ یا آشوب های داخلی است.

در دهه ۱۹۷۰ نیازهای مالی کشورهای رو به رشد به منظور توسعه افزایش یافت؛ اما سازمان های بین المللی مالی نتوانستند این نیازها را تامین کنند. کشورهای در حال توسعه برای رفع کمبود سرمایه، ناچار از بانک های تجاری تقاضای وام می کردند. این وام ها از یک طرف کوتاه مدت بود و اغلب در اوایل دهه ۱۹۸۰ سررسید می شد، از طرف دیگر نرخ بهره وام های اعطایی، شناور بود.

از آن جایی که حدود ۶۰ درصد وام های دریافتی از بانک های تجاری به وسیله ۱۲ کشور در حال توسعه دریافت شده بود و کسری بودجه آمریکا به همراه سیاست های پولی و مالی کشورهای صنعتی موجب افزایش نرخ بهره شد، بار بدهی های کشورهای وام گیرنده ای که نتوانستند اصل و فرع خود را پرداخت کنند، سنگین تر شد. با چنین وضعیتی زمینه اعلام بحران بدهی ها فراهم شد و بدین وسیله بانک های تجاری وام جدید خود را با شرایط سخت تری پرداخت کردند که موجب انتقال معکوس منابع از کشورهای در حال توسعه شد، زیرا از یک طرف میزان انتقال منابع به کشورهای در حال توسعه کاهش می یافت و از طرف دیگر نرخ بهره به طور مداوم افزوده می شد.

بر اساس آمار بانک جهانی میزان منابع انتقال یافته به کشورهای در حال توسعه ۷ میلیارد دلار کم تر از سرمایه خارج شده از این کشورها بود که بابت اصل و فرع وام پرداخت کرده بودند. افزایش بار سنگین بدهی های خارجی به همراه

از مطالعات اولیه ای که از توسط کارکنان خود بانک صورت گرفت، هیأت اجرایی بانک جهانی تصمیم گرفت موضوع را از نظر حقوقی نیز مطالعه کند.

اجلاسی متشکل از حقوقدانان ممالک عضو بانک در دسامبر ۱۹۶۳ در آدیس بابا، در فبروری ۱۹۶۴ در سانتیاگو، مجدداً در فبروری ۱۹۶۴ در ژنیو و در همان سال در بانکوک برگزار شد. پیشنهادی اولیه توافقی نامه را کارشناسان حقوقی ۸۶ کشور فراهم کردند. این پیشنهاد در نهمین اجلاس سالانه در سپتامبر ۱۹۶۴ به هیأت رئیسه تقدیم شد. بانک جهانی نیز از کلیه اعضای خود دعوت کرد در یک کمیته حقوقی شرکت کرده، متن نهایی را آماده کنند. این کمیته با شرکت کارشناسان ۶۱ کشور در دسامبر ۱۹۶۴ تکمیل و نظرهای آنان جمع آوری شد. هیأت رئیسه بانک بین المللی بازسازی و توسعه در نشست سپتامبر ۱۹۶۴ گزارش مورخ ۶ اگست ۱۹۶۴ هیأت اجرایی بانک تحت عنوان «حل و فصل اختلافات مربوط به سرمایه گذاری ها» را بررسی کرد و مقرر داشت توافقنامه ایجاد سازمانی برای حل و فصل اختلافات ناشی از سرمایه گذاری بین یک دولت و اتباع یک دولت دیگر را تنظیم و تدوین کند. در اجرای خواسته های هیأت رئیسه، هیأت اجرایی بانک توافق نامه مزبور را تهیه کرد و در ۱۸ مارچ ۱۹۶۵ برای تایید ممالک عضو بانک جهانی ارسال داشت.

بالاخره، سومین عضو خانواده بانک جهانی تحت عنوان «مرکز بین المللی حل و فصل اختلافات سرمایه گذاری» در چهاردهم اکتوبر ۱۹۶۶، وقتی بیست کشور جهان اساسنامه آن را امضا کردند، ایجاد شد. در تاریخ ۳۰ جون ۱۹۹۲ جمعاً ۱۱۳ کشور در این موسسه بین المللی عضویت داشتند. اکنون اعضای این مرکز به ۱۴۳ کشور بالغ می گردد. علت تاسیس این مرکز بروز اختلاف نظری است که در پاره ای از موارد میان ممالک سرمایه گذار با اتباع کشور میزبان سرمایه به وجود می آید و محتاج مصالحه یا داوری و حکمیت است. مرکز بین المللی حل و فصل اختلافات سرمایه گذاری محلی برای ارجاع این گونه حکمیت ها و داوری ها است. به عبارت دیگر اختلاف نظر میان یک کشور عضو و اتباع کشور عضو دیگری در خصوص یک سرمایه گذاری به مرکز ارجاع و بنا به شیوه ای توافق شده حل و فصل می شود.

کلیه ممالک عضو بانک جهانی می توانند با امضا اساسنامه مرکز به عضویت آن درآیند. همچنین ممالک عضو دیوان داوری بین المللی نیز می توانند به مرکز بپیوندند مشروط به این که «هیأت اجرایی» مرکز با پنج سوم آراء به این عضویت رأی مثبت بدهد.

هر کشور عضو می تواند با ارسال یادداشتی به دبیر کل از عضویت مرکز خارج شود. تاریخ قطع عضویت شش ماه پس از دریافت یادداشت مزبور خواهد بود.

محل مرکز در ادارات مرکزی بانک جهانی است. اگرچه این محل در صورت تصویب لاقلاً دو سوم آراء هیأت اجرایی آن، به محل دیگری قابل انتقال خواهد بود.

ارکان مرکز

ارکان مرکز به ترتیب اهمیت عبارتند از:

۱. هیأت اجرایی. هیأت اجرایی مرکب از نمایندگان ممالک عضو است. چنانچه شخص معینی برای این نمایندگی معرفی نشده باشد، نماینده و یا علی البدل او از کشور مزبور در هیأت رئیسه بانک جهانی به طور خود به خود در هیأت اجرایی مرکز نمایندگی می یابند.

رئیس بانک جهانی به طور خود به خود رئیس هیأت اجرایی مرکز نیز هست ولی در این شورا حق رأی ندارد. وظایف هیأت اجرایی مرکز مطابق ماده ۶ اساسنامه آن به شرح زیر تعیین شده است:

(۱) تصویب مقررات مالی و اداری مرکز؛

(۲) تصویب مقررات مربوط به نحوه تعبیر مصالحه و داوری؛

(۳) تصویب مقررات مربوط به روش های مصالحه و داوری؛

(۴) تعیین نحوه استفاده از تسهیلات اداری و خدمات بانکی؛

(۵) تعیین وظایف دبیرکل و قایم مقام دبیرکل مرکز؛

(۶) تصویب بودجه سالانه مرکز؛

۷) تصویب گزارش عملکرد سالانه مرکز.

به اطلاع بقیه اعضا می‌رساند. ارجاع به داوری را باید یکی از ادارات یا سازمان‌های تابعه کشور و همان دولت تایید کند مگر این که دولت مزبور تایید خود را رسماً لازم نداند. توافق طرفین دعوا برای ارجاع آن به مرکز به معنای آن است که راه حل دیگری وجود نداشته است مگر این که غیر از این توافق شود. یکی از طرفین دعوا می‌تواند عدم مداخله مقامات قضایی محلی را شرط ارجاع دعوا به داوری مرکز قرار دهد. ارجاع حل و فصل اختلاف به مرکز می‌تواند یا برای مصالحه و یا برای حکمیت صورت گیرد.

تقاضای مصالحه

هر کشور عضو و یا هر یک از اتباع یک کشور عضو می‌تواند کتباً از دبیرکل مرکز درخواست کند اختلاف نظر میان دو طرف مقابله را برطرف کند. دبیرکل باید این درخواست را به اطلاع طرف مقابل برساند.

درخواست اولیه باید حاوی اطلاعات دقیقی از مورد اختلاف، مشخصات طرف دعوا و توافق آنها برای مصالحه باشد. دبیرکل باید به ثبت تقاضای مصالحه اقدام کند، چنانچه دبیرکل این درخواست را خارج از ضوابط و صلاحیت‌های مرکز تشخیص دهد آن را قبول و ثبت نمی‌کند.

برای انجام مصالحه کمیسیونی تحت عنوان «کمیسیون مصالحه» بلافاصله پس از ثبت درخواست مصالحه تشکیل می‌شود، کمیسیون مصالحه می‌تواند از یک حقوقدان و یا هر تعداد (غیرزوج) از افراد تشکیل شود که طرفین روی آنها توافق کرده‌اند.

روش کار در کمیسیون مصالحه این است که ابتدا به صلاحیت خود در باره موضوع مورد بحث، رأی می‌دهد و سپس مطابق «ضوابط مصالحه» که توسط مرکز تعیین شده عمل می‌کند، مگر این که طرفین به ترتیب دیگری موافقت کرده باشند.

وظیفه کمیسیون این است که مساله را برای طرفین دعوا به خوبی روشن سازد و تلاش کند توافق آنها را برای فیصله دعوا جلب کند. چنانچه طرفین با توجیهات کمیسیون به تفاهم برسند، کمیسیون طی گزارشی موضوع دعوا و نحوه تفاهم حاصله را مدون می‌کند لیکن در هر لحظه از رسیدگی چنانچه

اجلاس سالانه هیأت اجرایی هم زمان و در همان محل تشکیل اجلاس سالانه بانک بین‌المللی باسازی و توسعه خواهد بود. رئیس هیأت اجرایی رئیس اجلاس سالانه مرکز است.

طی سال‌های ۱۹۸۸-۱۹۸۹ هندوراس، ترکیه، و تونگو به مرکز پیوستند و جمع اعضا را به ۹۸ رساندند. از آن میان ۹۱ کشور قرارداد را امضا کرده و به عضویت کامل مرکز درآمده‌اند. در سال ۱۹۹۲ جمع اعضا به ۱۱۳ بالغ شد. (شمار کشورهای عضو مرکز تا سال ۲۰۲۳ به ۱۶۳ بالغ گردید.م) کشور سوئیس که عضو بانک جهانی نیست، در ۲ فوروری ۱۹۷۶ عضویت مرکز را پذیرفته است.

۲. **دبیرخانه.** هیأت اجرایی مرکز یک دبیرکل و یک یا چند معاون دبیرکل را برای مدت حداکثر ۶ سال انتخاب می‌کند. دبیرکل نماینده حقوقی مرکز و ارشدترین عضو مرکز است و کلیه امور اداری شامل عزل و نصب کارکنان به عهده او است.

۳. **گروه‌های مشورتی.** گروه صلح دهندگان و گروه داوران هریک از اشخاص خبره برای انجام وظایف خود به شرح ذیل تشکیل می‌شوند: هر دولت عضو می‌تواند چهار نفر را برای عضویت در گروه کار انتخاب کند و رئیس اجرایی مرکز برای هر گروه ده نفر معین می‌کند. افراد هر گروه باید در امور مالی، بازرگانی، صنعتی و بویژه قضایی متخصص و کاردان باشند. اعضای گروه‌های مشورتی برای دوره‌های ۶ ساله انتخاب می‌شوند و عضویت هر فرد در هر گروه بلامانع است.

قلمرو اختیار

حوزه عمل مرکز شامل هرگونه اختلاف حقوقی ناشی از سرمایه‌گذاری میان یک دولت عضو و یک تبعه دولت عضو دیگر است مشروط به این که هر دو طرف توافق کرده باشند اختلاف نظر شان را برای حل و فصل به مرکز ارجاع دهند. چنانچه موضوع توسط دو طرف به مرکز ارجاع شود یکی از طرفین نمی‌تواند به طور یک جانبه انصراف دهد.

هر کشور عضو می‌تواند در هنگام قبول عضویت و یا در هر زمانی پس از عضویت طی یادداشتی به دبیرکل نوع دعاوی قابل قبول برای مرکز را تعیین کند. در این صورت دبیرکل آن را

کمیسیون احساس کند مصالحه میسر نخواهد بود، می تواند طی گزارشی نظر خود را مبتنی بر عدم تفاهم طرفین اعلام دارد. چنانچه اختلافی به کمیسیون مصالحه مرکز ارجاع شده است نمی تواند در عین حال به طرق دیگری نیز تعقیب شود مگر اینکه طرفین روی این مطلب توافق کرده باشند.

تقاضای حکمیت

هر دولت عضو یا تبعه کشور عضو دیگر که مایل است اختلاف نظر او با طرف مقابل به داوری مرکز ارجاع شود، می تواند درخواست خود را مبنی بر این امر به دبیرکل مرکز بدهد. دبیرکل درخواست او را به اطلاع طرف دیگر خواهد رساند. این درخواست باید حاوی اطلاعات مربوط به موضوع مورد اختلاف، مشخصات طرفین دعوا، و توافق آنها برای ارجاع موضوع به داوری باشد. دبیرکل این درخواست را ثبت خواهد کرد، مگر اینکه رسیدگی به آن را خارج از صلاحیت مرکز تشخیص دهد.

دیوان داوری باید بلافاصله پس از ثبت درخواست مذکور تشکیل شود. دیوان داوری می تواند از یک یا چند داور بنا به توافق طرفین تشکیل شود.

روش داوری یا حکمیت این است که دیوان داوری ابتدا در مورد صلاحیت خود رأی می دهد، سپس مطابق قوانینی که طرفین روی آن توافق کرده اند به حکمیت می پردازد. چنانچه توافقی صورت نگرفته باشد، قوانین دولت طرف دعوا و سایر قوانین بین المللی مربوط، حاکم خواهد بود.

دیوان داوری رأی حکمیت خود را با اکثریت آراء اتخاذ می کند. رأی داوری در صورت عدم تمایل دعوی انتشار عمده نمی یابد. رأی داوری برای طرفین دعوا الزام آور است.

مخارج دادرسی

مخارج مربوط به استفاده از تسهیلات مرکز به منظور دادرسی به وسیله دبیرکل و بر اساس ضوابط مقرر توسط «شورای اداری» تعیین می شود.

توضیح این نکته لازم است هزینه های مربوط به دادرسی در مورد مصالحه به طور تساوی بین دو طرف تقسیم می شود

ولی در مورد حکمیت، این دیوان داوری است که تعیین می کند چه مقدار از هزینه توسط کدام طرف پرداخت شود. چنانچه عواید حاصل از استفاده از تسهیلات مرکز کفاف مخارج آن را ندهد، مبلغ کسری باید از شوراها یا عضو به نسبت سرمایه اعضا در بانک جهانی اخذ شود.

فعالیت های اخیر مرکز

طی سال مالی ۱۹۸۸ مرکز بین المللی حل و فصل اختلاف سرمایه گذاری با دریافت دو دعوای جدید تعداد دعاوی ارجاع شده اش به ۲۵ مورد از ابتدای تاسیس آن رسید، در عین حال طی همین سال سه رأی داوری صادر شد که جمع تعداد آراء صادره مرکز را به ۱۰ مورد رساند. در طول ۱۹۸۹ جمعاً ۱۱ مورد اختلاف در مرکز در حال بررسی و حل و فصل بود. اطلاعات فوق عیناً از گزارش های سالانه مرکز بین المللی حل و فصل اختلاف های سرمایه گذاری استخراج شده است. با ارجاع ۵ دعوای جدید طی سال مالی ۱۹۹۲ به مرکز بین المللی حل و فصل اختلافات سرمایه گذاری تعداد دعاوی ارجاع شده به مرکز به ۳۶ مورد از ابتدای تاسیس آن رسید.

اگرچه کل مبلغ مورد اختلاف مربوط به دعاوی فوق مشخص نیست، تعداد دعاوی ارجاع شده به مرکز طی ربع قرن حیات این سازمان نشان می دهد این مرکز چنان که باید و شاید فعال نیست. از سال ۱۹۷۸، مرکز دارای نوعی تسهیلات اضافی شده که به آنها اجازه می دهد برخی دعاوی میان دولت ها و اتباع دیگر کشورها را که عضو مرکز نیستند و در چهارچوب قرارداد مرکز قرار نمی گیرند حل و فصل کند.

در ابتدای امر چون تصور می شد که فقط دعاوی دول و اتباع عضو مرکز می تواند به مرکز ارجاع شود فعالیت مرکز محدود بود، لیکن از سال ۱۹۷۸ که دامنه وظایف مرکز به خارج از محدوده اعضا نیز گسترش داده شد فعالیت مرکز کماکان محدود باقی ماند.

ادامه دارد



سید جمال الدین افغانی از افسانه تا حقیقت

(ع.ب. جهانی)

(قسمت ششم)

مسحور او شده بودند. فلسفه و نجوم، در اواخر قرن نوزدهم، بدون رفتن به اکادمی‌ها و پوهنتون‌های عصری آموختن، و آن هم به سطح لکچر دادن، متصور نبود.

البته سید در باره سیاست، علم و فلسفه نظریاتی داشت که به حیث نظر شخصی او ارج باید گذاشت. مثلاً سید در باره سوسیالیسم و کمونیزم، که سید آن را به نام اشتراکیت ذکر می‌نماید، به این عقیده هست که این دو سیستم قبلاً در جامعه مسلمانان، هم در عمل و هم در نصوص مقدس اسلامی، موجود بوده است. البته سید سخاوت، صدقات، صله رحمی، منع سودخوری، عدالت و اقدامات ضد فساد اداری را اشتراکیت اسلام می‌خواند. سید می‌نویسد که سخاوتمندی، صدقات و مال خود را با قوم و مردم اطراف شریک ساختن در کلتور عرب ماقبل اسلامی هم موجود بوده و مثال حاتم طایی و بخشش و صدقات شخصی به نام طلحة الطححات و دیگران می‌آورد. البته این درک سید از اشتراکیت طبعاً قابل تأمل است زیرا اشتراکیت یک نظام است که تنها به صدقات و خیرات و عدالت افاده نمی‌شود. اشتراکیت یا کمونیزم در نتیجه دیکتاتوری پرولتاریا به وجود می‌آید؛ که مرحله اول آن سوسیالیسم و مرحله دوم آن اشتراکیت است. سید باید در حقیقت نظریه یا نظام اشتراکیت را رد می‌نمود چون این نظریه مربوط به، اصطلاح سید نیچری‌ها، و بی‌خدایان است. دیده شود؛ د افغانی سید جمال الدین خاطرات ص ۱۲۲-۱۳۲

اگر سید بخاطر حضور کسانی که طرفداران اشتراکیت بودند این سخنان را بر زبان آورده باشد سید یک ابن‌الوقتی بیش نبوده است. سید باید می‌فهمید که اساس اشتراکیت یا کمونیزم

دانش و عقاید سید افغانی:

یگانه اثر علمی سید که، به دسترس ما قرار دارد «اُرد علی الدهریین» است. نویسندگان تاریخ ادبیات افغانستان و سوانح نگار سید افغانی، مخزومی محمدباشاه، می‌نویسد که سید به خاطر مصروفیت‌های زیاد نمی‌توانست کتاب‌های علمی را تألیف نمایند.

معهدا ادوارد براون می‌نویسد: «... حکومت ترک محض حفظ صلح و آرامش به وی فرمان داد که برای مدتی قسطنطنیه را ترک گوید. سید مجدداً به مصر رجعت و در ۲۲ مارچ ۱۸۷۱ به آن سرزمین رسید... طلاب و دیگر کسانی که از شهرتش آگاه گشته بودند، گرد وی جمع شده او را واداشتند که در منزلش به ایراد سخنرانی برای ایشان بپردازد. سید برای این مستمعین پرشور پیرامون برخی از پیشرفته‌ترین کتب درسی در زمینه‌های مختلف الهیات اسلامی، فلسفه، فقه، نجوم و تصوف سخن گفت...» براون، انقلاب مشروطیت ص ۲۷

در اواخر قرن ۱۹، که عصر اکادمی‌ها و پوهنتون‌های عصری بود، ولی ما در هیچ مدرسه و مکتب از حضور و درس خواندن سید اطلاع موثق و دقیق در دست نداریم، چطور ممکن بود که باوجود نرفتن به مدارس و مکتب‌های عصری او در سن ۳۲ سالگی در فقه، فلسفه و علم نجوم لکچر‌ها تهیه بدارد و جوانان را به لکچر‌های خود چنان زیر تأثیر بیاورد که همه آنها

الغای ملکیت شخصی است. ملکیت شخصی در اسلام مقدس است. هیچ کسی بر حریم ملکیت کسی اجازه تجاوز کردن را ندارد. آیه مبارکه ای که در باره قطع دست دزدان نازل شده است گواه بر این مدعا است. سید چطور می توانست این حکم را صادر کند که اشتراکیت در اسلام و حتی قبل از اسلام در میان عرب های عربستان موجود بود. اگر سید به راستی نمی فهمید که مفهوم اشتراکیت چیست؛ بر جهالت سید دلالت می کند و اگر فهمیده این حکم را صادر نموده باشد نه تنها ابن الوقت بوده بلکه مرتکب کفر شده است. چون گفتیم که ملکیت شخصی و حریم شخصی در اسلام، مانند سایر مذاهب آسمانی و غیر آسمانی، مقدس و مصون از تجاوز است. اساس میراث، ملکیت شخصی است. اگر ما حق ملکیت شخصی را لغو کنیم؛ میراث و قانون میراث را از بین برده ایم. در این زمینه خبط سید به اندازه واضح است که ضرورت به بحث بیشتر ندارد.

سید در رساله مشهور خود «الرّد علی الدهرین» به این عقیده است که علت استحکام و قوت ملت ها پایبندی به مذاهب اجداد خود است؛ و هر ملتی که عقیده ایشان به مذاهب خود ضعیف شده مورد تاخت و تاز مهاجمین گردیده و تاب مقاومت را نیاورده و برباد شده اند. ما به عقیده سید احترام داریم و در این مسله با او بحث نداریم ولی مثال هایی که سید برای اثبات این مدعای خود آورده آنقدر ضعیف و غیر واقعی هستند که با حقایق تاریخی مغایرت دارند.

مثلاً، سید در رساله «الرّد علی الدهرین» مثال یونان را می آورد و می نویسد که ابیقوری ها، که به کلیون مشهور بودند، بر عقاید یونانی ها تاثیر افکندند و به مرور زمان بازار علم و حکمت کاسد شد و اخلاق ها فاسد گردید... و محبت جنس و وطن از دل ها کوچ نمود... و لهذا سلطنت و عزت ایشان برباد رفته و به دست روما یعنی جنس لاتین اسیر افتاد. گزیده آثار سید جمال الدین ص ص ۱۱۴-۱۵

مکتب اپیکوریانیزم با مکتب کلیون یکی نیست. اپیکور Epicurus 341 BC 271 BC و اپیکوریان ماتریالیست های یونان بودند و به وجود خداوند یا خدایان و زندگی بعد از مرگ و تأثیر خداوند در زندگانی روزمره و خیر و شر بشریت عقیده نداشتند و چندین قرن بر عقاید فلاسفه یونان تأثیر بخشیده بودند. سید در باره اپیکوری ها یا به قول سید ابیقوری ها روایتی را می آورد که در هیچ کتابی نظیر آن دیده نشده است:

«و عاقبة الامر این ابیقوری ها پرده شرم را دریده آبروی انسانی را برده هرجا که فایده می دیدند خواه و ناخواه خود را بدو می رسانیدند. حتی در بسیاری از اوقات اصحاب مواید این حکمای نو برآمده را سگ خطاب کرده به استخوان ها زده می راندند. معذالک این سگ های انسان صورت مرتدع نمی شدند و اممال مُشاع نداء کرده از هر طرف حمله می نمودند» گزیده آثار ص ۱۱۴

ولی کلیون که مکتب فکری آنها را Cynicism یا بدبینی و بدگمانی نسبت به درستی بشر خوانده است با اپیکوری ها هیچ گونه ارتباطی ندارد. کلیون کسانی بودند که مخالف آمیزش با مردم بودند، مخالف ازدواج بودند، کار و کسب را عار می پنداشتند و هیچ وقت کار نمی کردند. در حالی که از یک طرف استغنا را تبلیغ می کردند ولی چون کار نمی کردند همیشه محتاج بودند و معمولاً گدایی می کردند. عقاید خود را همیشه به صورت شفاهی ابراز می داشتند و هیچ وقت چیزی نمی نوشتند. مکتب کلیون با زندگی روزمره و اخلاق مردم سروکار داشت و پیروان کلیون می توانستند به خدا عقیده داشته باشند یا نداشته باشند ولی روش و راه زندگی کلیون را تعقیب کنند. کلیون مانند درویشان، حتی به حالت بدتر از درویشان زندگی می کردند. مشهور است که دیوجانس کلبی 412BC-323 BC Diogenes، که یکی از مشهور ترین اشخاص این مکتب است دیگر هیچ لوازم زندگی را با خود نداشت و تنها یک کاسه را برای آب خوری با خود حمل می کرد. روزی جوانی را دید که از جوی آب به دست خود آب می خورد. دیوجانس او را دیده کاسه آب را پرتاب نمود. او خانه نداشت و نزدیک معبد در یک خُم کلان شب را بروز می رساند. و مشهور است که روزی دیوجانس بر لب سرک نشسته بود و از گرمی آفتاب لذت می برد. اسکندر کبیر سوار براسپ نزدیک او ایستاد و از دیوجانس پرسید که برای او چه خدمتی می تواند انجام بدهد. دیوجانس در جواب گفت بزرگ ترین خدمت تو این خواهد بود که سایه ات را کم کنی چون روی آفتاب را از من گرفته ای.

بهر صورت، برعکس نظر سید، نه اپیکور، نه کلیون و نه سقراط، افلاطون، ارسطو و سایر فلاسفه بر عقاید مردم و خصوصاً مدافعین آزادی یونان آنقدر تأثیر انداخته بودند که آنها را از مذهب آبایی شان روگردان ساخته؛ در نتیجه روحيات آنها را ضعیف ساخته و زمینه را برای فتح نمودن کشورشان برای رومیان مهیا ساخته باشند. در اینجا یک سوال دیگر خلق می

شود که مطلب سید از مذهب و پیروی از مذهب چه بوده است. سید یک مسلمان بود و طبعاً باید از یکتاپرستی حمایت و دفاع می نمود؛ که همین عقیده به خداوند یکتا و توکل به حمایه و مرحمت او سبب قوت روحیات پیروان مذهب و بندگان خداوند تعالی می گردید. مذهب یونان، که بناء بر افسانه و خدایان افسانوی بود چه ارتباطی با قوت بخشیدن به روحیات پیروان آن داشت؟ و اپیکوریان و کلیون، که به قول سید، هردو از یک عقیده پیروی می کردند، به روحیات مردم چه ضرری رسانده می توانست؟

سید بعداً در باره عظمت دولت ساسانی می نویسند که فارس قومی بود که به اوج سعادت و کمال رسیده بود که از مصر تا سواحل بحر قلزم و بلوچستان می رسید و پادشاهی وسیع را به وسیله بیست و یک والی اداره می کرد. تا که در زمان قباد، مزدک نیچری یعنی طبیعی به لباس رافع جور و ظلم و دافع مظلومان ظهور کرد. و به یک تعلیم خود جمیع آن اساس های نیک بختی قوم فارس را کنده به باد فنا داد. زیرا او گفت آن قوانین و حدود و آدابی که انسان ها وضع کرده اند همه موجب جور و همه سبب ظلم و تمامی باطل است. سید می نویسد که مزدک شعار از بین بردن ملکیت شخصی و مشترک نمودن زنان را می داد و می گفت که چرا بعضی دارای هر نعمت و بعضی هیچ ندارند. لهذا بر هر کس واجب است که غل ظالمانه قوانین و آداب و شرایع عقل ناقص انسان را از گردن برآورده به مقتضای شریعت مقدسه نیچر حقوق خود را در اموال به هر طریقی که شده بگیرند. سید می نویسد که چون افکار مزدک در ایران نفوذ حاصل نموده بود فارسی ها نتوانستند حملات عرب را دفع نمایند.

سید بعداً می نویسند چون مسلمانان دارای دیانت عالی و ایمان به خداوند و شریعت سماویه بودند نتوانستند تا سرحدات چین سرزمین های را تحت تصرف آورند و دماغ اکاسره و قیصره را به خاک مذلت بمالند... گزیده آثار ص ص ۱۱۷-۱۱۹

اینکه دولت و نظام فارس، با همه وسعت و خزانه ها و سازوبرگ نظامی و جنرال های مجرب و جنگ دیده چرا نتوانست مقابل حملات پی در پی اعراب مقاومت نماید عواملی دارد که این مضمون مختصر گنجایش آن را نداشته و از بحث بدور می رویم. ولی این قدر گفته می توانیم که شیوع دین مزدکی عامل سقوط نظام فارس شده نمی توانست. چه از یک طرف این دین،

اگر آن را باعث سقوط فارس بدانیم، آنقدر شیوع نیافته بود که همه یا اکثریت فارسیان بدان گرویده باشند و از طرف دیگر پادشاه ساسانی انوشیروان آنقدر مزدکیان را قتل عام نمود که ریشه این دین را نابود ساخت. و زمانی که حملات اعراب بر خاک فارس صورت می گرفت همه ایرانیان و خصوصاً افراد فوج و جزالان آنها بر ایمان و دین زردشتی عقیده راسخ داشتند. و اگر احياناً چند صد و یا حتی چند هزار اشخاصی هنوز هم معتقد به عقاید مزدک بودند باعث فاسد شدن عقاید همه مردم فارس، ضعف مورال فوج و سقوط امپراطوری فارس شده نمیتوانست.

گمان می رود که سید هرکه را مخالف عقیده خود می دید نیچری ها یا طبیعیین خطاب می نمود. زیرا ضعف قوت اسلام را به میان آمدن طبیعیین به نام باطنیه می داند. حالانکه، اگر نیچری ها را پیروان اپیکور و ماتریالیست بشمار بیاوریم باطنی ها مسلمان بودند و منکر خدا نبودند. آنها صرف می گفتند که قرآن ظاهر و باطن دارد. باطن آن به تأویل ضرورت دارد که کار عوام نیست بلکه کار خواص اند. اسماعیلیان و همچنان اکثریت اهل تصوف پیرو عقیده باطنی بودند. مولانا، که یکی از سردسته های اهل تصوف بود، در باره ظاهر و باطن قرآن می نویسد:

ما ز قرآن مغز را برداشتیم
پوست را بهر خران بگذاشتیم

البته هیچ کسی از مولانا نه پرسید که تو چه کاره باشی که مغز قرآن را انتخاب می کنی و پوست آن را رد می کنی. یا قرآن اصلاً مغز و پوست ندارد بلکه این کتاب مقدس به صورت کل مغز است.

سید به این عقیده است که این نیچری های اهل باطن اصلاً به منظور تخریب و تضعیف نمودن دین مقدس اسلام به میان آمده اند؛ و از اول کوشش نمودند تا قبل از همه در قلوب مسلمانان شک اندازند و بعداً آنها را به عقاید فاسده خود معتقد سازند. وقتی یک مسلمان را به عقاید خود معتقد می ساختند او را می گفت که تو کامل شده ای و به حق رسیده ای دیگر از اعمال ظاهری شرع معاف هستی:

« و بعد از زمانی او را می گفت که جمع تکالیف ظاهریه و باطنیه و همه اعتقادات و قیود از برای ناقصین است که به منزله بیماراند و چون تو کامل گشته ای لازم است که همه این قیودات ظاهریه و باطنیه را از جو سلخ کرده قدم در دایره

واسعه اباحت نهی. چه حلال و چه حرام است و چه امانت و چه خیانت و چه صدق و چه کذب و چه فضایل و چه رزایل»
گزیده آثار ص ۱۱۸

سید به این عقیده است که نفوذ باطنی ها و منحرف نمودن مسلمانان از جاده اصلی اسلام باعث ضعف همه مسلمانان و دول اسلامی گردید. سید بعداً می نویسد:

«تا آنکه شجاعت و بسالت آنها به خوف و جبانیت و امانت و صداقت آنها به خیانت و دروغ گویی، اسلام آنها به محبت شخصیه بهمیه مبدل گردید. و از آن بود که جماعتی از صعالک فرنک در قرن پنجم به اراضی شامیه هجوم کرده صدها شهر و قریه را خراب نمودند و خون هزارها را رایگان ریختند. و برای دوصد سال مسلمان ها از دفع آن صعالیک عاجز ماندند و حال آنکه پیش از آن فساد اخلاق و تباهی عقاید قوم فرنک را در ممالک خود از دست مسلمانان راحت و آرام نبود.

و همچنان گروهی از اوباش تاتار و ترک و مغول با چنگیزخان آمده غالب شهرهای محمدیان را ویران ساخته خون میلیون ها را بر خاک ریختند و مسلمانان را این قدر قوه نشد که این بلیه را از خود دور سازند و با وجود اینکه در اول اسلام به قلت عدد تا سورچین جولانگاه اسپ مسلمانان بود و آن همه ذلت و حقارت و خرابی و ویرانی از برای مسلمانان حاصل نشد. مگر از خیانت و دروغگویی و صیانت و گران جانی و ضعف و سستی که آثار تعلیمات فاسده بود» همان کتاب ص ص ۱۱۹-۲۰

سید باز هم علت ضعف قوت اسلام را ضعف عقاید و ایمان مسلمانان دانسته و علت این ضعف را وجود باطنیان، که اسماعیلیان باشند، می دانند. چون اسماعیلیان، در آن زمان و تا به امروز و به باطنیه مشهور هستند از آن سبب این نام را علاوه نمودیم زیرا سید اسمی از اسماعیلیان را نبرده اند.

اولاً، قسمی که قبلاً در زمینه علت ضعف فارس گفتیم، باید بگوییم که اسماعیلیان هیچ وقت دوفیصد نفوس جهان اسلام را تشکیل نمی داد. اگر تمام اسماعیلیان از اسلام بر می گشتند و بر ضد اسلام به مبارزه برمی خاستند اسلام را ضرری رسانده نمی توانستند و شاید از بین می رفتند، چه رسد به این

که باعث ضعف جهان اسلام گردند. سید بایست، در این زمینه، به اختلافات شیعه و سنی اشاره می نمود، که حد اقل بزرگتر و موثرتر از به میان آمدن باطنی ها در اسلام بود. و بعداً علل دیگری را، که باعث ضعف همه نظام ها و دول می شوند و آن فساد عمومی و خانه جنگی می باشد ذکر می نمود. ظهور و عروج یک عقیده ای که دوفیصد نفوس را، در تمام جهان اسلام، به خود متمایل ساخته نتواند چطور ممکن است که باعث ضعف همه مسلمین گردد.

سید همچنان ضعف فرانسه را نفوذ عقاید ولتر Voltaire 1694-1778 و روسو Jean-Jaques Rousseau 1712-1787 می داند که مردم فرانسه را از عقاید خود منحرف ساختند و به عقاید اپیکور معتقد ساختند و تخم اباحت و اشتراکیت را کاشتند. سید می نویسد که ناپلئون اول اگرچه دوباره دیانت مسیحیه را اعاده نمود و لیکن اثر آن تعلیمات از نفوس نرفت و اختلاف مشارب زایل نگردید و عاقبت الامریدان منجر شد که از دست جرمنی شکست خورد. همان کتاب ص ص ۱۲۱-۱۲۲

این استدلال سید به اندازه ضعیف است که حاجت به رد نمودن ندارد. ولتر و روسو نه به اشتراکیت (کمونیزم) عقیده داشتند و نه طرح کمونیزم در زمان آنها هنوز ریخته شده و به میان آمده بود و نه اینها پیروی از عقاید اپیکور می نمودند. ولتر و روسو از جمله نوابغ اروپای قرن ۱۸ بودند که، اگر تأثیری بر اذهان مردم فرانسه نموده اند حتماً تأثیر مثبت بوده است؛ و آنها را نسبت به سابق بیدار و هوشیار ساخته اند نه اینکه روحيات آنها را در مقابل دشمن ضعیف و یا از راه صحیح منحرف بسازند. دوم اینکه ناپلئون هیچ وقت مبلغ دین مسیحیت نبود تا این دین را از نو زنده می کرد و سبب قوی شدن دوباره فرانسه می گردید. و سوم آن که، باز هم به ادامه استدلال سابقه خود گفته می توانیم که اگر تأثیر این نوابغ، بر اذهان مردم فرانسه، را منفی بپنداریم باز هم آنها شاید حتی ۱ فیصد مردم فرانسه را تحت تأثیر قرار نداده باشد و الا ناپلئون به هیچ وجه، به تنهایی، نمی توانست که تأثیر این چنین عمیق را که روحيات یک ملت را منحرف و ضعیف ساخته بودند از میان بردارد.

نظری که سید جمال الدین افغانی در حصه نهضت جوانان ترکیه ابراز داشته است، در حق این نهضت، بی عدالتی شمرده می توانیم:

« پوشیده نماند که امت عثمانیه به سبب ظهور این عقیده فاسده نیچریان در بعضی از امراء و عظمای آن به آن حالت حزنه افتاد و حتی آن فرقه های عسکری که در این محاربه اخیره خیانت کرده باعث خرابی و تباهی گردید همان ها بودند که به طریق نیچری قدم می زدند و خود را اصحاب افکار جدید می شمردند.

یعنی به سبب تعلیم نیچری چنان گمان می کردند که انسان چون سایر حیوانات است و این اخلاق و سجایایی که از برای خود فضیلت می داند همه خلاف ناتور و از فضول عقل است. و باید هر شخصی آنقدر که بتواند و بهر راهی که او را ممکن شود لذات و شهوات حیوانیه را از برای خود استحصال کند و به خرافات قیودات و بواهیات جعلیات انسان های بی عقل خویشتن را از ملاذ محروم نسازد» همان کتاب ص ص ۱۲۲-۱۲۳

برعکس عقیده سید، همین ترکان جوان بودند، که در پایان جنگ جهانی اول، ترکیه را از سقوط و تجزیه و شمال ترکیه را از اشغال روسیه، که نمی دانیم چند سال دوام می کرد، نجات داد. خلافت عثمانی به اندازه ای پوسیده و فاسد شده بود که اگر ترکان جوان به داد کشور خود نمی رسیدند شاید ترکیه، به حالت امروزی خود، تا ابد وجود نمی داشت.

از مضمون اخیر سید چنان مستفاد می شود که سید روگردانی مردم یک جامعه را از مذهب نیاکان خود علت اصلی زوال و سقوط یک جامعه می داند؛ خواه این مذهب بت پرستی و افسانه پرستی باشد خواه زردشتی باشد، خواه مسیحیت باشد و خواه اسلام. گویا سید مذهب را اساس محکم هر اجتماع می پنداشت، که لغزش از آن سبب زوال می گردید.

ولی وقتی نظر سید را در مباحثه با پروفیسور فرانسوی ارنیست رنان Ernest Renan را مطالعه و مشاهده می کنیم سید را در سنگر مقابل مذهب، خصوصاً اسلام، می بینیم. ارنیست رنان گفته بود که اسلام، در ابتدای خود، و عرب ها،

که آن مذهب را پذیرفتند، مخالف ساینس و علوم بود و اگر علوم به سرزمین عرب وارد شده همه بر دست غیر عرب بوده است. سید این نظر را، که عرب ها مخالف ساینس بوده می نماید مگر این نظر را می پذیرد که مذهب مخالف ساینس است و می گوید که تمام مذاهب به نحوی از انحاء و به درجه های مختلف در مقابل ساینس و علم موانع ایجاد می کنند؛ ولی مسیحیت از زمانه های قدیمی خود تغییر نموده و آزادانه در راه انکشاف ساینس و علوم عصری قدم بر می دارد. سید در جای دیگر می نویسد:

« یک معتقد حقیقی باید هیچ وقت آثاری را که در آن حقایق علمی گفته شده باشد مطالعه ننماید... باید مانند گاو یوغ را برگردن نهاده و بر خط همان عقاید قدم بردارد که او غلام آنها است. او باید در مابین همان خط گام بردارد که فقها و مفسرین دین از قدیم برای او کشیده اند. او (معتقد حقیقی) به این عقیده است که در دین او تمام اصول اخلاق و علم گنجانیده شده. او بر همین خط راهی است و هیچ کوششی به خرج نمی دهد که راه دیگری را هم کشف نماید. به راستی؛ وقتی آدم قانع باشد که حقیقت را به دست آورده است چرا برای بدست آوردن آن تلاش ورزد؟... از همین سبب او علم را حقیر می شمارد» Nikki R. Keddie PP191-192

سید بعداً واضحتر صحبت می دارد، و آدم حیران می ماند که آیا این همان شخص است که زیان مذهب را زیان اجتماع می پنداشت؟

« آدم باید اجازه این سوال را داشته باشد که چرا تمدن عرب، که یک وقتی مانند نوری در جهان درخشید و ناگهان خاموش گردید. چرا این مشعل دوباره روشن نشده است و چرا جهان عرب هنوز هم در تاریکی زندگی دفن شده است.

در اینجا مسوولیت مذهب اسلام کاملاً واضح می گردد. این واضح است که هر جایی که این مذهب حاکم شده است کوشش نموده است که ساینس را خفه بسازد و در این راستا طبق نقشه های مستبدین عمل نموده است.

السیوطی می نویسد که خلیفه الهادی عباسی، به منظور ریشه کن کردن علوم، در ممالک اسلامی، ۵۰۰۰ هزار فیلسوف را به قتل رساند. در تعداد قربانیان شاید مبالغه صورت گرفته

باشد ولی این حقیقت را روشن می سازد که خلفاء علماء را تعقیب و آزار می کردند. این حقیقت تاریخی به همان اندازه که بر دامن تاریخ عرب ها یک لکه خون است بر تاریخ مذهب اسلام هم یک لکه خون شمرده می شود. در زمانه های قدیم مذهب عیسویت هم مرتکب چنین قتل های شده است. مذاهب، به هر اسم و رسمی که باشند، همه شبیه یکدیگرند. در مابین مذاهب و فلسفه هیچ گونه سازش و توافقی ممکن نیست. مذهب بر انسان ایمان و عقیده خود را تحمیل می نماید؛ حالانکه فلسفه او را از ایمان و عقیده، یا تا یک اندازه ای یا به صورت کلی، آزاد می سازد. آدم چطور باور کرده می تواند که این دو یک وقت با هم موافقه کنند؟... هر وقت که مذهب قوی باشد فلسفه را خفه و از بین می برد؛ و اگر فلسفه قوی شد خواهید دید که مانند معشوقه پادشاه حکمرانی می کند. تا که بشریت موجود باشد بین عقاید دینی و تحقیقات آزاد مبارزه و جدل موجود خواهد بود؛ بین مذهب و فلسفه مبارزه جریان خواهد داشت و من می ترسم که موفقیت نصیب افکار آزاد نخواهد بود زیرا مردم عادی مخالف تعقل و مطالعه حقایق هستند. از جانبی هم ساینس در موقفی قرار دارد که تنها یک مثنی از منورین از آن بهره مند می گردد و علم هر چند که زیبا است باز به صورت کامل انسان را قناعت داده نمی تواند. انسان تشنه یافتن حقیقت مطلق است و حقیقت در تاریکی و در فاصله های بسیار بسیار دور قرار دارد که فلاسفه و علماء نه آن را درک و نه در

باز آن تحقیق کرده می تواند» Ibid pp 192-193

رساله الرد علی الدهرین را سید در سال ۱۸۸۰ در حیدرآباد به رشته تحریر آورده و بحث او با ارنیست رنان، در باره مسایل مذهبی، خصوصاً اسلام، در سال ۱۸۸۳ یعنی صرف سه سال بعد صورت گرفته است. پروفیسور ایلی کیدوری Elie Kedourie که تقریباً ۸۰ سال قبل در باره سید جمال الدین افغانی و محمدعبدوه تحقیقات نموده در باره این مباحثه، که بین سید و ارنیست رنان صورت گرفته، می نویسد: «مکتوب عبده به سید رسید و نوشته بود که به حمدالله این مضمون به لسان عربی نبود؛ و وقتی حسن افندی بیهوم آن را برای ما به صورت شفاهی ترجمه نمود ما او را از ترجمه نمودن تحریری آن به عربی برحذر داشتیم و به او حالی نمودیم که متن عربی آن می رسد و او باید صبر کند. به فضل خداوند فاجعه دفع شد.

چون تبصره اخیر سید جمال الدین بر اسلام عنعنوی یک حمله قوی بود، تصادفی نیست که نه افغانی و نه عبده می خواست در ممالک اسلامی به نشر سپرده شود. البته جملاتی که عبده تحریر نموده بود مهمتر از تبصره افغانی بودند:

«ما طبق توصیه و مقررات شما عمل می نماییم. ما سر مذهب را فقط به وسیله شمشیر مذهب قطع کرده می توانیم. از همین سبب است که اگر شما ما را ببینید خواهید دید که ما مانند درویشان و عابدین عمل می کنیم. سجده و رکوع می کنیم و هیچ وقت از احکام خداوند تخطی نمی نماییم و هر عمل خود را طبق اوامر احکام الهی اجراء می کنیم. آه! زندگی بدون امید چقدر دلتنگ کننده است!»

از این مکتوب به صورت آشکار واضح می گردد که یکی از اهداف افغانی، که شاگرد او عبده می فهمید و منظور می کرد، تخریب مذهب اسلام بود. و تاکتیکی را که برای این کار

وقتی آدم این استدلال سید را می خواند در می یابد که سید، بالکل به روحیه غرب، موضعگیری نموده و تقریباً موقوف ضد مذهب را اختیار نموده است ولی وقتی در رساله الرد علی الدهرین، در باره نیچریه و زیان ضدیت آنها با مذاهب را می خواند، که به زعم سید باعث تباهی روحيات مردم و بربادی اجتماعات مختلف شده اند، در حیرت می افتد و فکر می کند که شاید نظریات دو فرد مختلف را خوانده ام. سید در کتاب مذکور خود در باره زیان های نیچری ها و مخالفین مذهب می نویسد:

«... و یا منکران الوهیت یعنی نیچری ها در هر زمان که پیدا شده اند و در هر امت که ظهور نمودند مقصود اصلی و مراد حقیقی ایشان این بود که به واسطه مبادی فاسده و

انتخاب نموده بودند همانا تظاهر و ریا به مذهبی بودن بود»

Kedouri P 45

وقتی می خوانیم که فیلسوف مشهور، وقت خود، ارنیست رنان درباره سید می گوید که در این عصر در جهان اسلام هیچ کسی او را به سطح سیدجمال الدین تحت تأثیر نیاورده بود. ولی وقتی استدلال عامیانه سید را در رد عقاید داروین می خوانیم از خود سوال می کنیم که آیا این همان سید است که ارنیست رنان را زیر تأثیر آورده بود یا کسی دیگری. زیرا معلومات سید و استدلال او، در مقابل مخالفین عقاید خود، به اندازه غیرعلمی و عامیانه است که بعضاً باور نکردنی به نظر می رسد. سید در رساله الرد علی الدهرین خود می نویسد:

« صنفی براین قرار دادند که جراثیم جمیع انواع خصوصاً حیوانات مساوی است و هیچ فرقی و تفاوتی در آنها نیست و انواع را نیز امتیاز جوهری حقیقی نمی باشد و لهذا گفتند که آن جراثیم به مقتضای زمان و مکان بر حسب حاجات و ضرورات و به موجب قوای خارجی منتقل می گردد از نوعی به نوعی دیگر متحول می شود و از صورتی به صورت دیگر. و لیدر این طایفه داروین می باشد و او کتابی تألیف کرده و در او بیان می کند که اصل انسان میمون بود و رفته رفته در قرون متبادی به سبب علل خارجی از صورت میمونی تبدیل و تغییر یافته به برزخ اورنگوتان رسیده و از آن صورت منتقل گردیده اول به درجه انسانی پانهاد که جنس یام یام می باشد. پس از آن بعضی از افراد انسان عوج نموده بر افق اعلی از افق رنگی ها مقام گزید و او انسان فعلی می باشد. و بر حسب زعم این شخص ممکن است که بعد از مرور قرون پشه ها فیل گردد و فیل ها تدریجاً پشه گردند.

اگر از او پرسیده شود که انواع درخت ها و نباتاتی که در بیشه و جنگل های هندوستان از قدیم الایام بوده و در یک بقعه از زمین پای در گل و به یک آب و هوا تربیه می شود بچه سبب آنها در بنیه و درطول و اوراق و ازهار و اثمار و طعم و عمر مختلف می باشند و چه دواعی و بواعث خارجی در آنها تاثیر کرده است با وحدت آب و هوا و مکان وابسته. بغیر از عجز چیزی دیگری اظهار نخواهد کرد.

و اگر گفته شود او را که ماهیان بحیره ارال و بحر کسپین با اشتراک آنها درتشاکل و مشرب و تسابق آنها دریک جولانگه چرا هیات و اشکال آنها مختلف گردیده است. به جز زبان خاییدن چه جواب خواهد داد؟» گزیده آثار ص ص ۹۲-۹۳

همچنان از قول داروین، که طبق معمول نام کتاب او را نمی گیرد، می نویسد:

«و دیگر آنکه او روایت می کند که جماعتی دم سگ های خود را می بریدند و چون چند قرن بر این مواظبت کردند پس از آن سگ های آنها خلقت بی دم زاییدن گرفت و گویا می گویند چون حاجت به دم نماند طبیعت نیز از دادن آن سرباز زد. و این بیچاره گنگ و کر بوده است از استماع این خبر که عرب ها و عبری ها از چندین هزار سال پسران خود را ختنه می کنند و با وجود این تاکنون یکی از آنها ختنه شده به دنیا نیامده» همان کتاب ص ۹۴

طرح قطع شدن دم های سگان و در نتیجه بی دم زاییدن آنها، از طرف داروین، یا ساخته شخص سید است و یا آوازه شنیده و باور نموده است. و یا حتماً در مقابل داروین، که در آن عصر زبانزد خاص و عام بود، چیزی باید می گفت. یقین دارم که سید هیچ اثری از داروین را نخوانده بود ورنه این طور استدلال عامیانه را در پیش نمی گرفت. سید از نظریه تحول تدریجی و همچنان تیوری انتخاب طبیعی داروین اطلاع نداشت ورنه به شکل ملاهای مساجد استدلال نمی نمود.

از همین سبب است که گفته می شود سید جمال الدین اثر الرد علی الدهرین را به ارنیست رنان تقدیم نمود و از او خواست که آن را به فرانسوی ترجمه نماید. ارنیست رنان ظاهراً رضایت نشان داد ولی تا آخر به ترجمه نمودن آن اقدام نوزید. زیرا این کتاب مملو از چنان غلطی ها و استدلالات عامیانه بود که یک پروفیسور مشهور ترجمه نمودن آن را کسر شأن خود می دانست.

باقی دارد

کلید او دمنه

د تیرو په ادامی سره

(اريايي فولکلور)

پنځم باب

رای ورته وویل څرنگه؟

برهمن وویل:

په یوه جزیره کې زیاتو بیزگانو ژوند کاوه، پاچا یې کاردانا هو نومېدی. هغه ښه ددبه لرله او عدالت یې چلاوه. د ځوانۍ ورځې یې تېرې سوې چې د عمر پسړلی گڼل کېږي. زمانه خو همدا عادتونه لري چې مست ځوان په مړاوي بوډا

اړوي او خوار ملنگ شتمن کوي. دغه زمانه نړیوالو ته ځان د ناوې په رنگینو شالونو کې څرگندوي او پر زړونو یې زرینه گېنه څړوي. د زمانې غولونکی سینگار د بې عقلا نو سره مرسته کوي چې د هغې ظاهري او بې بنسټه ننداره یې د حرص او فریب علت وگرزي. تر څو چې ټوله د هغې په دام کې ولوېږي. خلک خو د زمانې له بدۍ، د هغې د پست بنیادۍ او بې وفايۍ څخه خبر نه دي. لیکن هوشیاران دغه ډول فریب نه غولوي او په هغې کې د ځای موندلو هیله نه

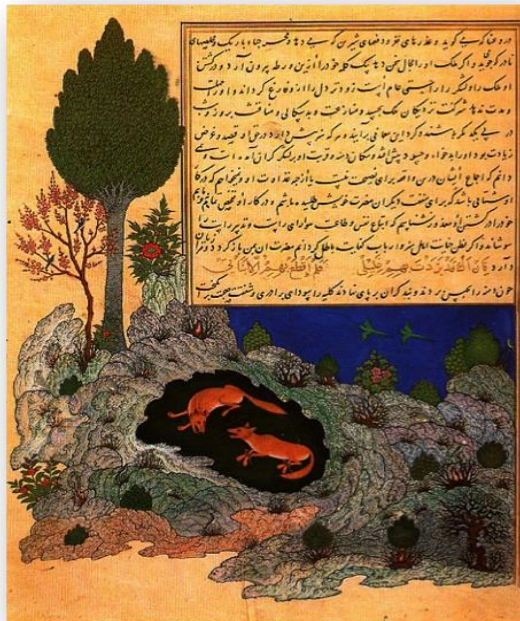
د بیزو او کشپ په اړه

رای وویل: د دشمن له دوکې څخه د ځان ژغورلو او له هغه څخه د ځان گوښه کولو کیسه مې واورېدله. اوس د هغه چا په اړه کیسه راته وکړه چې د خپل هدف د لاس ته ور وړلو

په لاره تلاش وکړي خو کله چې هغه یې لاسته وروړ ساتل یې هیر کړي او له تباهی سره مخامخ سي.

برهمن وویل:

د ښه تصادف او مساعدو شرایطو په مرسته ډېر گران شیان په لږ تلاش په اسانې لاس ته راتلای سي خو ساتل یې وډېره هوشیارې او تدبیر غواړي. لکه کشپ چې په ډېره اسانې بیزو په دام کې واچوله خو بي دلیل یې له لاسه ووتله.



کوي. ځکه د دې زمانې ځای او مقام بې بنسټه دی او که چا ته څه په لاس هم ورسې نو هغه د گور پر غاړه ځني پاتېږي.

هو! همداسې وه او د کارداناوو زوروالی څرگند سو. په ملک کې سرلورې او د پاچهۍ عزت یې ورځ په ورځ کمښت وموند.

د هغه قوت ولاړ، سترگې یې کمزورې سوې او په پای کې یې درنښت او برم له لاسه ورکړ.

د کارداناوو په خپلوانو کې یو نوی ځوان راپورته سوی وو چې د بري نخښې یې په تندي کې ځلېدلې او د پاچهۍ حق یې په کړو، وړو او چلند کې روښانه وو. هغه په خپل کار او زیار د لښکریانو زړه لاس ته ور وړ تر څو د پاچهۍ واک هغه ته وسپارل سو.

کارداناوو له ناچارۍ څخه مجبوره سو چې جلا وطنۍ ته غاړه کښېږدي او د رود بلې غاړې ته ولاړ سي. هلته یوه ښه سیمه وه چې هوا یې په زړه پورې او زیاته مېوه یې لرله. کارداناوو د اینځرو په یوه ونه کې ځای ونیوی. په مېوو یې گذاره کوله او خپلو عبادتونو او دوعاگانو ته یې زور ورکړی وو.

تر دغې وني لاندې به یو کشپ سیوري ته پرېوتی او راحت به یې کاوه. یوه ورځ د بیزوگانو پخواني پاچا کارداناوو په ونه کې اینځر ټولول، خو یوه دانه یې په اوبو کې ځني ولوبدله. په اوبو کې د اینځر د لویدلو شرپ بیزو ته خوند ورکړ او بل اینځر یې هم واچاوه او د هغه رغ ته یې غوړ نیوی او خوند یې پر اخیست. لاندې کشپ دغه اینځر نیول او خوړل یې. فکر یې کاوه چې بیزو یې ده ته وراچوي او پر ده مهرباني کوي. کشپ گمان وکړ چې په دغه ناشناخته حال کې دومره پېرزوینه راباندې لري، نو که سره شناخته سو د هغې مهرباني به څومره زیاته وي. کشپ پر بیزو رغ وکړ او له هغې خوا یې ډېر ښه غبرگون په نصیب سو. تر دغه لومړي ملاقات وروسته نو هغوی ورو، ورو دومره سره دوستان سول چې تل به یې له یوه بل سره مجلسونه کول. هغوی دومره سره خواږه سول چې زیاتي یې نو یو گړی هم د یوه بل بېلتون نه سواي زغملای.

په دغه بهیر کې له هغه وخت څخه ډېر وخت ووتی چې کشپ له خپله کوره راوتلی وو. کله چې له کور کلي څخه د کشپ د مسافرۍ زیات وخت ووتی نو یې مېرمنې د هغه له بېلتون څخه په غمونو اخته سوه. په پای کې دغه خبره د خپلي یوې خورلنې سره شریکه کړه.

هغې ورته وویل:

که پر ما شکمنه نه سي او ما پر خپل مېړه په درواغ ویلو تورنه نه کړې نو به یې زه حال درته ووايمه.

د مساپر کشپ مېرمنې جواب ورکړ وې ویل:

خورې، زه ولي پر تا تور وایمه. راته ووايه هر څه چې پېښه ده راڅرگنده یې که. خورلنې وویل:

مېړه دي له یوې بیزو سره اشنایې اچولې ده. تل په مجلسونو او خبرو سره اخته وي. ته یې هېره سوې یې. د هغه سره مجلس یې ستا د لیدلو په نعمت بدل کړی دی. ستا د بېلتون اور د هغې د وصال په اوبو سړوي. اوس نو غم کول فايده نه لري او چاره وسنجوه چې ارامې تر لاسه کړې. زیاتي نو دوی د نخښې او دوکې په فکرونو اخته سوې، په پای کې د بیزو تر وژلو پرته بله هیڅ چاره و نه موندلای سوه. کشپ د خپلي خورلنې په غوښتنه ځان ناروغه واچاوه او خپل مېړه ته یې احوال ورکړ چې کور ته ورسې او د کور حال او احوال وپوښتي.

کله چې مېړه یې خبر سو نو دغه خبره یې له بیزو سره شریکه کړه. د دوی سلا پر دې سوه چې کشپ یو څه وخت کور ته ولاړ سي.

ولاړ کور ته. گوري چې ښځه یې ناروغه ده، نو یې ډېر غوره مالي شرو کړه. د هغې حال او احوال یې وپوښتی او چاپلوسی یې ورته وکولې. خو مېرمنې یې خبرې نه کولې او پټه خوله وه. مېړه د خپلې مېرمنې د حال احوال پوښتنه د هغې له خورلنې څخه وکړه وې ویل:

زما د مېرمنې د خوابدۍ او د خبرو نه کولو علت څه دي؟

هغې جواب ورکړ:

هغه ناروغه چې د خپل علاج لپاره له دواگانو څخه ناهیلې او مایوسه وي نو به یې تر خولې کومه خبره راووزي؟ کله چې مېړه یې دغه خبره واورېدله نو یې زړه له غمونو ډک سو او ویې ویل:

دا به کوم دارو وي چې په دې نړې کې به نه موندل کېږي. زه به هغه له مخکې او اسمانه ورپیدا کړم. ته یې ژر د دوا او دارو نوم راته ووايه.

خورلنې جواب ورکړ:

ناروغې یې د رحم درد دئ. دغه د ښځو هغه ناروغې ده چې یوازي د بیزو د زړه په خوړلو جوړېږي.

دغه دارو به نو له کومه کېږي؟

خورلنې ورته وویل:

موږ هم ته له دغه کبله راوغوښتې چې د خپلې مېرمنې وروستی دیدن وکې. ځکه چې د مېرمنې خوارې دې نه د خوب او نه د رغېدو هیله سته. کشپ ډېر خوابدی او په غمونو کې ډوب سو. چورتونو او سوداوو پر سر واخیست خو د علاج لاره یې نه موندله. په پای کې یې خپله دوسته بیزو ور په یاد سوه. په زړه کې یې وویل:

بیزو خو هماغه ده. که غدر وکړم، د دوستۍ زیات سوابق خو هم نه سره لرو، دا به څرنګه وي؟ لیکن که دغه کار وکړم نو به له دوستۍ او میرانې بې برخي سم، خو پر قول او وعده ودرېږم نو ښځه مې له منځه ځي، کومه چې له یوې خوا د دین تکیه ده او د بله پلوه مې د کور ابادۍ او نظم هم په هغې اړه لري په دغو چرتو کې ښه ډېر وخت ډوب وو. په پای کې یې د ښځې د مینې پله درنه سوه او د دارو او دوا د لاس ته ور وړلو په فکر کې ولوېدی. ویې ویل تر څو چې بیزو مېړه نه کړم دغه مراد مې نه تر سره کېږي او کور مې خرابیږي. زیاتي نو په دغه نیت بیزو ته ور روان سو.

کله چې هلته ورسېدی نو بیزو یې له لیدلو ډېره خوښه سوه. د کور او اولادونو پوښتنې یې ځنې وکړې. کشپ ورته وویل:

ستا د بېلتون غم دومره زور راباندی کړی وو چې د هغوی د لیدلو په خوند هیڅ پوه هم نه سوم، کله چې به ستا لیري والی را په یاد سو نو به چورتونو واخیستل او د هغوی سره خوشالي به مې په غم واوښتله. اوس ستا څخه هیله کوم چې زما سره ولاړ سې زما ټوله خپلوان وویښې او هغه خواړه چې هغوی تیار کړي دي وخورې تر څو چې په دې وسیله ستا د هغو مهربانیو اداینه وسي کومې چې زما سره دي کړي. بیزو په جواب کې ورته وویل:

پام کوه چې ځان زما تر احسان لاندې و نه گڼي، ځکه ما تا ته اړتیا درلوده، زه خو دلته په خپله خوښه نه وم راغلی بلکه له خپله وېنه شړل سوی او له پاچهۍ غورځول سوی وم. له همدې کبله ستا په دوستۍ زه ویاړم او که خبر وای چې دلته به داسې خوښ ژوند ولرم نو به د وطن په پرېښوولو دومره نه وای ځورېدلی. ځکه دلته ستا سره تر هر بل ځای ښه راباندې لگېږي. نو له دې کبله دغه زه یم چې ستا په دوستۍ وویاړم. ته پر ما ډیر حق لرې. زما خو ډېر زړه غواړي چې ستا کورنۍ ووینم د هغوی څخه هم مننه کړم، خو زه تر رود نسیم تېرېدلای. زما معذرت ومنه.

کشپ په سمدستي توګه د بیزو دغه مشکل لیري کړ او ورته ویې ویل:

دغه خو ساده خبره ده، راځه زه به دي په شا کړمه او گل غوندي به دي تر رود تېره کړم. هلته له هره بابته ښه ځای دئ. هم ډېر نعمتونه سته او هم راحت او آرامۍ ځای دئ. راځه را په شا سه.

بیزو یې په شا کړه او د خپل کور پر خوا روان سو.

کله چې د رود منځ ته ورسېدی نو یې بیا هم خپل پخواني فکرونه په زړه سو او د هغوی په اړه چورتونو یوووړ او له ځانه سره یې وویل:

تر ټولو بده خبره چې هوښیاران بد ځنې وړي هغه له دوستانو سره بې وفايې او خیانت دئ، په تېره بیا له ډېرو نژدې دوستانو سره هغه هم د ښځې لپاره چې نه له هغوی څخه د وفا او نه د وعدې ساتلو تمه کېدلای سي. ښه یې ویلي

دي چې د زرو ښه او بد د اور په زور معلومېدلای سي او د حيوان قوت د بار په وړلو څرگندېږي او د ځوانانو د امانت ساتلو اندازه په راکړه ورکړه کې پېژندلای سو، د ښځو د کارونو او قول ساتلو په اړه خو تر اوسه د هيڅ علم زور نه دی رسېدلی. کښپ په دغو چورتونو کې تللی وو. کله به ودرېدی او بيا به روان سو. دوه زره سوي وو.

بیزو وېرېدله او په زړه کې دغه خبره ور ولويدله چې وايي:

هوشيار هغه څه په زړه مني چې بې عقل يې په سترگو نه وينی. نو يې پوښتنه وکړه:

ولي غمگين سوې، لکه چې درباندي دروند سوم او ستړی سوې؟

کښپ ورته وويل:

رشتيا وايې، زړه مي په دې بد سو چې لومړی ځل دی زموږ کور ته ځې او مېرمنه مي هم ناروغه ده. ممکن ستا هغه شان عزتونه و نه کړای سي چې در له ښايي.

بیزو جواب ورکړ:

نه، زه خو پوهېږم چې تا د زړه له اخلاصه بلنه راکړې ده او زه هم په ډېره خوشۍ غواړم ستا کور او خپلوان ووينم، تشويش مه کوه. کښپ حرکت وکړ خو وروسته بيا ودرېدی او په هماغو چورتونو کې ډوب سو.

د بیزو زړه نا ارامه سو، په زړه کې يې وويل:

کله چې څوک پر ملگري شکمن سي نو بايد د کار چاره وسنجوي. که يې گومان سم وو او کوم څه پېښېدونکي وه نو به تر پېښې د مخه د ځان غم وځوري او که ناحقه سودا وړلوېدلې وه نو به بيرته تشويش ليري کړي او خبره به په خیر بېره سي.

نو يې له کښپ څخه پوښتنه وکړه:

خيريت خو دی چې په وارو وارو درېږي او فکر وهې؟

کښپ جواب ورکړ، ويې ويل:

رشتيا همداسې ده. ډېره پرېشانه يم، ښځه مي ناروغه ده او ورته اريان يم.

بیزو ورته وويل:

ناروغي يې څه ده او علاج يې په څه کېږي؟

کښپ ورته وويل:

طبيبانو ورته ويلي دي چې د هغې د ناروغۍ دوا هيڅ نه موندل کېږي. بیزو ورته وويل:

دا څرنگه ناروغي ده چې دوا يې هيڅ نه پيدا کېږي ته يې نوم راته ووايه له هر ځايه چې کېږي چاره به يې وسي.

کښپ ورته وويل:

يوازي يې د بیزو په زړه علاج کېدلای سي.

د بیزوگانو پخواني پاچا چې دغه خبره واورېدله نو يې پر سترگو توره تياره خپره سوه او د اوبو په منځ کې يې سر داسي تود او دودان تر پورته سول لکه اور چې يې اخیستی وي. په زړه کې يې وويل:

د نفس حرص او د شهرت زور په دغه شان غم اخته کړم خو زه لومړی کس نه يم چې دا ډول غولېدلی يم او له خپله بې عقلۍ مې د منافقانو غشۍ پر زړه لگېدلی دی. په دغه شان حالاتو کې تر دوکې پرته د ژغورنې لاره نه لرم. اوس نو د اوبو په منځ کې څه کولای سم، که له ده سره د ده د کورنۍ ټاپو ته ولاړ سم او هلته د زړه له ورکولو څخه انکار وکړم نو زنداني او له لوږې به ومرم، او که ځان اوبو ته واچوم له حتمي مرگ سره مخامخ کېږم او دواړي به مي ختا سي. خسر الدنيا والاخره به سم. خو د دوکې تر سنجولو او پرېکړې وروسته يې کښپ ته وويل:

ستا د مېرمنې په علاج پوه سوم، اسانه کار دی. پوهان وايي: «دغه به ښه کار نه وي چې يو څوک له هغه زاهد څخه داسي شی وسپموي چې د يوه نېک کار لپاره يې غوښتی وي، يا له چا څخه هغه څه ودرېغوي چې د خاص و عام د

خير او سېگني لپاره ځني غوښتل سوی وي او يا خپلو دوستانو ته داسي څه ور نه کړي چې هغه له بدبختۍ او ناوړينه په ژغورل کېږي».

زه خو ستا په زړه کې د مېرمنې په مقام او درنښت پوهېږم او دغه به نو څرنگه دوستې وي چې زه د هغې د علاج لپاره دارو وسپوم. خو که تا همالته راته ويلې وای نو به ما خپل زړه له ځانه سره اخیستی وای او دغه به ما ته څومره ښه وای چې په زړه مي ستا د مېرمنې علاج سوی وای او زه به هم له هغه زړه بېغمه سوی وای چې تل له غمونو ډک وي. اوس به ستا د مېرمنې د علاج لپاره د هغه په ورکولو د تل لپاره د کورنۍ، عزیزانو او خپلوانو د بېلتون له غمونوڅخه خلاص سوی وای.

کشپ ورته وويل:

تا زړه ولي هلته پرې ايښی دئ؟

بیزو ورته وويل:

زموږ بیزوگانو خو دغه عادت دئ، کله چې د داسي دوستانو لیدلو ته څوچې څو ورځې په خوښي ورسره تېري کو او هغوی د خپل زړه په غمونو او پرېشانيو و نه ځوروو، نو خپل مصیبت وهلی زړه کور پرېږدو. ځکه ته خو پوهېږي چې زړه تل له خواشینيو او غمونو ډک وي. د زړه د خوښۍ او غم واک او اختیار هم د خپل خاوند په اختیار کې نه وي. لکه داسي چې په خپلو غمونو سره نور کسان هم غمجن کړي. ځکه نو ما خپل زړه هلته پرېښود. لیکن اوس به څرنگه سي چې ستا مېرمن د خپل علاج لپاره زما زړه ته اړتيا لري او ما هم هغه نه وي راوړی. ته خو به ما وبخښې او عذر به مي ومنې خو ستا کورنۍ او خپلوان به فکر وکړي چې زما و ستا په داسي دوستۍ کې مي هغه څه له ځانه سره نه دي راوړي چې د مېرمنې په درد دي خوري او له مرگه يې راگرزوي. زه به ځوان مردانو ته څه جواب وایم چې يار مي زما څخه د کورنۍ د ژغورني لپاره يو وور شی وغوښت او ما ور نه کړ. نو به ښه دا وي چې راوگرزو او زړه راواخلو. بیرته به ژر خپلې لارې ته ادامه ورکړو او هلته به سمدستي ځان په خیر له زړه سره يو ځای ور ورسوو.

کشپ هم د بیزو خبره ومنله او په زړه کې يې وويل:

هغه دئ بیزو په خپله زړه ورکوي څومره به ښه سي چې زړه يې راسره راواخلو. بیرته ژر راوگرزېدی او د بیزو ځای ته ولاړل. هلته يې بیزو په گودر کې ایله کړه. هغه سمدستي ولاړه او وني ته وختله او کشپ انتظار ورته ایستی، خو بیزو ډېر وځنډېدله. کشپ ږغ ور وکړ چې راځه ناوخته کېږي.

بیزو په ونه کې ورته ناسته وه، وېې خندل او وېې ويل:

زما عمر تېر سوی دئ، د ژوند سړې او تودې مي ډېري تيري کړي دي. نن چې زمانه خپل راکړي نعمتونه بیرته غواړي او زه په ترټلو کې راغلی يم نو ما هم زمانه پېژندلې ده، سیاست مي کړی او سیاست راباندی سوی دئ، یووالی او بېلوالی پېژنم.

له دغو بابولالو به تېر سو خو دغه یوه خبره درته کوم چې تر دې ورورسته د ځوان مردانو په مجلس کې مه کښينه. که یو څوک هر څومره کمالونه ولري او د مړانې باټي وولي خو کله چې د ازمايښت ځای راسي نو هر څه څرگندېږي او زه د هغه خره په شان هم نه يم چې گیدرې ويل غوړونه او زړه نه لري.

کشپ پوښتنه ځني وکړه چې هغه څرنگه وه؟

بیزو وويل:

نوربیا



بحثی بر سبک‌های ادبی

سوررئالیسم

Surrealisme

در ادامه از مبحث گذشته

مفهوم کلی از انسان و رابطه او با دنیا و جامعه را مطرح ساخت: از قلمرو هنر بسیار فراتر رفت و پیوسته با جهت گیری های اخلاقی و سیاسی تعاریفی از خود ارائه داد. حتی می توان در نظر گرفت، نه به دلیل تباین های زیبایی شناختی و نه آن گونه که برخی ادعا کرده اند به دلیل مسایل شخصی، بلکه بر اساس ملاحظات رفتاری و اخلاقی بوده است. برتون در سال ۱۹۴۶، با توجه با مشاجرات گذشته، در متنی با عنوان اطلاعیه به مناسبت تجدید چاپ بیانیه دوم

مدخلی بر فلسفه سوررئالیسم

فردیناند آلکیه ۱

سوررئالیسم، از آغاز تا پایان، از آندره برتون الهام گرفته و تحت رهبری او بوده است. با پایه نوشته های نظری او مکتبی شکل گرفت و پرورده شد که باید گفت که ضوابط آن فقط جنبه زیبایی شناختی نداشت. در واقع سوررئالیسم

۱. فیلسوف فرانسوی (۱۹۰۶-۱۹۸۵) استاد فلسفه در دانشگاه مون پلپیه و استاد تاریخ فلسفه مدرن در دانشگاه سوربون بود. در ۱۹۵۵ کتابی با عنوان فلسفه سوررئالیسم منتشر کرد. در سال ۱۹۶۶ جلسات بحث در باره سوررئالیسم را در سالن «سریزی» رهبری کرد. آثار دیگری نیز در باره دکارت و فلسفه کانت نوشته است. در اواخر عمر چاپ تازه ای از مجموعه آثار دکارت و نیز آثار فلسفی کانت تحت سرپرستی او منتشر شد.

چنین نوشت: «در مسایل مربوط به اشخاص، معمولاً دیر تر از همه دخالت می کردیم و این قبیل مسایل را به اطلاع عمومی نمی رساندیم مگر اینکه در آنها به وضوح و به طور چشمگیری به تاریخ نهضت ما و به اصول اساسی که در آنها توافق کرده بودیم تخطی می شد. ما چه در گذشته و چه اکنون، برای مقابله با جنبه های متغیر مساله زندگی قضاوتی آزاد و قابل تغییر داشتیم و داریم، اما در عین حال تاکید داریم بر اینکه تعدادی از تعهدات متقابل -یا جمعی- را که از دوران جوانی به آنها پابند بوده ایم نقض نکنیم.» انسان در برابر صداقت این تحلیل چاره ای جز تسلیم ندارد.

آزادی فکر

سوررئالیسم که یک پدیده جمعی است از ملاقات ها و برخوردهای چندی زاده شده است (در آغاز، ملاقات برتون و آراگون، سوپو، الوار، ارنست، پره، بارون، کرول، دسنوس، موریز ...) اما این ملاقات ها معنی دیگری نداشت جز این که اشخاصی را گرد هم می آورد که مسایل معینی را حل می کردند، خشم معینی را بر ضد نظم موجود بر می انگیزتند و امید واحدی را در دل می پروراندند. همچنین بجاست که به ملاقات گروه فرانسوی و گروه های خارجی اشاره کنیم که ناگهان پی برده اند به این که درد مشترکی دارند. از نوع ملاقاتی که در بلجیم پل نوره، مسنس، و رنه ماگریت را گرد هم آورده بود.

به هنگام مطالعه اولین متون سوررئالیستی دشوار است که بتوانیم از میان حالات عاطفی شدیدی که در آنها است عقیده ثابتی را استخراج کنیم. اما می توان توجه داشت که اشتغال فکری مشترکی در همه این متون جلوه گر است: تاکید آزادی مطلق برای اندیشه.

جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ گذشته از فلاکت های متعددی که به بار آورد، به نظر می رسد که این آزادی را هم سخت به خطر انداخته است. پس قبل از هر چیزی ایجاد شرایطی برای تامین آن در میان بود. چنین بود اولین دغدغه سوررئالیست ها و این نکته بویژه قابل توجه است که اندیشه آنها چون

متکی بر عکس العملی بر ضد جنگ بود، جنگی که برتون در آن فقط «گندابی از خون و بلاهت و لجن» می دید، مستقیماً به خود جنگ نمی پرداخت. آنچه در آغاز توجه سوررئالیست ها را به خود جلب کرد، بیشتر این بود که آیا ممکن است ذهن آدمی به خود اجازه ندهد به چنین حوادثی آلوده شود؟ و بیشترین ستایش آنها متوجه این اشغال فکری بود. ژاک واشه را از این رو تحسین می کردند که در پرتو طنز توانسته بود خود را نجات دهد. آپولینر نیز که شعر جنگ را هم گفته بود، توانسته بود در سایه شعر، خود را از وحشت آن برهاند. برتون وقتی که بعدها در گریز نوشت که زیبایی «پناهگاه بزرگ» است، در واقع این اندیشه و الهام را کشف کرد.

طنز و شعر در نظر سوررئالیست ها وسایلی است که فکر در سایه آنها استقلال خود را اعلام می کند؛ خود را از جزمیگری که در عین حال زندگی روزمره آن را به دوش می کشد می رهند. در این مسیر حق دیوانگی هم می تواند مفید باشد و در تامین پیروزی اصل اشتیاق بر واقعیت موثر باشد. برتون از تاثیری که یک بیمار روانی در مرکز روان پزشکی «سن دیزیه» در رشد اندیشه او داشته است سخن می گوید. این بیمار جنگ را نمایش ساختگی می شمرد و می گفت که زخم های سربازان هم ظاهری است و از این قبیل ... گفتگو با این بیمار فکر اولیه مدخلی بر گفتار در باره واقعیت کمتر را به آندره برتون الهام کرد. و اگر کلی تر حرف بزنیم باید بگوییم که می توان سرچشمه تمایل او را به فلسفه ایده آلیستی، چه فلسفه برکلی باشد و چه فلسفه فیخته و حتی سرچشمه فکر سوررئالیته (واقعی برتر) را در همین ملاقات دید

امید، عصیان و انقلاب

آزاد کردن فکر در وهله اول مخالفت با آن چیزی است که مسیر آن را تعیین می کند. بدین سان در سوررئالیسم می توان جنبه عصیان و انکار مشاهده کرد. این جنبه را گاهی به نیپیلیسم و شیطان پرستی تعبیر کرده اند. و باید تصدیق کرد که ظاهراً سوررئالیست ها با هرگونه نظمی به مخالفت

مخيله را نیروی تحقق و وسیله سلامت می شمارد. متون ماهی محلول نیز که در آنها نوعی آشفتگی هوس آلود حاکم است ما را در حال و هوایی کاملاً متفاوت با نفی گرایی دادا قرار می دهند.

اما خیالباغ عمل نیست و انسان وقتی می خواهد زندگی را عوض کند نمی تواند تنها به خیال آن دل خوش کند. اولین اقدام سوررئالیست ها رفع تعهد از خودشان بود و ترک واقعیتی که جنگ، در تجربه ای گویا، رسوایی آن را نشان داده بود. دومین تجربه، برخلاف تجربه اول، تجربه تعهد بود. تعهد به اندیشه عصیان مطلق جانشین انقلاب شد.

روابط سوررئالیست ها با حزب کمونیست، لحظه ای جنبه اتحاد و وحدت داشت و سپس دشمنی شدید. اما در این میان تزلزل ها و تردیدهای آشکار، نشانه نوعی تنش درونی و اضطرابی بود. «مارکس گفته است تغییر دادن دنیا، رمبو گفته است عوض کردن زندگی، این دو دستورالعمل هر دو برای ما به یک معنی است.» این جمله برتون در واقع این درگیری را خلاصه می کند: برای سوررئالیست ها، در موافقت و مخالفت با هر چیزی، هدف یگانگی این دو امر کاملاً متفاوت بود. و این امکان نداشت مگر با قایل شدن تقدم برای یکی از آن دو.

سوررئالیست ها بسیار زود پی بردند که ورود به حزب کمونیست و فعالیت برای تغییر جامعه، چشم پوشی از جستجوهای صرفاً درونی و رشد تفکر فردی بود. برعکس خود را وقف این جستجوها و این رشد کردن چشم پوشی از فعالیت صرفاً انقلابی را ایجاب می کرد. سوررئالیست ها هرگز نتوانستند که از میان این دو وظیفه یکی را انتخاب کنند. در هر حال، هرگز نتوانستند ارزش های شخصی خود را رها کنند و بگویند که هدف وسیله را توجیه می کند، در نقاشی تسلیم «رئالیسم سوسیالیستی» شوند و از نظر اخلاقی، محاکمات مسکو را تایید کنند. این مسایل برای آنها سبب نفاق های دردناکی شد. اما در عین حال وسیله ای بود برای این که تایید کنند که از آنچه امید انسان ها را تشکیل می دهد هیچ فرو نگذارند.

برخاسته اند: کفر می گویند، اندیشه وطن پرستی را دور می اندازند، حتی گاهی به مدح جنایت می پردازند و افتضاح هایی که گهگاه بر پا کرده اند ناشی از همین است. در بیانیه دوم می بینیم: «هر کاری کردنی است، همه وسایل برای درهم ریختن فکر خانواده، میهن و آیین باید مجاز باشد.» اما نکته حایز اهمیت این است که در برابر معارضه های بیشمار سوررئالیسم امید مثبتی را که در برابر خاستگاه آن قرار دارد نباید فراموش کرد. سوررئالیسم بدبینی نیست. آنچه بر سرتاسر آن حاکم است، آن انتظاری است که رمبو «زندگی حقیقی» می نامد.

سوررئالیسم آکنده از عناصر «سیاه» است یعنی نفوذ ساد، لوتره آمون و بسیاری از نویسندگان روماتیک. از سوی دیگر، احساس های کینه، احساس گناه در ضمیر پنهان و ترس (میشل لیریس، بخصوص از وجود ترس در خودش سخن گفته است.) در کنار همه عصیان ها آنها قرار دارد. اما اشتیاق هایی که به سوررئالیسم الهام می دهند مثبت اند. این اشتیاق ها امید زیستن و دوست داشتن را، هیجان در برابر زیبایی تکان دهنده را و انتظار نشانه هایی که به هستی ما معنی می دهد در دل زنده می کنند. برای نمونه می توان به یک شعر مالارمه وار برتون اشاره کرد که در سال های آغاز راه، یعنی ۱۹۱۳ به پل والری تقدیم کرده است. شعر با این پرسش قطع می شود «به چه کسی امید می بندی؟ ایمان به زندگی را از کجا آوردی؟» این پرسش پس از آن، پرسش دایم او از خویشتن و سوال همه سوررئالیست ها خواهد بود. به عنوان مثال در یکی از پرسشنامه های معروف شان این سوال دیده می شود: «چه نوع امیدی به عشق می بندی؟»

تصمیم به نفی و انکار بیانگر ورود وقت اغلب سوررئالیست های آینده به سال ۱۹۱۹ به نهضت «دادا» است و پیوستن آنها به ترستان تزارا. مثبت بودن الهام و نقشه آینده شان سبب می شود که آنها دو سال بعد، با این جریان قطع رابطه کنند. و در سال ۱۹۲۴ بیانیه سوررئالیسم با پیامی که به بچه ها آغاز می شود. و «ایمان»، یعنی اعتماد حیاتی و فطری را که بی مرگ است در برابر زندگی فریبنده واقعی قرار می دهد. انسان را یک «خیالباغ محتوم» و به دنبال آن،

است که قبل از آن به آنها توجه نشده بود.» واقعی و واقعیت حاکی از نوعی اشتغال فکری علمی است.

با این همه چگونه «اشکالی از تداعی» می تواند «واقعیت متعالی» فراتر از منطق خاص مدرک را داشته باشد؟ و چرا باید کارکرد ناآگاه اندیشه، واقعی تر از کارکرد عقلانی آن تلقی شود؟ از این نوع طبقه بندی نمی توان چیزی فهمید مگر با توجه به تاثیر و حتی جاذبه ای که در آن روزها روانکاوی بر روی سوررئالیست ها اعمال می کرد: آنها عقیده دارند که واقعیت عمیق حالت روانی انسان، در ضمیر ناخودآگاه او نهفته است و برای این ضمیر ناخودآگاه واقعیتی هستی شناختی قایل می شوند که آگاهی روشن ما به درجه بسیار کمی از آن بهره مند است. آنچه سوررئالیست ها می خواهند، کشف همه آن چیزهایی است که به نظر می رسد در انسان پنهان است. شیفتگی آنها به ساد و لوتره آمون از آنجا ناشی است که این نویسندگان جرات کرده اند رشته نوری بر این مناطقی از روح بیفکنند که پیش از آنها در ظلمت محض بود.

پس آنها قبل از هر چیزی می کوشند که از اجبار «اندیشه نظارت شده» فرار کنند. بدون موضوع پیش بینی شده، بدون نظارت منطق، زیبایی شناسی یا اخلاق بنویسیم. بگذاریم آنچه در درون ما می خواهد به زبان تبدیل شود ولی سانسور آگاه ما از آن جلوگیری می کند، بیرون بریزد. چنین است نگارش خودکار که سوررئالیسم ادعا دارد به وسیله آن «گفتار»های پنهانی را که در ما هستند و ما را تشکیل می دهند، آزاد می کنیم و ظاهر می سازیم. اولین شماره های انقلاب سوررئالیستی جای مهمی را به چنین «تولیداتی» اختصاص دادند، با این همه فن نگارش خودکار در میان سوررئالیست ها پس از مدت کمی متروک شد.

به میان کشیدن «تصادف» را که آن هم کار سوررئالیست ها است، نباید با «نگارش خودکار» از یک نوع شمرد. هر چند که هر دو روش جنبه مشترکی دارند و آن کنار گذاشتن هرگونه اقدام عقلانی است، اما فرق اساسی با هم دارند: در نگارش خودکار خودانگیخته ترین چیزهایی را که در درون ما وجود دارد رها می کنیم که بیان شوند؛ اما در مورد تصادف،

در واقع به نظر می رسد که مارکسیسم چندان تناسبی با سوررئالیسم ندارد. در نظر مارکس رابطه بنیادی و طبیعت کار است. در نظر برتون این رابطه از شیفتگی و عشق ساخته شده است. در نظر مارکس اندیشه وقتی می تواند آزاد شود که جامعه بی طبقه تشکیل شده باشد. از همان بیانیۀ ۱۹۲۴، برتون از آزادی اندیشه ای که به ما عرضه کرده است سخن می گوید: معتقد است که از هم اکنون، اندیشه در سایه تخیل می تواند اغلب زنجیرهای خود را بگسلد و آن نقطه والایی را ببیند که همه تضادها از میان خواهد رفت. پس مجاز است که بدون تشکیک در صداقت و اراده انقلابی سوررئالیست ها، در نظر بگیریم که اصول اندیشه مارکسیستی و اندیشه سوررئالیستی با هم متفاوتند و در تضادند. این اختلاف برتون را رهبری می کند که باز هم بیشتر به مارکس و اندیشمندان اجتماعی رجوع کند و هیچ چیز انسانی را نیز فدا نکند. اثری از او با عنوان چکامه برای شارل فوریه شاهد این مدعا است.

خودکاری و تصادف

برتون در مدخلی بر گفتار در باره واقعیت کمتر از خود می پرسد: «آیا کم مایگی دنیای ما اساساً ناشی از قدرت بیان ما نیست؟» چنین سوالی نشانه توجهی است که سوررئالیست ها به مسأله زبان دارند. با این همه، توجه ادبی- به معنی رایج این کلمه- نیست، بلکه بیشتر به اهمیتی که به تحقیقات علمی جان می بخشد نزدیک است. «تجربه»های سوررئالیستی متعدد است. یعنی در دوره ای که «دوره خواب ها» خوانده می شود، سوررئالیست ها می خواهند که از ضمیر ناخودآگاه، از دیوانگی، و از حالات وهمی بهره برداری کنند. به گلوله کریستال غیبگوها خیره می شوند، از احضار ارواح بدشان نمی آید، و طرح های مربوط به «مدیوم» ها را مطالعه می کنند. و بیانیۀ ۱۹۲۴ سوررئالیسم را چنین تعریف می کند: «خودکاری روحی محض که از طریق آن می کوشند به طور شفاهی یا مکتوب و یا شیوه های دیگر طرز عمل واقعی اندیشه را بیان کنند.» [...]

یک عکس، تصویر بریده ای را به یک تابلو و یا به تصویری دیگر اضافه می کرد... بدینسان در کار «کولاژ» نوعی «ادامه شخصیت» را می بیند و اعلام می دارد که به دنبال تحولی که آثار مارسل دوشان، آرتور کراوان، و فرانسیس پیکابیا در بر می گیرد، هنر دیگر حالت فردی بودن خود را از دست داد.»

ملاقات و کشف

این جستجوها بی شک جزئی است از طرحی برای ویرانی منظم هنر کلاسیک و ادبیات. در بیانیه اول می خوانیم: «یکی از غم انگیزترین راه هایی که از هر جا سر در می آورد.» اما اگر تصور کنیم که به میان کشیدن «تصادف» برای سوررئالیست ها فقط جنبه منفی و کاهنده داشته است به راه غلط رفته ایم. محاکمه «من» و «شخصیت» و جستجوی شاهکار بی نویسنده را بی تردید می توان پذیرفت و نیز در انتهای این محاکمه و این جستجو، کشف و اشراق وجود دارد. فراموش نکنیم که برتون در تحقیق در باره عشق اعلام می دارد که: «رفتن به دنبال حقیقت ریشه هر فعالیت ارزشمند است.» و از طرف دیگر در بیانیه می نویسد که: «ارزش صور خیال وابسته به زیبایی جرقه ای است که می زند.» ملاقات ها با توجه به کشفی که در آنها هست مورد توجهند. باری، هر کشفی زیبا و حقیقی است و نشانه ای از امر شگفت در آن هست. سوررئالیسم نفی ارزش ها نیست، بلکه جستجوی ارزش های تازه است. و باز، یکبار دیگر، رفتن به دنبال «زندگی حقیقی» است که رمبو از آن سخن گفته است.

این «زندگی حقیقی» را برتون ویرای تضادهایی می داند که دایم در افشای آنها می کوشد. در گریز می نویسد: «تضاد هایی که به اشتباه مفهوم نشدنی می شمارندشان، و به صورت تاسف آوری در طول قرون عمیق تر شده اند و موجدان واقعی درد و رنجند: تضاد دیوانگی و عقل ادعایی [...] رویا و عمل [...] تصور مغزی و درک جسمانی» و سپس در بیانیه دوم می نویسد: «همه چیز به آنجا می رسد که تصور کنیم نقطه ای از ذهن و اندیشه وجود دارد که در آن زندگی و مرگ، واقعی و خیالی، گذشته و آینده، ارتباط پذیر و

انسان منتظر نوعی تجلی یا اشراق است. ملاقاتی کاملاً برونی که ما خودمان از نظر فکری آن را ترتیب نداده ایم. در اینجا آزادی ذهن به صورت کاملاً متفاوت ظهور می کند و در قلمرو قدرت شخص ما است که به هر قرب جواری معنی خاص بدهیم. پس نقطه عزیمت عینی و اختیاری است. به این مفهوم، بیانیه چنین می گوید: «شعر نامیدن آنچه با سرهم کردن کاملاً بی علت... عناوین و یا تکه هایی از عناوین که از روزنامه ها بریده شده است به دست می آید.»

بازی ها، که در میان گروه سوررئالیست سخت رواج دارد، بر همین اصل استوار است. ژرژ هونیه در گلچین کوچک اشعار سوررئالیستی آن بازی را که «لاشه خوشگوار» نامیده می شود چنین شرح می دهد:

«پنج نفری دور یک میز می نشینید. هر یک از شما، بی آن که دیگران ببینند، روی برگه ای اسمی را که می بایستی مبتدای یک جمله قرار بگیرد یادداشت می کند... شما این کاغذ تا شده را به صورتی که نوشته تان دیده نشود به رفیق سمت چپ تان رد می کنید و در همان حال از رفیق دست راستی تان کاغذی را که به همان ترتیب آماده شده است می گیرید و به اسمی که نمی دانید چیست اضافه می کنید... بالاخره همین روش را در مورد فعل و بعد در مورد اسمی هم که باید مفعول صریح آن باشد به کار می برید، الخ.» مثالی که کلاسیک شد و نام خود را به این بازی داد، اولین جمله ای بود که به ترتیب بالا به دست آمد: «لاشه خوشگوار شراب تازه را خواهد نوشید.»

قرار دادن سوال و جواب هایی که هر کدام جداگانه به دست آمده بود، به دنبال هم، سوال جواب سوررئالیستی را طبق فرمول بالا تشکیل داد:

-عشق به زندگی چیست؟

-تيله ای است در دست یک بچه مدرسه.

و در نقاشی نیز شیوه «کولاژ» شبیه روش بالا است. آراگون در معارضه با نقاشی آگاه مان می کند که ماکس ارنست در نمایشگاه ۱۹۲۰، تکه های عکس را به یک طرح یا نقاشی می چسپاند، یا تکه طراحی شده یا نقاشی شده را به

ارتباط ناپذیر، عالی و دانی، دیگر مخالف هم شمرده نمی شوند.» از طرف دیگر برتون می داند که به این نقطه ای که می توان به «نقطه متعالی» تعبیر کرد، نمی توان دست یافت، و در عشق دیوانه وار می گوید: «اگر آن نقطه، دیگر متعالی نبود، من هم از انسان بودن باز می ماندم.» پس سوررئالیسم به این نتیجه می رسد که از این پس آن نقطه متعالی را «نشان دهد»، «خود ببیند» و کاری کند که «دیگران هم ببینند.» چنین است «امید بزرگ» او. و الوار در نشان دادن می نویسد: «امید یا نومییدی است که برای رویا بین بیدار- برای شاعر- عمل مخیله او را تعیین خواهد کرد.»

بدین سان در برداشت سوررئالیستی مخیله، می توان دو جنبه مشخص داد. سوررئالیست ها تخیل را نوعی نیروی سازنده تلقی می کنند (در طپانچه موطلایی می خوانیم: «خیالی چیزی است که رو به واقعی شدن دارد.») مخیله متمایل است ادراک را باز یابد که فقط ضرورت های زندگی روزانه، او را از آن جدا کرده اند. زیرا تخیل و ادراک در نظر سوررئالیست ها محصول از هم پاشیدن یک نیروی اولیه واحدند که می خواهند همدیگر را باز یابند. از سوی دیگر مخیله قدرت دادن یا کشف یک معنی در هر ملاقاتی است. در اینجا صور خیال پرتو می افکند و کشف می کند و قدرت و آزادی اندیشه را نشان می دهد.

این نظریه صورت خیالی (ایماژ) به عنوان قرابت عیانگر دو واقعیت بی رابطه منطقی، از «پی یر روردی» گرفته شده است. اما در عین حال نیروی خود را از اندیشه روماتیک «پیوندها» می گیرد. از سمبولیسم فرویدی، از علوم باطن و برداشت شباهت ها در آن، از فلسفه نوافلاطونی و از سنت ودایی، الخ ... از این رو است که بازی های سوررئالیستی، عامل وحدت گروه هستند. همه همچون شعر، سرچشمه های کشف و شهودند. اگر آنها را به فعالیت تجربی که کار اولیه سوررئالیست ها بود، اضافه کنیم، می بینیم که سوررئالیسم اساساً جستجوی همه نشانه هایی است که ما بیرون از دید کاملاً مکانیستی دنیا و از واقعیت اسرارآمیز برتر می گیریم. و بر این پایه است که می توانیم برداشت های سوررئالیست ها را از زیبایی، عشق و از تصادف عینی بفهمیم.

زیبایی و عشق

مجت. نادرگرم، سال ۲۷، مارچ ۲۰۲۴

متون سوررئالیستی که به زیبایی مربوط می شوند، با هم متضادند. گاهی زیبایی و هنر در آنها تحقیر می شوند و گاهی به عنوان ارزش های متعالی تلقی می شوند. اما این تضاد فقط ظاهری است. آنچه سوررئالیسم محکوم می کند، زیبایی نمایشی جدا از زندگی است. آن زیبایی که ما را زیر و رو نمی کند، آنچه در جستجویش است زیبایی تکان دهنده است و همان طور که برتون می گوید، «تشنج آور». برتون آن گاه از «عرشه ها»، ندهای مقاومت ناپذیر، و حالاتی که انسان را «میخکوب می کند» سخن می گوید و در گریز می نویسد: «امروز چنان است که گویی چنین آثار شاعرانه و تجسمی [...] چنان قدرتی بر اذهان اعمال می کنند که از هر جهت از اثر هنری فراتر می رود [...] چنان که گویی این آثار مهر کشف و شهود را بر خود دارند.» بدین سان می توان گفت که با سوررئالیسم، شعر، از ادبیات به «قلب زندگی» لغزیده است.

در باره نقاشی سوررئالیستی نیز می توان به همین روال سخن گفت: فکر این نقاشی نیز جنبه تجسمی یا زیبایی شناختی ندارد و در کار نقاشانی مانند دالی، تانگی یا ماگریت می توان صنعتی شبیه صنعت نقاشان بسیار قدیمی پیدا کرد. در عوض، موضوع هایی که انتخاب می کنند، با نزدیکی غیر منتظر عناصر آنها با همدیگر و با ظهور اشیاء غیرعادی تولید هیجان می کنند. بیانیه در باره شعر چنین می گوید: «این طبیعت، این شعر سلطه ترا نفی می کند. ای اشیاء خصوصیات شما چه اهمیتی برای آن دارد!» همین فرمول در باره نقاشی سوررئالیستی نیز صدق می کند: «این نقاشی، قبل از هر چیز، می خواهد ما را از جباریت اشیاء خارجی که به طور دردناکی فشار آنها را احساس می کنیم، برهاند.

فیلم های سوررئالیستی بونوئل نیز از چنین اندیشه ای مایه می گیرند و نیز اشیاء سوررئالیستی (Ready-made، اشیاء رویایی، اشیایی با کارکرد نمادین و غیره) به این قصد فراهم می شوند که دنیای منطقی ما را زیر و رو کنند و بی کفایتی فعالیت مغزی ما را که تشکیل دهنده عینیت است آشکار می سازند. سخن از بیان تمایلات عمیق ما است که همه تحت تاثیر اشتیاق هستند. اطوی نقطه کاری شده «مان ری» نفی همه مقاصد فنی است، همچنان ساعت های نرم دالی که زیبایی آنها «خوراکی» است، یعنی به بلافصل ترین تمایلات حیاتی پاسخ می دهد.

با مجموعه این مشخصات، هیجان شاعرانه، به صورتی که سوررئالیست‌ها در ذهن دارند، از هیجان ادبی جدا می‌شود و به هیجان عشقی شباهت پیدا می‌کند. و این هیجان که می‌خواهد کامل باشد، جسم و روح را در بر بگیرد و نتواند در پای بندی احساساتی و نه در احساس جسمانی خلاصه شود، بلکه نقشی از شیفتگی و شگفتی بر خود داشته باشد. از همان ماهی محلول زنانی که در آثار سوررئالیست‌ها مطرح می‌شوند، هم با محبوبه‌های عقیف و هم با معشوقه‌ای سهل الوصول رمان‌های عشقی فرق دارند. آنان پیام آورند، حوای تازه‌ای هستند، وعده‌آشتی بین بیداری و خواب را می‌دهند و قدم گذاشتن در عرصه زندگی را. زنی که دوست داشته می‌شود، نیمی زیر و رو کننده و نیمی مقدس خواهد بود. و همان طور که برتون در عشق دیوانه وار می‌گوید: «تجسم طبیعی و غیرطبیعی در یک موضوع» خواهد بود. و آن چیزی را الهام خواهد کرد که بنزامن پره «عشق متعالی» می‌نامد.

بدین سان عشق الهام برتر را با خود می‌آورد. دو دغدغه اخلاقی سوررئالیست‌ها اغلب تا آن حد پایین می‌آید که مبادا لایق آن نباشند چنان که رنه شار در پتک بی پیر می‌نویسد: «در قلمر [...] واقعیت برتر، انسان» نمی‌تواند چیزی باشد مگر طعمه «شدیدترین دلیل زندگیش، یعنی عشق». ساران الکساندریان می‌خواهد که حالت جذبه را در ترک جسمانیت بیابد. و آراگون در روستای پاریس خلاصه دنیا را در زن می‌بیند: «ای کوهستان‌ها، شما هرگز چیزی نخواهید بود مگر تصویر دوردستی از این زن [...] و اینک من چیزی نیستم مگر قطره بارانی بر پوست او.» و الوار می‌گوید:

روپاهای او در روشنایی
خورشید را بخار می‌کند.

و یا:

تو آبی هستی که از گرداب هایش بازگشته است
تو زمینی هستی که ریشه می‌دواند
و همه چیز بر آن استوار است.

روشن است که در تمام اینها... هیجانی که در برابر زن احساس می‌شود کامل و کشف گونه است و معادل و جایگزین تجربه عرفانی می‌شود.

تصادف عینی

مجت، تاروگم، سال ۲۷، مارچ ۲۰۲۴

عشق و شعر، دلالتگر آگاهی دهنده اند. اما هیجان افشاگری که زائیده ملاقات‌ها است به آن دو محدود نمی‌شود. این هیجان در همه زندگی ما نفوذ می‌کند و آثار برتون آکنده از نمونه‌های این «علامتی» است که معلوم نیست از کجا می‌آید و نویسنده در نادیا آن‌ها را «همزمانی‌های حیرت‌آور» می‌نامد. مثلاً برتون به اتفاق نادیا در میدان دوفین نشسته اند. نگاه نادیا روی خانه‌ها می‌چرخد. می‌گوید: «آنجا آن پنجره را می‌بینی؟ مثل پنجره‌های دیگر سیاه است. حال خوب نگاه کن یک دقیقه دیگر روشن می‌شود و قرمز خواهد بود.» دقیقه می‌گذرد و پنجره روشن می‌شود. در واقع پشت پنجره پرده قرمز وجود دارد. جای دیگری در توپلری نادیا در برابر یک فواره شباهتی را که در کتاب سه گفتگو بین هیلاس و فیلونوتوس بر ضد شکاکان و خدانشناسان اثر جرج برکلی^۱ بیان شده است باز می‌یابد. خود او هرگز این اثر را ندیده اما برتون به تازگی آن را خوانده است. این ملاقات‌ها را نمی‌توان تنها به تصادفی ساده نسبت داد. اینها ظاهراً نشانه غایت اسرارآمیزی هستند و علامت رابطه‌ای که آفریننده اش ما نیستیم.

چنین است تصادف عینی. خاص ملاقاتی است واقعی که در دنیای عینی روی داده است، اما گویی حامل مفهومی است که با دلایل طبیعی نمی‌توان شرح داد. گویی ناشی از نشانه‌ای است اما چه نشانه‌ای؟ چه رابطه‌ای بین اشتیاق و نظام طبیعی، بین ذهنی و مادی در اینجا بر ما آشکار شده است؟ برتون با ذکر نمونه‌های متعدد تصادف عینی که در آن می‌کوشد «چاشنی ملاقات خیره‌کننده، بین انسان و دنیای اشیاء» را ببیند، در عین حال می‌گوید که فقط شاهد سرگردان این امور است و تنها به این اکتفا می‌کند که بپرسد: «کیست که زنده است؟ آیا شما می‌بینید «نادیا»؟ آیا حقیقت دارد که دنیای دیگر، همه دنیای دیگر در همین زندگی باشد؟ من صدای شما را نمی‌شنوم. چه کسی زنده است؟ آیا من تنها هستم؟ آیا خودمم؟»

روشن بینی سوررئالیستی در این حرف‌ها نهفته است. سوررئالیسم که به هیچ وجه حاضر نیست از اشتیاق انسانی صرف نظر کند، بی آن که از ایمان به خدا سخن بگوید، هر

1. G. Berkeley. Three dialogues between Hylas and Philonous in opposition and Ateisis

چیز مثبتی که در ایمان مذهبی وجود دارد، امید آشتی مطلق روح و دنیا، مقتضیات انسانی و واقعیت را خواهان است. با این همه هیچ گونه نویدی به خود نمی دهد. بیش از این که کشف باشد سوال است. در برابر این سوال که آیا پدیده هایی که گزارش می دهد و در برابر آنها دچار شگفتی می شود، خبر از غائیتی عینی می دهد یا فقط از قدرتی که اشتیاق ما به رسیدن دارد و «شادی کوچکی که ارضاء آن می تواند مفید باشد.» (آرکان ۱۷) نمی خواهد که پاسخی جزمی بدهد. او رو به علوم باطن آورده است اما در باره اصول این دانش های پنهانی نیز احتیاط به خرج می دهد. از دیوانگی انتظار روشنگری دارد، اما تسلیم آن نمی شود. بی پایگی فلسفه تحقیقی و فقر اساسی دید فیزیکی دنیا را نشان می دهد ولی ادعا نمی کند که همه کلیدها را در دست دارد و همه درها را باز می کند. می خواهد که از زندگی «مثل یک نوشته رمزی، کشف رمز کند» (نادیا) او انتظار محض است و امید، و اندیشه در باب انتظار و در باره امید.

دغدغه فلسفی

آیا در چنین شرایطی می توان از «فلسفه سوررئالیسم» حرف زد؟ مسلم است که، به استثنای ژرارد لوگران، هیچ یک از سوررئالیست ها به معنی کلاسیک کلمه فیلسوف نبودند. همچنین باید قبول کرد که در صورت توسل به معیارهای منطقی، می توان در اندیشه سوررئالیست ها تناقض های متعددی پیدا کرد: ضرورت عمل سیاسی و در عین حال ادعای این که تجربه درونی و عشق ایثارگرانه و وفادارانه همراه است با سادیسیم مملک... عطف توجه به جادو و در عین حال رد همه اصول آن. دیوانگی مانند آن روشن بینی که نقد دیوانگی را در بر دارد، نمی شود... نوپیدی در حال سرچشمه امید است، الخ. و می توان به سوررئالیست ها ایراد گرفت که این تضادها را پذیرفته اند بی آنکه بخواهند به شیوه تعقلی حل کنند با کشش به سوی این تضادها زندگی می کنند و بدین سان بر همه خواست های متضاد انسان گواهی می دهند. خود آنان این تضادها را تحلیل نمی کنند، و به مفهوم فلسفی این کلمات بایدگفت که درک نمی کنند.

با این همه سوررئالیست ها کوشیده اند برداشتی از عقل پیدا کنند که حاصل تجارب شان باشد و اغلب گمان کرده اند که می توانند آن را در فلسفه هگل پیدا کنند. و شاید در واقع، نسبت دادن تناقض درونی به سوررئالیست ها نوعی توجیه هگلی داشته باشد. با وجود این، هیچ سوررئالیستی نخواستند است که به چنین تحلیلی دست بزند، زیرا سوررئالیسم که وسیله بیان خود را در شعر و نقاشی یافته، نخواستند است تناقض هایی را که ظاهراً در جهان بینی اش وجود دارد، از طریق دیالکتیکی حل کند، یعنی با دادن مفاهیم مربوط به گفتمان منطقی، از طریق امر «ترکیب» بر آنها غلبه کند.

در حالی که هگل فقر اساسی ادراک آنی و آن چیزی را که وضوح آن فقط احساس می شود، اعلام می کند، سوررئالیسم پیوسته به تجربه آنی روی می آورد و در مقام مقایسه با این تجربه قاعده ناپذیر، همه پاسخ ها و همه راه حل های عقلی و منطقی را تقلیدی و نارسا می شمارد. پس این خود نوعی حقیقت نظام شاعرانه است که سرانجام سوررئالیسم از آن پرده برگرفته است.

اما هر فلسفه ای و هر شعر اصیلی، حتی اگر فرمول ها و بیانات ظاهری شان با هم فرق کند، حقیقت واحدی، یعنی حقیقت انسان و اشتیاق بنیادی او را بیان می کند. تجربه سوررئالیستی که حاکی از «عدم کفایت» جهان است و در آن واقعیت روزمرگی انکار می شود و شهود قلبی بر «وجود متعالی» تجلی می کند، نمی خواهد که خود را محدود شده و یا فریب خورده بداند و از این لحاظ بسیار نزدیکی به تجاربی است که خاستگاه تمام فلسفه های بزرگ است.

با وفاداری جدی و صد در صد به این تجربه است که سوررئالیسم به صورت یکی از نهضت های فکری مهم قرن بیستم درآمده و در شیوه احساس و زندگی آن تاثیر عمیقی گذاشته است.

این بحث ادامه دارد



ا. کرکر

خو يهوه شيطان ته وايي: «دا دی ويې ازمايه! د هغه ټول مال ستا په لاس کې ږدم.» يوازې هغه ته لاس مه اوږدوه، نو بيا شيطان د يهوه له حضوره ولاړ او له ستړگو پناه شو.

* * *

زمان او وختونه د ستړگو په رپ کې پناه کېږي، پېرې لکه شېبې چې د سيند خپې راپورته کېږي او په خپله مخه درومي. لمر او سپوږمۍ لکه چې هېڅ له ځايه نه وي ښورېدلې؛ خو په بړندو ستړگو د بشریت او انسان د غمونو داستان لکه د سينما پرده گوري؛ خو شيطان په بيلا بيلو څېرو راښکاره شوی او خپله څېره ښيي. کله د يو مرشد په جامه کې، کله د يو قصاب په څېره کې، او کله هم د يو روحانی او پير په جامه کې رابرسېره کېږي؛ خو دا وار د يو قصاب په څېره کې، د يو چنگېز په لباس کې، د يو نرون او هتلمر په څېره کې له اسمانه راولېده، را نازل شو. د ځمکې د مخ د ږنگولوو لپاره، په سره رنگ د سپېرو خاورو د اړولو لپاره او د دې خاورې د انسان د حضرت اسحاق په څېر حللولو لپاره راځي؛ نو د انسان لوی وجود د يو تن په بڼه کې راڅرگندېږي، د يو مظلوم انسان په وجود کې د جمعي روح په وړاندې درېږي او په لوړ اواز ورته وايي: «ته به وژل کېږي، ته به د ځمکې له مخې ورکېږي، ته به نور د موجوديت دعوه نه کوي.»

د نوح د توفان په څېر، توفان نه يواځې د ځمکې پر سر بلکې د اسمانونو له لارې ځمکې ته راکوز شو، بادونو او ږليو د خاورې مخ په بله واړاوه، هماغه انسان چې ايوب نومېده يو وار

ايوب بيا راستون شو؟

له وختونو او زمانو وروسته ايوب بيا راستون شو؛ خو له تاسې دې پټه نه وي، چې دا هغه ايوب نه دی چې يهوه يې ټوله هستي شيطان ته وسپارله. شيطان ته يې وويل چې ورځه او زما مؤمن بنده وگوره!

شيطان يو مهال يهوه ته ورځي، يهوه ترې پوښتنه کوي: «چېرته وي او له کومه راغلي؟»

شيطان وايي: «د ځمکې پر سر مې سير و سفر کاوه، تېرېدم دا دی تا ته راغلم.»

يهوه وويل: «تاسې زما امين، حلیم، صديق او با ايمان بنده ايوب ليدلی دی؟ هغه چې د ځمکې پر سر د هغه په څېر بل يو نشته. هغه کامل، رښتيني او پرهېزگاره انسان دی، له يهوه دارېږي او له هرې گناه ځان ژغوري.»

شيطان وويل: «ايا ايوب په وړيا ډول له گناه ځان ژغوري؟ نه! هغه تاسې ياست چې د هغه له شتو او شتمنيو مو دېوال چاپېر کړی دی، د هغه لاس ته مو برکت ورکړي دی که داسې نه ده؟ اوس لاس وغځوه، د هغه ټوله شتمني لمس کړه، نو ستا په مخ کې به تاسې پرېږدي او بيا به مو نوم هم نه يادوي.»

بيا د صبر او زغم ازموينې ته راکښل کېږي. ايوب وړی کوي له هغه د خوراک او څښاک ټول وسايل اخلي. پر هغه د کاڼو او ډبرو باران وروي؛ خو هغه له خولې آه نه باسي، د زغم تابيا کوي.

شیطان له ايوب سره چمېر کېږي. ايوب په ځان خبر نه وي. شیطان په خپل دريغ ولاړ وي؛ خو زمانې چې يو نوی ايوب زېږولی، ايوب شکنجه کوي؛ خو زموږ د زمان ايوب هم د خپلې راستۍ، رښتينولۍ، صداقت او ايماندارۍ په هوډ ټينگ ولاړ دی. دا د ايوب خصلت دی چې له خپل هغه سره يې په حاضره زمانه کې سر راپورته کوي. ايوب د ځمکې سر ته راتلو او تللو، خو شیطان خپل رسالت درلود. د شیطان موخه مالومه وه. موخه يې نه بدلېده، که پخوا يې له انسانه ايمان اخيست نو په نن زمان کې هستې او نسل او ځمکه اخلي چې ايوب قدم کېښېږدي. نو شیطان د دې لپاره چې د ايوب د صبر کاسه ډکه کړي، د ايوب د زغم ازموينه اخلي، د ايوب د صبر مانا ورکه کړي، ايوب بې هستۍ او بې شتو کړي او د ايوب «زه» نفي کړي.

اوس کلونه تېر شوي دي، پېړۍ اوښتې دي، زمانې بدلېږي، اسمان هماغه شان ولاړ دی. لمر له ختيځه راخېژي او په لوېديځ کې کله چې د بودۍ تنور لمبه وکړي، له هغې وروسته د تنور د لوگو په منځ کې په هر ځای کې د غرونو شا ته ډوبېږي، ورکېږي، او بيا شپه راوړي، خو ايوب رابرسېره کېږي، شیطان څېره بدلوي.

خو نن شیطان د زمانې له ايوب سره لاس و گريوان دی. د زمانې ايوب چې هر څه له لاسه ورکړي، ځمکې کروندې، ښارونه، شتمني، رمې او کاروانونه يې ترې اخيستي. ان سيندونه او غرونه يې پردي شوي دي. ايوب نن د پښې ايښودو ځای نه لري. له يېوه سره د سوال و ځواب لپاره گور او قبر هم نه لري، دا ځکه چې شیطان يې ازمايي او په برزخ کې يې درولی دی.

شیطان پوره واک تر لاسه کړی دی. شیطان پر هر څه واکمن دی. د ايوب اراده او وياړ يې کمزوری او په نشت حساب کړی دی. شیطان د ايوب «زه» له منځه وړی دی.

شیطان پرېکړه کړې وه چې زه به داسې کاني وکړم چې ايوب نور «خان» ته «خان» ونه وايي، دی بايد سم درسونه واخلي. زما درسونه بايد هېڅکله د هغه له حافظې و نه وځي.

شیطان چې هماغه ورځ له اسمانه ځمکې ته راکوز شو، نو ايوب يې وټاړه، په پيرو او زنجيرونو يې وټاړه، زړه زنگ وهلې توره چې پېړۍ پېړۍ يې ايوبي نسل پرې حلال کړ خو ايوب په

ټول زمان کې ورته چوپ او غلی ناست و، همداسې يې ورته کتل. له ايوب نه پوښتنه کېږي چې څه غواړي او څه ارمان لري؟ ايوب په خاموشه او چوپ خوله سر خوځوي، هېڅ نه وايي، وايي هيڅ نه غواړم؛ يوازې صبر او زغم.

ايوب د دې وس نه لري چې وپوښتي چې زما گناه څه ده او ولې قهر پر ما نازل شوی او زه په زنجيرونو تړل شوی يم خو هغه دا پوښتنه نه کوی چوپ او پټه خوله وي.

کلونه کېږي چې د ايوب په کروندو د ايوب په غرونو او ځنگلونو د پريانو او ديوانولښکر خيمي درولې دي. هر ورځ د ايوب په کور نوی غم او نوی ماتم حاکم وي، کوچني ماشومان يې وژني، ايوب ورته گوري. ايوب يې چې لاسونه او متې په زنجيرونو تړلي، دي ورته برنډې گوري چې بچيان يې حلالېږي، د باروتو په ډبريو کېښول کېږي، اوزول کېږي، غوښې يې هوا ته الوزي، بېرته دانه دانه د وينو له څاڅکو سره په ځمکه راولېږي، ځمکه سره اوړي، تکه سره.

خو ايوب د دې وس او مټره نه لري چې له يېوه وپوښتي، ولې او د څه لپاره، او زما گناه څه ده؟

شیطان په رڼا ورځ د هغه د هستۍ او شتمنۍ لوټ کوی. له هر څه پندونه تړي، ترکونو ته يې خېژوي، خو وايي اولاد يې حق نه لري چې د ايوب اولاد نور ښوونځي ته ولاړ شي. دا ځکه چې ښوونځي «الحاد» زېږوي. ښوونځی د هغه منې بېلگه ده چې آدم وخوره او سترگې يې خلاصې شوې.

اوس ايوب قطار جنازو ته درېږي، اوښکې يې پر مخ لاري نه کوي، وايي بايد زغم ولرم، نن يې نور زلمي زامن ووژل شول. شیطان ووژل، په زړه توره يې حلال کړل، د يېوه د نامه په اخيستو يې حلال کړل. شیطان په لوړ اواز وايي:

«نا! ايوب بايد پای ومومي، خو ايوب پوښتنه نه کوي. نه وايي چې زما گناه څه ده او ولې؟ او د څه لپاره؟»

ايوب له انسانه شکايت نه کوي؛ خو شیطان ته په مانادارو سترگو گوري، ورته تمثيولي چې زما صبر به ډېر څه نشتوالي ته بوځي.

پای

داستان کوتاه



غلام حیدر یگانه

سبزه بهار

شمالکی که همیشه از آنجا می‌گذشت هم پوستک را خیلی پسندیده بود؛ می‌آمد و با گوش‌ها و دماغ آن بازی می‌کرد.

پوستک خوشحال بود که با آنها بازی کند؛ اما نمی‌خواست که لانه موش باشد و نمی‌خواست که همیشه شمال به گوش و دماغش بیچد. پوستک باید به مادرش شکایت می‌کرد.

یک روز که گاو از چرا بازگشت، صدایی به گوشش رسید:

- مادر جان، کجایی

چرا نمی‌آیی

گاو پیرزن خیلی لاغر بود و مردم می‌گفتند سر زاییدن خواهد مرد؛ ولی پیرزن می‌گفت که باد بهاری، حتی مرده را زنده می‌کند. او می‌فهمید که اگر پوز حیوان به سبزه بهار برسد، حتماً زنده می‌ماند. روزهای اول بهار، گاو پیرزن، زایید؛ البته، گاو نمرد؛ ولی گوساله‌اش زنده به دنیا نیامد.

پیر زن، غمگین شد و بعد، تصمیم گرفت که پوستک گوساله‌اش را نگه دارد و هرگز نفروشد. او می‌فهمید که گاوش، روزی با آن انس خواهد گرفت و آن وقت، البته شیر بیشتری هم خواهد داد.

اما، موشکی که در نزدیکی زندگی می‌کرد، پوستک را پسندید؛ آمد و لای آن خانه کرد.

شمالک می‌آید اینجا

موشک می‌پاید اینجا

بلند شو، شیرینم، بهار است!

و چند بار که این خواهش‌ها را تکرار کرد، چشم‌های پوستک باز شد؛ پوستک، تکان خورد و خواست بلند شود. گاو او را تکیه داد و گوساله توانست روی پاهایش بایستد.

او از هرم نفس مادرش گرم شده بود و از بوی سبزه‌های تازه، جان گرفته بود. پوستک خیلی گرسنه بود و فوراً به جست‌وجوی شیر مادرش افتاد.

شمالک می‌دانست که وقتی کسی حرکت کند، خنک نمی‌خورد. او خرسند بود که پوستک را وادار به حرف زدن کرده و باعث شده تا مادرش بیاید و او را نوازش کند.

موشک هم با رضایت از دور نگاه می‌کرد. او می‌دانست که وقتی گاو، گوساله داشته باشد، شیر بیشتری به پیرزن می‌دهد و قروت و پنیر بیشتر می‌شود و فایده‌اش به همه می‌رسد.

پیر زن با خوشحالی آمد، گوساله را نوازش کرد و تصمیم گرفت که هیچ‌وقت او را از مادرش جدا نکند. او به زودی یک کاسه را پر کرد تا از شیر بهاری گاوش به همسایه‌ها هم بدهد.

(پایان)

یگانه، قوس 1397

گاو که دید پوستک، او را مادر صدا می‌زند با خوشحالی به او نزدیک شد و آهسته گفت:

عزیزم،

من، موشک را می‌رانم

من، چاره شمالک را می‌دانم

ولی، زمانی که گاو، خواست پوستک را بو بکشد، موش از لای پوستک آمد و دماغ او را گزید. او نفهمید که این کار، موش است و ناامید از پوستک دور شد؛ لکن، صدای پوستک در دلش نشسته بود و فردا که از چرا آمد، باز هم رفت به سوی پوستک و با دلسوزی گفتش:

عزیزم

من، موشک را می‌رانم

من، چاره شمالک را می‌دانم

گاو به پوستک نزدیک‌تر شد. در آن جا چند برگ از سبزه‌های بهاری که در لای موهایش مانده بود به زمین افتاد؛ موش تا سبزه‌ها را دید با مسرت آمد و مشغول بردن آنها شد.

گاو، پوستک را بو کشید؛ گوساله خود را شناخت و شروع به لیسیدنش کرد. دل گاو خیلی می‌خواست گوساله‌اش، چشم باز کند و بلند شود. او از ته دل تشویق‌اش کرد:

- بلند شو، عزیزم، بهار است!

دلبستگی حافظ به زرتشت!

این روز

ها، روز میلاد

زرتشت بود.

پژوهشگران

جدید، زرتشت را

فیلسوف بزرگ،

اصلاح گر و

اندیشمند بزرگ

عنوان کرده و

حیات زرتشت را



عالم را آفرید... در
اعتقاد زرتشت، دو
نظام یزدانی بنام های
ذات بد «انگر میی
نو» و ذات خوب
سپنتا میی نو» در
جهان وجود دارد که
«انگر» شر و
سپنتا «خیر مقدس و
میی نو، به معنای

«من» و منش است. که انگر منش و سپنتا منش ذات بد
و ذات خوب همواره در جنگ اند و هریک فرشتگان و

دستیاریانی هم دارند.

سپنتا میی و انگر میی در دوسوی
هستی، صفوف خیر و شر آراسته
اند و انسان در میان این دو نیرو،
مُخیر است هر صفی را که بخواهد
اختیار نماید. البته به غیر از این ها
باز فرشتگان دیگری هم هستند،
مثلا «سروش» به معنای اطاعت
است که مانند «جبرائیل» که در
مذهب اسلام است. این ها،
مجموعه ای از نظام اعتقادی
متافزیک مذهب زرتشت است که
جهانبینی زرتشتی را نشان می

هزار سال پیش از میلاد مسیح دانسته اند. پیش از وارد
شدن به بحث حافظ و زرتشت، اندکی به فلسفه ی آیین

زرتشت نگاهی بیندازیم. آیین

زرتشتی را آیین «توحیدی»

دانسته اند که اسلام هم متأثر

از قرائت های مذهبی زرتشتی

دانسته شده است. در مذهب

زرتشت، «اهورا مزدا»، خدای

ازلی و ابدی، خردمند، بصیر،

توانا و علیم است که چون

خواست جهان را بیافریند، ابتدا

روحی جاوید و مطلق به نام

«هومن» ساخت. یعنی منش

ذهن، فکر و اندیشه ی نیک و

سپس «هومن» تمام پدیده های



دهد. مذهب زرتشت بر خلاف مذهب «بودا» که جهان را محل رنج آدمی می داند و به دنیا نظر بد بینانه ای دارد، یک مذهب واقع گرا است که کار و تولید و کشاورزی را تشویق می کند و اساسا اخلاقش بر اساس روابط عملی کشاورزی است. و بر روح مذهب زرتشت، ریالیسمی را حاکم گردانیده است.

مانند همه مذاهب در طول تاریخ که دچار تغییرات و دیگر گونی هایی شده اند، در « گات » های اوستا هم بسیار آیاتی آمده که اهورا مزدا را در مقابل « اهریمن » قرار داده و هر دو را ازلی و ابدی دانسته اند، که یکی خدای « نور » و دیگری خدای تاریکی و بدی است که از آن بوی شک و تردید به مشام می رسد. و این نا ممکن است در کتاب یک متفکر و فیلسوف بزرگی چون زرتشت که هم مؤحد باشد و هم مشرک. هر قدر به متن های پسینی کتاب اوستا می رسیم، آیات شرک بیشتر به نظر می آید حال آنکه زرتشت مبارزه جدی با « مغان و بت پرستی » کرده است. دسته ها و گروه های قدرتمندی مانند ساسانیان مجعول و « موبدان » سیاه کار همدست ساسانی بوده اند که دست بدست هم داده و در مذهب زرتشت انحرافات مانندی مانند اندیشه آتش پرستی را پدید آوردند. (۱) و اما حافظ، شاعر و عارف مسلمان و منتقد سرسخت زاهدان ریاکار، شیخ و شحنه و محتسب و مردی آزاد اندیش و عشرتگرا که حافظ قران هم بوده به پیامبر بلخی « زرتشت » و آیین او هم علاقه ی فراوانی داشته و آن را می پسندیده است.

بنا بر روایت کتاب « فلسفه شرق » گفته می شود که حافظ کتاب زرتشت « اوستا » را هم خوانده و حفظ کرده است. بیت های ذیل در دیوان حافظ علاقه و دل بستگی حافظ به زرتشت و آیین او را نشان می دهد:

بیار باده ی رنگین که این حکایت فاش
بگویم و بکنم رخنه در مسلمانــــی

به هیچ زاهد ظاهر پرست ننشینم
که زیر خرقه نه زنا داشت، پنهانی

سینه گو، آتش آتشکده ی پارس بگش
دیده گو، آب رُخ دجله ی بغداد، ببر

به باغ تازه کن آیین دین زرتشتی
کنون که لاله بر افروخت، آتش نمرود

از آستان پیر مغان، سر چرا کشم
دولت در این سراسر و سعادت، در این در است

از ان به دیر مغانم عزیز می دارند
که آتشی که نمیرد، همیشه در دل ماست

در خرابات مغان، گر گذر افتد بازم
حاصل خرقه و سجاده، روان در بازم

از بیت های این چنینی در دیوان حافظ، فراوان است
که علاقه او به زرتشت را نشان می دهد.

(۱) بر گرفته شده از کتاب: تاریخ و شناخت ادیان - دکتر شریعتی صص 213- 2010



آشنایی با محمد رضا صفری، قهرمان جوان بوکس

ای بود که هیچ مانعی نمی توانست وی را در پرداختن به بوکس و فراگیری فنون این ورزش مورد علاقه اش جلو بگیرد. روزها به تمرین می پرداخت و شب ها خواب بوکس می دید.

محمد رضا با استعدادی ذاتی خود توانست به سرعت پله های ترقی را در آموزش ورزش بوکس و رسیدن به سکوی قهرمانی طی کند. دستاوردهای یکی پی دیگر رضا در بوکس همه را، به شمول پدرش، حیرت زده ساخت. محمدرضا در همان سن کودکی می گفت: "می خواهم قهرمان ورزش بوکس در جهان شوم."

محمد رضا (صفری) جوان ۱۶ ساله است، که از خوردن سالی، یعنی از پنج سالگی علاقه ژرف و گرایش شگفت انگیزی به ورزش مشت زنی زندگی می کند و از این ورزش لذت می برد.. وی از همان آوان کودکی، بارها به پدر و برادر بزرگش، که هر دو بوکسر بودند، از علاقه شدید خود به بوکس یادآوری می نمود، و با سماجت تمام پافشاری می کرد تا او را با خود به کلب بوکس ببرند. تا، بالاخره یک روز دعای رضای مشتاق به بوکس مستجاب شد و آنها وی را با خود به کلب ورزشی بوکس بردند.

اشتیاق و عطش سیری ناپذیر رضا به بوکس به پیمانانه



دست آوردها:

سراسری اروپا Junior European Championship در ایتالیا و رومانیا، از کشور انگلستان نمایندگی کرد و هردو بار برنده مدال Bronze شد. امسال محمد رضا به نمایندگی از انگلستان عازم مسابقات جهانی بوکس در کشور کرواسی می باشد.

محمد رضا صفری در یک خانواده ورزشکار به دنیا آمد. موجودیت دو شخصیت ورزشی، چون برادر بزرگش، بلال صفری، الگوی ورزش بوکس برای محمدرضا صفری بوده است. بلال نیز برنده مسابقات بزرگ و سراسری انگلستان بوده است. الحاج محمد ظاهر صفری، پدر محمد رضا صفری که خود ترینر بوکس می باشد برنده مدال بهترین ترینر در سال های (۲۰۱۵، ۲۰۱۹، ۲۰۲۱ و ۲۰۲۲) بوده است.

محمد رضا (صفری) ۷ بار پیهم، از سال (۲۰۱۹ م) بدین سو قهرمان و عضو تیم ملی بوکس انگلستان بوده که از آن جمله دو بار قهرمان مسابقات Lonsdale championship و Trination championship میان کشور های انگلستان، اسکاتلند و ویلز بوده است.

در (۲۰۲۱) قهرمان England schoolboy Championship، و همچنان برنده دستکش طلایی بهترین بوکسر در انگلستان شد. در (۲۰۲۲) قهرمان Junior Open Class championship در انگلستان شده است.

محمد رضا همچنان از سن ۱۲ سالگی مقام قهرمان Home county championship را در انگلستان به دست آورد. در سال های (۲۰۲۲ و ۲۰۲۳) محمد رضا در مسابقات





یادی از شاعران و مشاهیر از یادرفته!

دستگیر نایل

شهر های دیگر را به نقل از کتاب « پر طاووس» تالیف حنیف بلخی با اندک تصرف، با خوانندگان عزیز گاهنامه (محبت) شریک می سازم:

بدیع : میر شهاب الدین « بدیع » فرزند میر عماد الدین در سال ۱۳۰۲ خورشیدی در دهکده «خرم» ولایت سمنگان به دنیا آمده، تحصیلات خود را تا صنف دوازدهم به پایان رسانیده است. بدیع، در نقشه کشی و رسامی مهارت ویژه داشته و مردم محل او را «مهندس» می گفته اند. بدیع در اداره های دولتی هم کار کرده و در آخر عمر، عزلت گزینی اختیار نموده است. از این شاعر، ابیات و غزل های دلنشینی بجا مانده است. این هم نمونه کلام او:

بال همت کو که سیر گنبد اخضر کنم

تیره گون سیاره ی اقبال خود، احمر کنم

در بهار حسن او، شعر «بدیع» خوش مطلع است

این غزل تحریر در وصفش، به آپ زر کنم

خراسان دیروز و افغانستان امروزین را خاستگاه شعر و فرهنگ زبان پارسی- دری می دانند. شهرهایی چون هرات، غزنی، کابل، بلخ، بدخشان و تخارستان زادگاه اکثر بزرگان ادب و فرهنگ بوده است. بنا بر دلایل اجتماعی و سیاسی، برخی از شاعران دوره های گوناگون، سال ها در گمنامی بسر برده و به فراموشی سپرده شده اند. بسیاری از این شاعران در دهکده ها و شهر های کوچک می زیسته اند که زمینه چاپ آثار آنها میسر نبوده و به نشر آثار خود دسترسی نداشته اند. به گونه مثال در شهرستان های مختلف کشور، دهکده «خرم» استان سمنگان از دهکده هایی هست که بیشترین شاعران محلی از میان آن بر خاسته اند. «خرم»، که یک دهکده سرسبز و شاداب با پیشینه تاریخی واقع در ولایت سمنگان است، نزدیک به شانزده شاعر در آن زندگی می کرده اند که بنا بر دلایل ویژه اجتماعی و سیاسی، بیشتر آنها در گمنامی بسر برده اند. خوب است که از این شاعران گمنام شعر و ادب فارسی دری، یادی و بزرگداشتی به عمل آید تا گرد فراموشی از روی آنها زدوده شود. برای آشنایی بهتر خوانندگان عزیز سه تن از این شاعران قریه خرم و برخی

حاصل عشق آتشین و درد و حرمان او نسبت به سیاه موی است.

گویند: روزی که سیاه موی از برج قلعه پدر، در یک روز عطر آگین بهاری و طبیعت زیبا شفق را نگاه می کرد، جلالی با دیدن او این دو بیت را سرود:

شفق از موج دریا می زند سر

چو لعل از سنگ خارا، می زند سر

طلوع صبحدم، روی سیاه موی

ز برج « آشکارا » می زند سر

دوری از سیاه موی، شب ها و روز های هجران، روح جلالی را می آزد که این حالات در دو بیت هایش بازتاب یافته است:

محبت، از محبان می زند سر

کرامت، از بزرگان می زند سر

جلالی را ز هجران سیاه موی

ز دل صد آه و افغان می زند سر

جلالی پیش از مرگ خود به سیاه موی وصیت می کند که اگر مرگش فرا رسد، طریق عاشقی و وفاداری را رعایت کند. جلالی پیش از سیاه موی با دنیا وداع می گوید و به سیاه موی این وصیت را می کند:

اگر مُردم، سیاه موی وفا دار

به خاکم کن، به کس محتاج مگذار

شهید عشق را، گور و کفن نیست

طریق عاشقی، اینست ای یار

سروده ها و دوبیتی های جلالی را هنرمندان و آواز خوانان مشهور وطن از جمله استاد عبدالوهاب مددی در

رمزی: میرزا عبدالغفور «رمزی» در سال ۱۲۵۴ خورشیدی در قریه خرم به دنیا آمده، با مولانا خال محمد خسته و میرزا ثاقب مجالست و موانست داشته است. رمزی، اشعار بلند و پر مغزی می سرود. نمونه کلام او:

شب که شد نظاره ام با لعل دلبر آشنا

ساخت ما را یک سحر با حوض کوثر آشنا

زخم های تازه از مژگانِ نازش می خورد

هرکسی دل داد با او، شد به خنجر آشنا

عمرها در کوی جانان، خفته ام بهر امید

« رمزی » بیچاره شد آخر به آن در، آشنا

صریر: مولانا عبد الواحد صریر، فرزند عبدالشکور متولد قریه خرم است. مولانا خسته، سال وفات او را ۱۲۲۴ قمری قید کرده است. صریر، تعلیمات دینی را در بخارا بسر رسانیده و از طرف امیران آن وقت بخارا لقب (صدر) را گرفته است. مولانا صریر، افزود بر هنر شاعری، از فقهای مشهور وقت خود هم بوده است. در غزل سرایی از بیدل پیروی می کرد. نمونه کلام صریر:

هرکجا با جلوه ات دیدم دچار آینه را

یافتم از خویش حیرت، مستعار آینه را

حیرت ما، آیه ی حسن تو را تفسیر کرد

پُرِ مدان در بزم وصلت، هیچکار آینه را

جلالی: شاعر ترانه های عاشقانه، از فیروز کوه بود. جایی که سخنوران بیشماری از آن سر زمین قامت بر افراشته اند. جلالی در مدرسه با دختری به نام «سیاه موی» دختر « آشکارا » دوست شد و به او عشق می ورزید. به قول تذکره «پر طاووس»، جلالی در عشق سیاه موی ۱۳۰۰ دوبیتی سروده است که همه این دوبیتی ها

طی سال های دراز از طریق رادیو و تلویزیون افغانستان در آهنگ ها و ترانه های دلنشین خود نشر کرده اند . گی او و اثارش بقلم این حقیر در میدیا به نشر رسیده بود.

آخوند ملا صفر: ملا صفر، یک شاعر محلی بوده اما آثار چاپی از او بر جا نمانده است. برخی می گفتند که آخوند، از شهرستان اندراب است اما سکونت دایمی اش در دهکده ی « یرم » نهرین بوده است. چند بیت از سروده های ملا صفر را من از زبان پدرم شنیده ام که اکنون هم ورد زبان کهن سالان است. شعر هایی که به ملا صفر نسبت می دهند یکی هم مشاعره ای هست که در دهکده « کشن آباد » شهرستان اندراب پیش آمده است. می گویند سه تن از شاعران محلی در یک مهمانی نشستند بودند و « شیر برنج » می خوردند. یک شاعر با کلک خود روغن روی برنج را طرف خود کش کرد و گفت: « آب کشن آباد ما، از سنگ می آید بیرون » شاعر دیگر با کلک های خود بقیه روغن را طرف خود کش کرد و گفت: « از میان سبزه ی هفت رنگ می آید بیرون » آخوند ملا صفر با کلک های خود تمام برنج و روغن را زیر و رو کرد و گفت: « چون زمان آخر شود، گولدنک، می آید بیرون !! ». یک شاعر دیگر هم از ناقلین پکتیا در نهرین بود که خود پشتو زبان بود اما شعرپارسی می سرود. من اشعار این شاعر را در سال ۱۳۵۶ خورشیدی جمع آوری کرده در روز نامه (اتحاد) بغلان به نشر رسانیده بودم. با دریغ که اکنون نمونه اشعار او را در دسترس نداشتم که با خوانندگان عزیز و علاقه مندان شعر و ادب ، شریک می کردم.

سلسله معرفی شاعران گمنام، ادامه دارد.

داملا شمس الدین: متخلص به « شمس » فرزند داملا شاه جهان متولد شهرستان «نهرین» ولایت بغلان است. به روایت تذکره «پرتاووس» تالیف حنیف بلخی، داملا شمس آموزش های متداول را در کابل و بلخ فرا گرفته و به دربار «مراد بیک اتالیق» رسیده است. پسان ها ندیم دربار اسحاق خان می شود. و چون در سال ۱۳۰۵ قمری اسحاق خان علیه امیر عبدالرحمان خان قیام کرد و در قیام خود شکست خورد و به سمرقند متواری شد، شمس نیز از آمو دریا گذشته به «ختلان» پناه بُرد. اما در سال ۱۳۲۰ قمری دوباره به وطن برگشت. داملا شمس عالم متبحر، خوش خط و شاعر توانایی بود.

داملا شمس، نخستین شاعری از ولسوالی نهرین است که من در تذکره ها نام او را می خوانم. نمونه شعر داملا شمس که در تذکره « پرتاووس » آمده است:

بسکه دل در آتش شوقت، کباب افتاده است
سینه ام از درد و غم، در اضطراب افتاده است
حالتی دارم که چون شمع، از سر انجامم می پرس
دیده پُرنم، سینه پُر غم، دل کباب افتاده است
گر ترا پرسد کسی از حالِ « شمس الدین »، بگو
در کنار آرزوی اندراب، افتاده است

از این غزل او پیداست که « شمس » قریحه ای سرشار و استعداد بلندی در سرودن شعر داشته است. شهرستان زیبا و خرم و دارای آب و هوای گوارای نهرین، به تعداد انگشتان یکدست هم شاعر، ادیب و نویسنده ای نداشته است. در قرن بیستم، تنها شاعری که صاحب دیوان است، شادروان محمد علم ساحل است. سال پار، گوشه ای از زنده

غزل

بهار آمد بهار آمد نسیم از سبزه زار آمد

ز شاخ کاج در گلشن نوای کبک و سار آمد

بهار آمد بهار آمد

.....

تو هم ای مطرب خوشخوان بزن چنگم به تار جان

به شور آور جهان یکسر که دل شادی کند هر آن

بهار آمد بهار آمد

.....

بین صد شور و صد سازم چو بلبل نغمه پردازم

در این فصل جنون پیما به مرغان یکسر انبازم

بهار آمد بهار آمد

.....

بیا ای ساقی مستان خرابم کن درین بستان

بده جامم به دست خود غمم از جان و دل بستان

بهار آمد بهار آمد

بهار عزیزان شاد و خرم باد

مینې درته وتړلم ستا د درگاه سیوری شوم
تور راپورې ښه شو اوس ایله د مطلب توری شوم

تېرو خاطر و کې دې مرموزې موسکا واخیستم
شوق مې وزر و تپول ما چې ویل ستوری شوم

دومره ژر دې مه غواړه راکړی تصور ښکلې!
کور دې د اړتیا خراب شي ځکه خو بد پوری شوم

عطر د گلونو شوې په هره خوا روانه یې
ما پورې رانغلې اخر زه غریب کوم لوری شوم؟

چا یې یم لیدلی د ښو سیوري ته غږ وکړئ
شپې مې روڼولې ورته ځکه نامه توری شوم

درست عمر پسرلیه ما د زړه وینې رودلي دي
بیا هم نپوهیږم خدای خبر څنگه وچ موری شوم؟

MAHABBAT

Match 20234

To Mercy, pity, peace and love all pray

A Periodically Issue



A view at old city of Kabul

نگاهی به شهر قدیم کابل